



The text in this page is hidden. The text has been moved, deleted or hidden only for the printing of the page. The text is hidden.



This field may contain sensitive information. The file may have been moved, renamed or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

هو الحكيم

رساله نوين

درباره بناء اسلام بر سال و ماه قمرى

تفسير آيه

ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فى كتاب الله
يوم خلق السماوات و الارض منها اربعة حرم ذلك

الدين القيم

بحث تفسيرى، روايى، فقهى و تاريخى

تاليف

علامه آيت الله حاج سيد محمد حسين حسيني

طهرانى

قدس الله نفسه الزكيه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لعنة الله على اعدائهم اجمعين

و لا حول و لا قوّة الاّ بالله العليّ العظيم.

این حقیر ناچیز در ضمن بحث و کتابت دوره امام شناسی، از دوره علوم و معارف اسلام، در توطئه و تمهید واقعه غدیر خمّ و فحص در اطراف و جوانب مساله و ملاحظه ظروف و مقتضیات، و نگرشی به وضع آن محیط و تماشای زمینه‌ها و مواقع افکار و اندیشه‌ها، در اعلان عمومی و نصب علنی حضرت امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السلام را به امامت و ولایت مطلقه کلیه الهیه؛ خود را نیازمند دید تا بحثی جامع در حجّة الوداع و سفر حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلم از مدینه به مکه بنماید.

در بحث غدیر که چهار جلد - از جلد ششم تا جلد نهم - این دوره را استیعاب نمود، داستان مسافرت رسول خدا در سنه دهم از هجرت به مکه،

و خصوصیات وقایع و جریانات حادثه؛ کاملاً
بررسی و تحلیل شده و قسمتی از مجلد ششم را فرا
گرفت.

از جمله آن وقایع، خطبه هایی است که آن
حضرت در مکه و در سرزمین عرفات و در منی ایراد
کردند.

در ضمن خطبه آن حضرت، در مسجد الخیف، واقع در منی که در روز عید قربان ایراد شد - و خطبه‌ای بسیار عالی و راقی و حاوی بسیاری از احکام و دستورات و توصیه‌ها و اندرزهاست - سخن از نسیئ که عبارت است از: تأخیر انداختن احکام و تکالیف مقرره هر ماه به ماه دیگر، و به زمان‌های بعد؛ به میان آمد و حضرت با استشهاد به آیه قرآن، آن را موجب زیادی کفر دانسته؛ و تصریح نمودند که:

باید تکالیف و اعمال، طبق شهر قمریه بجای آورده شود که دوازده ماه است؛ و چهار ماه از آن که رجب و ذو القعدة و ذو الحجه و محرّم است؛ ماههای احرام شمرده می‌شود و به عقب انداختن حجّ و سایر تکالیف را از زمان مقرر خود در شرع که طبق شهر قمریه است؛ حرام است.

و إعلام داشتند که:

أَلَا وَ إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ؛ السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ: ثَلَاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ وَ الْمُحَرَّمُ وَ رَجَبٌ مُضَرُّ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَ شَعْبَانَ.

عرب جاهلیّ که به جهت تناسب فصول، از
حیث اعتدال هوا و از حیث تجارت و فروش اُمّته
خود، حج را از ماه‌های قمریّ به ماه‌های شمسیّ بر
می‌گردانید؛ و هر سال چند روز به تاخیر می‌انداخت؛
کار غلطی بوده است؛ و در این سال که سنه دهم از
هجرت است، زمان در دور خود به

همان کیفیتی بازگشته است که: خداوند
آسمان‌ها و زمین را آفرید؛ و حجّ بر موقع و محلّ
خود در شهر قمریه رسیده است که برای آن مقرر
و معین شده بود.

حقیر بحول الله و قوته، بحث را در این زمینه،
گسترش داده؛ و اطراف و جوانب مساله را بررسی
کرده و به اثبات رسانید که: تقویم قمری از
ضروریات اسلام است، و حتّیّ ضمیمه نمودن تاریخ
شمسی را با قمری، همانطور که امروز مرسوم شده
است، کار غلطی است که در نتیجه عدم توجّه به
مفاسد و معایب آن معمول گردیده است. در سراسر
اقطار اسلام، تاریخ منحصر به قمری است؛ و همه
کشورهای اسلامی بنابر ضرورت دین، باید دست از
تاریخ شمسیّ که در اثر نفوذ استعمار کافر رائج
گردیده است، بردارند.

یکی از ارکان مهمّ و وحدت اسلامی، اتحاد در
تاریخ است که حتماً باید براساس تاریخ هجرّی
قمریّ که از جهت اتفاق و اجماع مسلمین و تاریخ و
حدیث و سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم،
جای هیچگونه شبهه و تردیدی نیست، مقرر و رائج

و دارج گردد.

این بحث بسیار جالب و نفیس خاتمه یافت؛ بطوریکه بعضی از دانشمندان و اعلام؛ اصرار بر آن داشتند که به صورت رساله‌ای جداگانه طبع شود تا در دسترس عموم قرار گیرد استفاده از آن منحصر به کسانی که فقط دوره امام شناسی را تهیه و مطالعه می‌کنند، نباشد.

بنابراین، مسؤول آنان را اجابت نموده، و به صورت رساله مستقلی به نام رساله نوین درباره بناء اسلام بر سال و ماه قمری، مطالب را بدون کم و کاست تحریر نموده؛ تا مورد استفاده همه اهل تحقیق قرار گیرد و مَا اجْرِي

الآ عَلَى اللَّهِ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ وَ اللَّهُ غَايَةُ

الْمَسْئُولِ وَ نَهَايَةُ الْمَأْمُولِ.

مشهد مقدس قریب ظهر روز ۲۲ شهر محرم

الحرام

سنه ۱۴۰۶ هجریه قمریه

سید محمد حسین الحسینی الطهرانی

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي
كِتَابِ اللَّهِ

يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ
ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ

بناء اسلام بر سال و ماه قمرى

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطّٰهَرِیْنَ،

و لعنة الله على اعدائهم اجمعين، من الآن الى قيام يوم

الدين،

و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم.

حرکت رسول خدا از مکه برای عرفات

قال الله الحكيم فى كتابه الكريم:

وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَ طَهَّرْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَ الْقَائِمِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ * وَ أَدِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَ عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ * لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَ أَطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ * ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لِيُوفُوا نُدُورَهُمْ وَ لِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ * ذَلِكَ وَ مَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللّٰهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ أَحَلَّتْ لَكُمْ

الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ^۱

(و یاد بیاور ای پیغمبر) زمانی را که ما مکان بیت الله الحرام را برای ابراهیم مهیا و آماده نمودیم، اینکه هیچ چیزی را شریک من قرار مده! و این بیت مرا برای طواف کنندگان و قیام کنندگان به نماز و برای رکوع کنندگان، سجده کنندگان پاک و پاکیزه گردان؛ و در میان مردم اعلان و اعلام حج کن، تا اینکه به سوی تو پیادگان و بر هر شتر لاغری (که از بُعد سفر و رنج مسافت، ضعیف و لاغر شده است) رهسپار گردند؛ آن شترانی که از راه دور و مسافت درازی می آیند، به جهت اینکه مردم بهره‌ها و منفعت‌های خود را مشاهده کنند؛ و در آنها حضور یابند؛ و اسم خدا را در ایام معلومه و مشخصه به یاد و زبان آورند؛ بر آنچه از چهار پایان غیر قادر بر تکلم (شتر، گاو، گوسفند) روزی ایشان کرده است؛ پس شما از آن چهار پایان بخورید! و به گرسنه فقیر در شدت و سختی بخورانید!

و سپس بایستی از احرام بیرون آیند؛

^۱ آیات ۲۶ تا ۳۰، از سوره حج: بیست و دومین سوره از قرآن کریم

آلودگی‌ها و چرک و پلیدی را از خود دور کنند؛ و باید به نذرهای خود وفا کنند؛ و باید گرداگرد خانه و بیت الله قدیمی طواف نمایند.

اینست ای پیامبر که هر کس چیزهای محترم خدا را بزرگ و مُعظّم بدارد، برای او پسندیده است در نزد پروردگارش. و چهار پایان بر شما حلال شد؛ مگر آنچه را که برای شما خوانده می‌شود. پس بنا بر این از رجس و پلیدی از بت‌ها دوری گزینید! و از گفتار دروغ و کلام باطل و ناروا پرهیز کنید!».

باری، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از انجام طواف و سعی و بیان حکم تمتع برای تمام کسانی که با

خود هدی نیاورده بودند؛ با جمیع متعلقان و دختر گرامی خود حضرت زهراء سلام الله علیها؛ و با اولاد صغار آن بی بی عالم که در آن سفر در معیت مادر خود بوده‌اند: حضرت امام حسن و امام حسین و زینب و ام کلثوم علیهم السلام که به ترتیب عمرشان در حدود هشت سال، و هفت سال، و کمتر از این مقدار بود؛ و با جنین او: حضرت محسن علیه السلام که بر حسب قرائن در زمان حج، بی بی حامل به او بودند؛ به ابطح که در مشرق مکه است آمدند؛ و این چند روزی را که تا زمان حج مانده است در آنجا توقف کردند.

و بنا بر آنکه در روز یکشنبه چهارم ذو الحجة وارد مکه شده باشند، چهار شب دیگر در مکه توقف کردند،^۱ و در روز هفتم که آن را یَوْمُ الزَّيْنَةِ گویند به جهت زینت کردن شترهای هدی به روپوش‌ها، خطبه‌ای خواندند^۲، و در روز هشتم که روز ترویج است نیز خطبه‌ای ایراد کردند و مردم را به کیفیت

^۱ «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۶۶

^۲ «طبقات ابن سعد» ج ۲، ص ۱۷۳

عمل به مناسکشان آگاه کردند؛^۱ و در روز پنجشنبه هشتم که تروییه است قبل از زوال شمس و یا بعد از آن به طرف منی حرکت کردند؛ و دستور دادند که در همین روز تمتع کنندگان؛ به احرام حج از مکه مُحَرَّم شوند؛

و لبیک‌گویان به جانب منی بروند.^۲

و بنا بر این غیر از خود حضرت رسول اکرم و حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام و کسانی که با خود هدیه آورده بودند، جمیع تمتع کنندگان از روز چهارم که به دستور آن حضرت از احرام بیرون آمده بودند. تا روز هشتم (تروییه) مُجَلِّ بودند؛ و در این روز مُحَرَّم شده و به صوب منی رهسپار شدند. رسول خدا به منی آمدند؛ و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را در منی بجای آوردند؛ و تا به صبح در منی توقف کردند؛ و نماز صبح روز نهم را که روز عرفه است نیز در منی بجای آوردند؛ و سپس عازم عرفات شدند، و در این مسئله هیچ خلافتی

^۱ «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۶۹

^۲ «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۶۹.

نیست که رسول خدا این پنج نماز را در مِنی انجام دادند. و حتی کسانی که تصریح کرده‌اند که رسول خدا بعد از زوال شمس در روز ترویه حرکت کردند؛ نیز تصریح کرده‌اند که نماز ظهر را در مِنی بجا آوردند.^۱

و بر همین اساس و بر اصل روایاتی که از اهل البیت علیهم السلام وارد است، مستحب مؤکد است که حجّاج از

^۱ همین کتاب؛ ج ۵، ص ۱۷۰.

مکه یکسره به عرفات نروند؛ بلکه شب عرفه را در مَنی بیتوته کنند؛ و صبح روز عرفه به جانب عرفات رهسپار گردند.

صبح روز عرفه پس از آنکه آفتاب طلوع کرد، آن حضرت به جانب عرفات حرکت کردند؛ و دستور داده بودند که چادرشان را در نَمِرَة^۱ برافرازند.

قریش چون خود را اهل حرم می دانستند؛

فلهذا در حال حج از مشعر الحرام که داخل حرم

است بیرون نمی رفتند؛ و وقوف خود را در مشعر

می گذاردند؛ و می گفتند: وقوف به عرفات که خارج

از حرم است برای غیر قریش است؛ و روی این مبنی

چون رسول خدا از مَنی حرکت کردند؛ هیچ شکی

نداشتند در اینکه رسول خدا که از قریش است در

مشعر وقوف خواهد نمود؛ ولی این پندارشان غلط

در آمد، و رسول خدا یکسره از مَنی به عرفات آمدند

و در قُبَّة و چادر خود که از مو بود؛ و در نَمِرَة متصل

^۱ نَمِرَة - به فتح نون و کسر میم - ناحیه‌ای است در عرفات که رسول خدا در آنجا وارد شدند. و گفته شده است: که حَرَم از راه طائف در کنار عرفات در یازده میلی نمره قرار دارد. (معجم البلدان).

به سرزمین عرفات نصب شده بود، وارد شدند^۱ و

طبق آیه قرآن: **ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَ**

اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ^۲ (آیه ۱۹۹، از سوره ۲: بقره).

«و سپس افاضه کنید؛ و کوچ کنید از

همانجائی که مردم کوچ می‌کنند؛ و از خدا طلب

غفران و آمرزش کنید! که خداوند آمرزنده و مهربان

است.»

وقوف را در عرفات قرار داده و از آنجا به

مشعر الحرام و سپس به منی برای انجام مناسک منی

حرکت کردند.

^۱ «البدایة و النهایة». و ج ۵، ص ۱۷۰ «السیرة الحلبیة» ج ۳، ص ۲۸۹. و «الوفاء بأحوال المصطفی» ج ۱، ص ۲۱۱.

^۲ در «سیره حلبیة» ج ۳، ص ۲۸۹ از کلام ابن جوزی نقل کرده است که: رسول خدا قبل از نبوت و بعد از آن حجّهائی انجام داده‌اند که مقدارش معلوم نیست؛ یعنی قبل از نبوت هم در عرفات وقوف می‌کردند و از آنجا به مزدلفه کوچ می‌کردند به توفیقی که خداوند به آن حضرت داده بود؛ بر خلاف قریش؛ چون آنها از حرم بیرون نمی‌رفتند و می‌گفتند: ما فرزندان ابراهیم علیه السلام هستیم؛ و ما اهل حرم و پاسداران بیت الله و معتکفین در مکه می‌باشیم؛ و علیهذا هیچ کس از عرب مقام و منزلت ما را ندارد؛ و اگر در سال حجّ از حرم خارج شوند و به عرفات روند، دیگر عرب به آنها به دیده حقارت می‌نگرد؛ و آن عظمت و احترامی که در حرم دارند در حلّ نخواهند داشت؛ و باید در موسم حجّ از حرم بیرون نرویم، تا پیوسته احترام ما در حلّ مانند حرم باشد؛ و می‌گفتند: ما مردم استوار و متین و شجاع هستیم؛ فلهذا وقوف به عرفات را برای غیر قریش می‌دانستند؛ و خودشان وقوف به عرفات و کوچ از عرفات را به مزدلفه ترک می‌کردند

خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در

عرفات

باری، رسول خدا در نَمِرَة در چادر خود بودند

تا موقع زوال شمس فرا رسید؛ ناچه قصواء^۱ خود را

طلبیده؛ و بر آن

سوار شدند و تا وسط وادی عرفات آمدند، و

مردم را مخاطب قرار داده و این خطبه را ایراد کردند:

إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَ أَمْوَالَكُمْ حَرَامٌ عَلَيْكُمْ؛ كَحُرْمَةِ
يَوْمِكُمْ هَذَا؛ فِي شَهْرِكُمْ هَذَا؛ فِي بَلَدِكُمْ هَذَا؛ أَلَا كُلُّ
شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَةِ مَوْضُوعٌ تَحْتَ قَدَمِي؛ وَ دِمَاءُ
الْجَاهِلِيَةِ مَوْضُوعَةٌ؛ وَ إِنَّ أَوَّلَ دَمٍ أُضِعَ مِنْ دِمَائِنَا دَمُ
ابْنِ رَبِيعَةَ بْنِ الْحَارِثِ؛ وَ كَانَ مُسْتَرَضِعًا فِي بَنِي سَعْدِ
فَقَتَلَهُ هُذَيْلٌ.

وَ رَبَا الْجَاهِلِيَةِ مَوْضُوعٌ؛ وَ أَوَّلُ رَبَاً أُضِعَ رَبَانَا

رَبَا الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَإِنَّهُ مَوْضُوعٌ كُلُّهُ.^۲

^۱ قَصْوَاءُ به فتح قاف و مدّ است، و بعضی که به ضمّ قاف و قصر خوانده‌اند: قُصْوَى اشتباه است؛ و این ناچه از ناچه غَضْبَاءُ و جَدْعَاءُ است، و نیز بعضی که این اسامی را برای ناچه واحدی عَلم دانسته‌اند اشتباه است. (سیره حلبیه، ج ۳، ص ۲۹۸).

^۲ بسیاری از فقرات این خطبه را در تاریخ الکامل ج ۲، ص ۳۰۲ ابن اثیر نقل کرده است.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ فِي النَّسَاءِ فَإِنَّكُمْ أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانَةٍ
اللَّهِ وَ اسْتَحَلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَةِ اللَّهِ؛ وَ لَكُمْ عَلَيْهِنَّ أَنْ
لَا يُوْطِئْنَ فُرُشَكُمْ أَحَدًا تَكْرَهُونَهُ؛ فَإِنْ فَعَلْنَ ذَلِكَ
فَاضْرِبُوهُنَّ ضَرْبًا غَيْرَ مُبْرِحٍ! وَ لَهُنَّ عَلَيْكُمْ رِزْقُهُنَّ وَ
كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ.

وَ قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي إِنْ
اعْتَصَمْتُمْ بِهِ: كِتَابَ اللَّهِ!

وَ أَنْتُمْ تُسْأَلُونَ عَنِّي فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟!

قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ وَ أَدَّيْتَ وَ نَصَحْتَ!

فَقَالَ بِإِصْبَعِهِ السَّبَّابَةَ، يَرْفَعُهَا إِلَى السَّمَاءِ وَ

يُنْكِتُهَا عَلَى النَّاسِ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ! اللَّهُمَّ اشْهَدْ! اللَّهُمَّ

اشْهَدْ! ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.^٢

^١ در «سیره ابن هشام» ج ٤، ص ١٠٢٢ آورده است: کتاب الله و سنّة نبیّه: و در «تاریخ یعقوبی» طبع بیروت ١٣٧٩، ج ٢، ص ١١١ آورده است: کتاب الله و عترتی أهل بیتی. و بنابراین به ظنّ قوی در تمام این روایات و عترتی أهل بیتی بوده است؛ غایه الامر در کتب مذکوره بکلی این جمله حذف شده است: و در «سیره ابن هشام» به و سنّة نبیّه تبدیل و تحریف شده است.

^٢ «البدایة و النّهایة» ج ٥، ص ١٧٠، و «سیره ابن هشام» ج ٤، ص ١٠٢٢ و ص ١٠٢٣؛ و «سیره حلبیّه» ج ٣، ص ٢٩٨ و ص ٢٩٩ و «بحار الانوار» کمپانی، ج ٦، ص ٦٦٨ از کتاب «منتقی»؛ و «روضه الصّفاء» ج ٢، حجة الوداع؛ و «تاریخ طبری» ج ٣، ص ١٥٠ و ص ١٥١ از طبع دوّم دارالمعارف؛ و «الوفاء بأحوال المصطفی» ج ١، ص ٢١٢ و «الکامل فی التاریخ» ج ٢، ص ٣٠٢ و محمّد حسنین هیکل در کتاب «حیة محمّد» از ص ٤٦١ تا ص ٤٦٣ آورده است.

«همانطوریکه امروز شما که روز عرفه است
روز محترمی است، و این ماه ذی الحَجه شما ماه
محترمی است، و این شهر و بلده شما که مکه است
شهر محترمی است؛ و حرام است در این روز و این
ماه و این شهر محرمات الهیه؛ همینطور خون‌های
شما؛ و مال‌های شما بر شما محترم است؛ و ریختن
خونهایتان و بردن مالهایتان بر یکدیگر حرام است!
آگاه باشید! تمام امور و سنت‌های جاهلیت را
من در زیر گام خود نهادم، و خون‌هایی که در
جاهلیت ریخته شده، همگی زیر قدم نهاده شده، و
قصاص ندارد. و اولین خونی را که من قصاصش را
ساقط کردم از خون‌های ما که در جاهلیت ریخته
شد، خون پسر ربیعة بن حارث بن عبد المطلب
است، و او از طائفه بنی سعد شیرده و مرضعه
می‌خواسته است و او را

طائفه هذیل به قتل رسانیده‌اند (و چون مسلمان نبوده است قصاص ندارد گرچه پسر عموی پیغمبر بوده است).

و رباهائی که در جاهلیت تعهد به آن شده است، همگی را از اعتبار انداختم، و اولین ربا و منفعت پولی را که از اعتبار انداختم و زیر قدم خود قرار دادم، رباهائی است که عموی من عباس بن عبد المطلب از مردم می‌خواهد، تمام این منفعت پول‌ها و رباها را ساقط کردم.

ای مردم تقوای خدا را پیشه سازید درباره نگاهداری و حمایت از زنان! زیرا که شما به امانت خدا آنها را به حباله نکاح خود در آوردید! و به نام خدا و کلمه خدا آمیزش و مواجهه با آنان را بر خود حلال کردید!

و حق شما بر ایشان آن است که هیچکس را که شما ناپسند دارید، در منزل و خوابگاه شما وارد نسازند، و اگر چنین کردند، بزنید آنها را زدنی که آنان را به تعب و مشقت و اذیت شدید نیفکند.^۱

^۱ ضَرْبًا غَيْرَ مُبْرَحٍ؛ بَرَّحَ بِهِ الْأَمْرُ: أَعْبَهُ وَ جَهَدَهُ وَ آذَاءَ أَدَى شَدِيدًا.

و حق ایشان بر شما آن است که طعام و لباس

آنها را به طور پسندیده و شایسته بدهید!

و من در میان شما باقی گذاردم چیزی را که

اگر به آن تمسک کنید گمراه نخواهید شد، و آن

کتاب خداست.

و شما درباره من مورد سؤال و پرسش قرار

خواهید گرفت! پس شما چه خواهید گفت؟!!

مخاطبان به خطبه گفتند: ما شهادت می دهیم

که تو تبلیغ رسالات خدا را کردی، و ابلاغ نمودی،

و تکالیف خود را ادا کردی و به تعهد خود عمل

نمودی، و امت را به نصیحت و ارشاد هدایت

فرمودی!

در این حال رسول خدا، انگشت سبّابه خود

را به آسمان بلند کرده؛ و به طرف مردم سه بار پائین

آورده، و با اشاره به آنها گفت: خداوندا گواه باش!

خداوندا گواه باش! خداوندا گواه باش!«

عمرو بن خارجه گوید: عتاب بن أسید برای حاجتی در روز عرفه مرا به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد، آن حضرت در عرفات وقوف داشت، من حاجتش را معروض داشتم؛ و سپس در زیر ناقه آن حضرت ایستادم و بطوری نزدیک بودم که آب دهان ناقه بر سر من می ریخت؛ و شنیدم که می گفت:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ أَدَّى إِلَى كُلِّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ؛
وَأِنَّهُ لَا يَجُوزُ وَصِيَّةٌ لِرِثٍ؛ وَالْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ؛ وَاللِّعَاقِرِ
الْحَجَرُ؛ وَمَنْ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ؛ أَوْ تَوَلَّى غَيْرَ مَوَالِيهِ
فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ لَا يَقْبَلُ
اللَّهُ لَهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا.^۱

«ای مردم! خداوند حق هر ذی حقی را به او رسانیده است؛ جایز نیست کسی برای وارث خود وصیت کند (بطوری که حق ورثه دیگر ضایع شود)^۲»

^۱ «البدایة و النہایة» ج ۵، ص ۱۷۱، از محمد بن اسحاق و ترمذی و نسائی و ابن ماجه روایت کرده است، و «سیره حلبیة» ج ۳، ص ۳۰۰ و «طبقات ابن سعد» ج ۲، ص ۱۸۳.

^۲ شاهد بر این معنی، عبارتی که در «طبقات ابن سعد» ج ۲، ص ۱۸۳ آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این خطبه فرمود: إِنَّ اللَّهَ فَسَّمَ لِكُلِّ إِنْسَانٍ نَصِيبَهُ مِنَ الْمِيرَاثِ؛ فَلَا يَجُوزُ لِرِثٍ وَصِيَّةٌ. خداوند برای هر شخص نصیب و سهم او را از میراث معین و مشخص نموده است؛ بنابراین

بچه‌ای را که زنی می‌زاید، تابع نکاح صحیح است؛ و
به صاحب

فراش و پدر ملحق می‌شود، و شخص زناکار در
این فراش نصیبی از بچه ندارد، بلکه نصیب او به
جرم عمل قبیح زنا سنگباران شدن است.

هر کس، فرزندی خود را به غیر پدر خود
نسبت دهد؛ و هر بنده‌ای که خود را بنده غیر مولای
خود بداند؛ لعنت خداوند و فرشتگان و تمام افراد
بشر بر او خواهد بود. و خداوند از او هیچگونه توبه
و عوضی را نمی‌پذیرد؛ و یا هیچ واجب و مستحبی
را از او قبول نمی‌کند».

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطبه را
انشاء می‌کردند و ربیعة بن امیة بن خلف که مرد
جَهْوَرِيُّ الصَّوْت و بلند صدائی بود، کلمات رسول الله
را برای مردم با صدای بلند حکایت می‌کرد؛ و رسول
خدا به او می‌گفتند: بگو: ای مردم! رسول خدا چنین

جایز نیست کسی برای وارث خود وصیّتی کند؛ که موجب از بین رفتن حق
سایر وراث گردد. و اما وصیّتی که موجب تضييع حق آنان نشود وصیّت از
مقدار ثلث خود که در آن مجاز است اشکال ندارد.

پس از خطبه رسول الله بلال اذان گفت، و سپس اقامه گفت؛ و رسول خدا نماز ظهر را بجای آوردند؛ و بدون فاصله بلال اقامه گفت، و رسول خدا نماز عصر را بجای آوردند.

و در این کلام معلوم است که رسول خدا پس از فرا رسیدن ظهر، خطبه قرائت کردند و سپس نماز ظهر و عصر را با هم جمع کردند، و آیا این نماز ظهر، نماز جمعه بوده است که دو رکعت بجای آورده و خطبه را قبل از آن خوانده‌اند؛

^۱ «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۷۱ و «سیره حلبیّه» ج ۲، ص ۲۹۹.

یا نماز ظهر بدون کیفیت جمعه بوده، غایة الامر
خطبه‌ای قبل از آن خوانده شده است؟ از اینکه آن
روز، روز جمعه بوده است و رسول خدا بین نماز
ظهر و عصر را جمع کرده‌اند؛ و قبل از نماز خطبه
خوانده‌اند، ممکن است بگوئیم: نماز جمعه بوده
است خصوصا؛ روایتی که از حضرت امام صادق
علیه السلام از پدرش، از جابر در حجة الوداع آمده
است که جابر گفت:

پیامبر به سوی موقف عرفات رفتند؛ و خطبه
اوّل را خواندند؛ و پس از آن بلال اذان گفت؛ و پس
از آن پیامبر شروع در خطبه دوّم کردند؛ و بلال از
اذان و رسول خدا از خطبه فارغ شدند؛ و سپس بلال
اقامه گفت؛ و رسول خدا نماز ظهر را بجای آوردند؛
و بلال اقامه گفت و رسول خدا نماز عصر را بجا
آوردند؛^۱

و از خواندن دو خطبه آنهم بعد از زوال
شمس؛ و جمع بین دو نماز ظهر و عصر؛ استفاده
نماز جمعه را کرده‌اند؛ و از آنکه رسول خدا مسافر

^۱ «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۷۲.

بوده‌اند؛ و بر مسافر نماز جمعه واجب نیست؛ و خطبه بعد از زوال هم به جهت آمادگی برای عبادت بوده است؛ کما آنکه جمع بین ظهر و عصر هم برای همین جهت بوده است، و دو خطبه از رسول خدا ثابت نشده است، بالاخص آنکه نماز ظهر را هم اخفاتاً خوانده‌اند، نه

جهرأً، همچنانکه از بحث مالک با ابو یوسف در محضر هارون الرشید استفاده می‌شود، می‌توان به دست آورد که نماز ظهر را به کیفیت جمعه نخوانده‌اند.^۱

إفاضه رسول الله علیه و آله و سلم در عرفات

و پس از اتمام نماز، حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر راحله خود سوار شده؛ و به موقف آمدند، و رو به قبله به دعا کردن همینطور ایستاده بودند تا آفتاب غروب کرد. و در حدیث است که آن حضرت گفته‌اند:

با فضیلت‌ترین دعا در روز عرفه، و آنچه را که من و پیامبران پیش از من در روز عرفه می‌گفته‌اند، اینست:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ
الْحَمْدُ، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

«هیچ معبود و مؤثری نیست غیر از الله که تنها و واحد است؛ و شریکی برای او نیست؛ پادشاهی و

^۱ «سیره حلبیه» ج ۳؛ ص ۳۰۰، و «البدایة و النهایة» ج ۵، از ص ۱۷۳ تا ص ۱۷۵.

ستایش اختصاص به او دارد؛ و او بر هر چیز قادر و تواناست.»

آنگاه رسول خدا بسیار دعا نمودند و به قدری دعا کردند که آفتاب غروب کرد.

و جماعتی از نجد آمدند و از کیفیت حج پرسیدند؛ حضرت امر کردند که منادی ندا کند: الْحَجُّ عَرَفَةَ مَنْ جَاءَ لَيْلَةَ جَمْعٍ أَيُّ الْمُزْدَلِفَةَ قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ فَقَدْ أَذْرَكَ الْحَجَّ.

«حج عبارت است از وقوف به عرفات، و کسی که در شب عید قربان به مشعر برسد، و قبل از طلوع صبح صادق، وقوف مزدلفه را ادراک کند، حج را ادراک کرده است.»^۱

و رسول خدا بر روی ناقه عَضْبَاء خود سوار بودند؛ و چون آفتاب غروب کرد اسامة بن زید را در پشت خود بر روی ناقه سوار کرده، و به جانب مُزْدَلَفَةَ روان شدند؛ و در راه مردم را امر می کردند که با سکینه و آرامی حرکت کنند، چون در راه به شَعْبِ أَبْتَر رسیدند پیاده شده، و ادرار کرده و وضوی مختصری گرفتند.^۲

و بلادرنگ آمدند تا به مُزْدَلَفَةَ رسیدند؛ و در آنجا نماز مغرب و عشاء را با هم جمع کرده؛ و بایک اذان و دو اقامه بدون فاصله انجام دادند^۳؛ و خود بر پهلوی خود آرمیده؛ و به زنان و کودکان که ضعفاء محسوب می شدند اجازه دادند که بعد از نیمه شب به مِنی

^۱ «سیره حلیّه» ج ۳، ص ۳۰۰، و «البدایة و النهایة» ج ۵، از ص ۱۷۳ تا ص ۱۷۵.

^۲ «سیره حلیّه» ج ۳، ص ۳۰۱، و این ادرار کردن به جهت آن بود که بت های جاهلیت را از آن کوه می تراشیدند.

^۳ «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۸۰.

حرکت کنند. ابن عباس می گوید:

رسول خدا ضعفای اهل خود را به من
سپردند، تا من آنها را بعد از نیمه شب به مَنی بیاورم؛
ولی تاکید کردند که جمره عقبه را رمی نکنند مگر
آنکه آفتاب طلوع کرده باشد.

چون سپیده صبح صادق دمید، در همان تاریکی شب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نماز صبح را به جماعت با مردم در مُزْدَلِفَه بجای آوردند و سپس به مَشْعَرُ الْحَرَامِ آمدند و در حالی که بر روی ناقه خود سوار بودند، رو به قبله کرده، و وقوف نمودند، و خدا را به بزرگی و عظمت و وحدانیت خواندند، و دعا می‌کردند تا اینکه هوا جدا روشن گشت.^۱

رسول خدا سواره به جانب منی رهسپار شدند؛ و فَضْلِ بْنِ عَبَّاسٍ را پشت سر و ردیف خود نشانند، و چون به وَادِي مُحَسَّرٍ رسیدند، ناقه خود را کمی به جنبش در آوردند؛ و از راهی که به جَمْرَةَ عَقَبَةَ منتهی می‌شد، روان شده، تا بدانجا رسیدند؛ و با هفت ریگی که عبد الله بن عباس برای آن حضرت جمع کرده بود، از قسمت پائین جَمْرَةَ هفت ریگ به جمره زدند، و در هر باری که می‌زدند يَكْ بَارَ اللهُ اَكْبَرَ می‌گفتند. در «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۸۷ از مسلم از یحیی بن حصین از

^۱ «سیره حلبیه» ج ۳، ص ۳۰۱.

جده خود ام‌الحصین، و نیز با سند دیگر از جابر بن عبد
الله آورده است که: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَرْمِي الْجُمْرَةَ عَلَى
رَاحِلَتِهِ يَوْمَ النَّحْرِ وَ يَقُولُ: لَتَأْخُذُوا مَنَاسِكَكُمْ فَإِنِّي لَا
أَدْرِي لَعَلِّي لَا أَحُجُّ بَعْدَ حَجَّتِي هَذِهِ

«رسول خدا را دیدم در روز عید قربان که بر روی شتر خود نشسته و جمره را رمی می نمود و می گفت: شما باید مناسک خود را از من یاد بگیرید! زیرا که من نمی دانم شاید بعد از این حج، حج دیگری انجام ندهم!».

خطبه مشهور رسول خدا در منی

و سپس حضرت فیما بین جمرات، در حالی که در روی ناقه‌ای و یا بغله شهبائی^۱ سوار بودند، خطبه مفصلی انشاء کردند، و مردم بعضی ایستاده و بعضی نشسته خطبه آن حضرت را گوش می دادند.^۲ و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام خطبه آن حضرت را با صدای بلند برای مردم بازگو می نمود.^۳

و ما این خطبه را از «تاریخ یعقوبی» می آوریم:

نَضَرَ اللَّهُ وَجْهَهُ عَبْدٍ سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاَهَا وَ

^۱ بَغْلَه شَهْبَاء: قاطر سفید رنگی را گویند که در آن نقطه‌های سیاه باشد

^۲ «سیره حلیّه» ج ۳، ص ۳۰۲.

^۳ «البدایة و النهایة» ج ۵، ص ۱۹۹ و نیز در حدیث دیگری که در ص ۱۹۸ آورده است.

حَفِظَهَا ثُمَّ بَلَّغَهَا مَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا فَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ غَيْرِ
فِقْهِيهِ، وَرَبِّ حَامِلٍ فِقْهٍ أَلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ.

ثَلَاثٌ لَا يَغِلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ:
أَخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ، وَالنَّصِيحَةُ لِأَيِّمَّةِ الْحَقِّ؛ وَاللِّزُومُ
لِجَمَاعَةِ الْمُؤْمِنِينَ، فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ.^۱

^۱ این فقرات از خطبه را در «مجالس» شیخ مفید، طبع نجف، ص ۱۰۰ و ص ۱۰۱ آورده است و بجای نصر الله، نصر الله آورده است؛ و نیز به لفظ وَ النَّصِيحَةُ لِأَيِّمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَاللِّزُومُ جَمَاعَتَهُمْ ذکر کرده است، و به آخر آن آورده است الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ؛ تَتَكَافَى دِمَائُهُمْ وَهُمْ يَدٌ وَاحِدَةٌ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ، يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ. و در «روضه بحار» طبع کمپانی ج ۱۷، ص ۳۹ از «مجالس» مفید به همین لفظ آورده است؛ ولی در همین باب در طبع حروفی ج ۷۷، ص ۱۳۰ با لفظ نصر الله ذکر کرده است. و در «تحف العقول» ص ۴۲ این خطبه را به رسول الله در مسجد خیف نسبت داده است و به همین مضمون «مجالس» مفید آورده است؛ اما در طبع «بحار» کمپانی ج ۱۷، ص ۴۲ چون از «تحف العقول» نقل کرده است به لفظ نصر آورده؛ و در طبع حروفی ج ۷۷، ص ۱۴۶ از «تحف العقول» نصرَ با ضاد معجمه ذکر کرده است؛ و در «بحار الانوار» طبع کمپانی ج ۱۵، جزء دوم ص ۸۵ از «اکمال الدین» صدوق به لفظ نصر آورده است و مضمونش با آنچه مفید آورده است یکی است مگر در بعضی از الفاظ. و نیز محدث قمی در «تتمة المنتهی» ص ۱۵۳ از رسول الله در مسجد خیف آورده است. همچنانکه در «اکمال الدین» نیز چنین است. و در «تفسیر» فی ظلال القرآن» ص ۱۲۵ از جزء اول از امام احمد حنبل جملات: الْمُسْلِمُونَ تَتَكَافَى دِمَائِهِمْ، وَهُمْ يَدٌ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ را از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذکر کرده است. باری معنای فقرات این است که: مؤمنین با هم برادر هستند؛ و قیمت خون‌های آنها بقدر یکدیگر است؛ و تمام مؤمنین حکم دست واحدی را دارند بر علیه غیر خودشان؛ و برای قضاء ذمه آنها کمترین آنها می‌تواند سبب واقع شود. در «مجمع البحرین» درباره حدیث: ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ يَسْعَى بِهَا أَدْنَاهُمْ آورده است که چون از حضرت صادق علیه السلام از معنای آن سؤال شد؛ در پاسخ فرمودند: اگر لشگری از مسلمانان، طائفه‌ای از مشرکان را محاصره کند؛ آنگاه یک نفر از آن مشرکان جلو بیاید و بگوید: به من امان دهید تا من رئیس شما را ملاقات کنم و با او گفتگو نمایم؛ و در این حال گر

«خداوند نیکو و خرم گرداند چهره بنده‌ای را

که گفتار مرا بشنود، و آن را حفظ کند؛ و به خاطر
بسپارد، و سپس آن را به کسی که نشنیده است
برساند. زیرا چه بسا راویان و حاملان فقه و دانشی،
که خود آنها فقیه و دانشمند نیستند، و چه بسا راویان
و حاملان فقه و دانشی که آن فقه و دانش را به سوی
فقیه‌تر و دانشمندتر از خود می‌برند.

پست‌ترین و کم‌اهمیت‌ترین فرد مسلمان به او امان دهد؛ بر با فضیلت‌ترین
و شریف‌ترین افراد مسلمان لازم است که به او امان او وفا کنند انتهی.

سه چیز هستند که هیچوقت دل مرد مسلمان

از ارتکاب آنها حقد و غش و خیانت و سنگینی پیدا

نمی‌کند: خالص گردانیدن عمل از برای خدا، و

نصیحت کردن به زمامداران و حاکمان حق؛ و

ملازمت با جماعت مؤمنان، زیرا که دعوت مؤمنان

از پشت سر ایشان و از اطراف و جوانب گرداگرد

مردم را احاطه کرده است و مختص خود آنها نیست.

و پس از آن فرمود: ای رَبِيعَةَ (ربیعه بن امیه بن

خلف) بگو: ای مردم! رسول خدا می‌گوید: لَعَلَّكُمْ لَا

تَلْقَوْنِي عَلَى مِثْلِ حَالِي هَذِهِ وَ عَلَيْكُمْ هَذَا! هَلْ تَدْرُونَ

أَيَّ بَلَدٍ هَذَا؟ وَ هَلْ تَدْرُونَ أَيَّ شَهْرٍ هَذَا؟! وَ هَلْ تَدْرُونَ

أَيَّ يَوْمٍ هَذَا؟!

فَقَالَ النَّاسُ: نَعَمْ! هَذَا الْبَلَدُ الْحَرَامُ وَ الشَّهْرُ

الْحَرَامُ وَ الْيَوْمُ الْحَرَامُ!

قَالَ: فَإِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ دِمَاءَكُمْ وَ أَمْوَالَكُمْ

كَحُرْمَةِ بَلَدِكُمْ هَذَا، وَ كَحُرْمَةِ شَهْرِكُمْ هَذَا وَ كَحُرْمَةِ

يَوْمِكُمْ هَذَا، أَأَهْلُ بَلَّغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

«شاید شما دیگر بعد از این مرا بر مثل این

حال که شما نیز بر این کیفیت باشید، ملاقات نکنید!
آیا می‌دانید این چه شهری است؟! و آیا می‌دانید این
چه ماهی است؟! و آیا می‌دانید این چه روزی
است!؟

مردم گفتند: آری، اینست شهر حرام و
محترم؛ و اینست ماه حرام و محترم، و اینست روز
حرام و محترم!

آنگاه فرمود: خداوند چنان خون‌های شما را
و اموال شما را حرام و

محترم شمرده است، نظیر احترامی که این بلده
شما دارد، و مانند حرمتی که این ماه شما دارد؛ و
مانند احترامی که این روز شما دارد! آیا من تبلیغ
کردم؟!!

همه گفتند: آری. آن حضرت گفت: بار
پروردگارا شاهد باش!.

ثُمَّ قَالَ: وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ
أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ. فَمَنْ كَانَتْ
عِنْدَهُ أَمَانَةٌ فَلْيُؤَدِّهَا!

ثُمَّ قَالَ: النَّاسُ فِي الْإِسْلَامِ سَوَاءٌ؛ النَّاسُ طِفُّ
الصَّاعِ لِأَدَمَ وَ حَوَاءَ؛ لَا فَضْلَ عَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ، وَ لَا
عَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ إِلَّا بِتَقْوَى اللَّهِ! أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟!
قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ.

«و سپس فرمود: و تقوای خدا را پیشه سازید!
و از حقوق و امور مردم چیزی را کم مگذارید! و در
زمین بهم ریختگی و آشفتگی و فساد مکنید! پس در
نزد هر کس امانتی است، باید آن را به صاحبش ادا
کند.

و پس از آن فرمود: مردم در اسلام مساوی
هستند، تمام افراد مردم هر یک همچون پیمانۀ پر

بدون تفاوت، از آدم و حوا هستند، هیچیک از
مردمان عرب را بر عجم فضیلتی نیست؛ و هیچیک
از مردمان عجم را بر عرب فضیلتی نیست، مگر به
پرهیزگاری و تقوای خدائی. آیا من ابلاغ کردم و
مطلب را رساندم؟!!

گفتند: بلی! آن حضرت گفت: بار پروردگارا
شاهد باش!«.

ثُمَّ قَالَ: كُلُّ دَمٍ فِي الْجَاهِلِيَةِ مَوْضُوعٌ تَحْتَ
قَدَمِي؛ وَ أَوَّلُ دَمٍ أَضَعُهُ، دَمُ آدَمَ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ الْحَارِثِ
بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ - وَ كَانَ آدَمُ بْنُ رَبِيعَةَ مُسْتَرْضِعاً فِي
هَذَا

فَقَتَلَهُ بَنُو سَعْدِ بْنِ بَكْرٍ، وَقِيلَ فِي بَنِي لَيْثٍ فَقَتَلَهُ
هَذَا. - أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

و سپس فرمود: «تمام خون‌هایی که در
جاهلیت ریخته شده است در زیر قدم من گذارده شد
و قصاص ندارد. و اولین خونی را که از اعتبار و
ارزش ساقط می‌کنم خون آدم بن ربیعہ پسر حارث
بن عبد المطلب (نواده عموی خود من است) - و آدم
بن ربیعہ از طائفہ ہذیل شیردہ مرضعہ می‌خواسته
است و او را بنی سعد بن بکر کشته‌اند؛ و گفته شده
است که از بنی لیت شیردہ مرضعہ می‌خواسته است؛
و او را طایفہ ہذیل کشته‌اند - .

آیا من تبلیغ کردم و حق را گفتم؟! گفتند:
آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!». .
ثُمَّ قَالَ: وَ كُلُّ رِبَاً كَانَ فِي الْجَاهِلِيَةِ مَوْضُوعٌ
تَحْتَ قَدَمِي؛ وَ أَوَّلُ رِبَاٍ أَضَعُهُ رِبَاُ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ
الْمُطَّلِبِ. أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

«و پس از آن فرمود: و تمام منفعت پول‌ها و
رباهائی که در جاهلیت صورت گرفته است، در زیر

قدم من نهاده شده است، و اولین ربائی را که از اعتبار ساقط می‌نمایم، ربای عباس بن عبد المطلب (عموی من) است.

آیا من ابلاغ کردم و حکم خدا را رساندم؟! گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا

شاهد باش!»

ثُمَّ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا النَّسِيُّ زِيَادَةٌ فِي

الْكُفْرِ

يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا، يَجِلُّونَهُ عَاماً وَ يَحَرِّمُونَهُ
 عَاماً لِيُؤَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ؛ أَلَا وَ إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ
 اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ، وَ إِنَّ
 عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنْهَا
 أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ: رَجَبُ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَ شَعْبَانَ،
 يَدْعُونَهُ مُضْرًا؛ وَ ثَلَاثَةٌ مُتَوَالِيَةٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ
 وَ الْمُحَرَّمُ. أَالِهَلْ بَلَغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

سپس فرمود: «ای مردم نسیء (که عبارت
 است از تأخیر انداختن احکام و تکالیف مقررہ در هر
 ماه به ماه دیگر و به زمانهای بعد) زیادتى در کفر
 است، که بواسطه آن مردمى که کافر شده‌اند، مورد
 ضلالت و گمراهى واقع مى‌شوند، آن ماهى را که
 نسیء کرده باشند، در یک سال از ماههای حلال
 مى‌شمارند؛ و در یک سال از ماههای حرام، تا با آن
 مقدار از ماههای مُحَرَّم خدا از جهت تعداد تطبیق
 کند. آگاه باشید که اینک زمان به گردش خود به نقطه
 اصلی خود رسید، بر همان هیئت و میزانی که در
 روزى که خداوند آسمانها و زمین را آفرید آنطور
 بود.

و حقاً تعداد ماهها در نزد خداوند دوازده ماه است، که در کتاب خدا اینطور است، از آن ماههای دوازده گانه، چهار تایش از ماههای محترم است که به ماههای حرام معروف است: رجب که بین جمادی و شعبان است، و آن را مُضَر گویند. و سه ماه دیگر متوالی و پیایی است، که عبارتند از: ذُو القعدة و ذُو الحجة و مُحَرَّم. آگاه باشید: آیا من این مطلب را تبلیغ کردم؟!!

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا

شاهد باش! «

ثُمَّ قَالَ: اَوْصِيكُمْ بِالنِّسَاءِ خَيْرًا؛ فَإِنَّمَا هُنَّ عَوَانِ

عِنْدَكُمْ؛ لَّا يَمْلِكُنَ لِأَنْفُسِهِنَّ شَيْئًا؛ وَ إِنَّمَا
أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانَةِ اللَّهِ؛ وَ اسْتَحَلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكِتَابِ
اللَّهِ، وَ لَكُمْ عَلَيْهِنَّ حَقٌّ؛ وَ لَهُنَّ عَلَيْكُمْ حَقٌّ كِسْوَتِهِنَّ
وَ رِزْقِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ؛ وَ لَكُمْ عَلَيْهِنَّ أَلَّا يُوْطِئَنَّ فِرَاشَكُمْ
أَحَدًا؛ وَ لَّا يَأْذَنَنَّ فِي بُيُوتِكُمْ إِلَّا بِعِلْمِكُمْ وَ إِذْنِكُمْ.
فَإِنَّ فَعَلْنَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ فَاهْجُرُوهُنَّ فِي
الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ ضَرْبًا غَيْرَ مُبْرِحٍ! أَلْأَهْلَ
بَلَّغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

«و سپس فرمود: من شما را درباره حمایت و پاسداری از زنان سفارش می‌کنم که به نیکویی و خوبی با آنان رفتار کنید؛ چون ایشان در نزد شما متحمل کارهای سخت و دشوار می‌شوند؛ و برای خودشان چیزی ندارند؛ و شما به امانت خدا آنها را گرفته‌اید؛ و به حکم خدا و کتاب خدا، موافقه و دخول بر آنها را حلال شمرده‌اید!

از برای شما بر عهده آنها حقی است؛ و از برای آنها بر عهده شما حقی است، حق آنها بر شما آنست که لباس و پوشش و رزق و طعام ایشان را به طور نیکو و پسندیده بدهید؛ و حق شما بر آنها آنست

که در منزلگاه و خوابگاه شما کسی را نیاورند؛ و در خانه‌های شما دخل و تصرفی نکنند مگر با علم شما و اجازه شما!

و اگر از این چیزهای ممنوعه بجا آورند، شما از خوابیدن با آنها در خوابگاهشان دوری گزینید؛ و آنها را بزنید، زدن که آنها را به مشقت نیندازد؛ و از پای در نیاورد. آگاه باشید: آیا من تبلیغ کردم؟! گفتند: آری. آن حضرت فرمود: بار

پروردگارا شاهد باش!»

ثُمَّ قَالَ: فَأَوْصِيكُمْ بِمَنْ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ

فَأَطِعُوهُمْ

مِمَّا تَأْكُلُونَ وَ أَلْبَسُوهُمْ مِمَّا تَلْبَسُونَ، وَ إِنِ أَدْنَبُوا
فَكَلُوا عُقُوبَاتِهِمْ إِلَى شِرَارِكُمْ! أَلَا هَلْ بَلَغْتَ؟!
قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ.

و پس از آن فرمود: «پس از سفارش درباره
زنان، من شما را وصیت و سفارش می‌کنم درباره
غلامان و کنیزان که مالک آنها شده‌اید؛ از هر چه شما
می‌خورید، به آنها هم بخورانید؛ و از هر چه شما
می‌پوشید، به آنها هم بپوشانید؛ و اگر مرتکب گناهی
شدند، خود شما متصدی کیفرشان نگردید؛ و
عقوبت آنها را به عهده بدانتان بگذارید! آگاه باشید:
آیا من تبلیغ کردم؟!»

گفتند: بلی! آن حضرت گفت: بار پروردگارا
شاهد باش!»

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الْمُسْلِمَ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَغْشَاهُ وَلَا
يَخُونُهُ وَلَا يَغْتَابُهُ وَلَا يَحِلُّ لَهُ دَمُهُ وَلَا شَيْءٌ مِنْ مَالِهِ
إِلَّا بِطِيبَةِ نَفْسِهِ. أَلَا هَلْ بَلَغْتَ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

سپس فرمود: «هر مسلمانی برادر مسلمان
دیگر است؛ به او غش و خدعه نمی‌کند؛ و به او
خیانت نمی‌ورزد؛ و از او غیبت نمی‌نماید؛ و خون

وی را حلال نمی‌شمرد؛ و هیچگونه تصرفی در مال او را حلال نمی‌داند مگر با طیب نفس و رضایت خاطر او. آگاه باشید: آیا من تبلیغ کردم؟!!

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا

شاهد باش!«

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ يَيْسُ أَنْ يَعْبَدَ بَعْدَ الْيَوْمِ،

وَ لَكِنْ يَطَاعُ فِيمَا سِوَى ذَلِكَ مِنْ أَعْمَالِكُمُ الَّتِي

تَحْتَقِرُونَ؛ فَقَدْ رَضِيَ بِهِ. أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

و پس از آن فرمود: «حقاً که شیطان پس از این روز مأیوس شده است که مورد عبادت و پرستش واقع شود؛ و لیکن مطاع و فرمانده قرار می‌گیرد در غیر مورد پرستش از اعمالی که شما بجای می‌آورید، و آنها را کوچک می‌شمارید، به آن گناهان و خطاها راضی است! آگاه باشید: آیا من تبلیغ کردم؟!»

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا

شاهد باش!

ثُمَّ قَالَ: أَعْدَى الْأَعْدَاءِ عَلَى اللَّهِ قَاتِلٌ غَيْرِ قَاتِلِهِ؛ وَضَارِبٌ غَيْرِ ضَارِبِهِ؛ وَمَنْ كَفَرَ نِعْمَةَ مَوْلَاهِ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ؛ وَمَنْ انْتَمَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ. أَلَا هَلْ بَلَغَتْ؟!»

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

و سپس فرمود: «دشمن‌ترین دشمنان بر خدا کسی است که کشنده غیر از قاتل خود باشد، و زننده غیر از ضارب خود باشد (قصاص قبل از جنایت کند؛ و به مجرد توهم و سوء قصد کسی به قتل و یا

به ضرب او، او را بکشد و یا بزند) و کسی که کفران نعمت موالی و صاحبان ولایت خود را نماید، حَقاً به آنچه خداوند بر محمد فرو فرستاده است کافر شده است؛ و کسی که خود را به غیر پدرش منتسب کند، لعنت خدا و ملائکه و تمامی مردمان برای اوست. آگاه باشید: آیا من تبلیغ کردم؟!

گفتند: آری! آن حضرت گفت: خداوندا

شاهد باش!»

ثُمَّ قَالَ: أَلَا أَنِّي إِنَّمَا أَمَرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى

يَقُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ؛ وَإِذَا قَالُوا

عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقٍّ وَ حِسَابُهُمْ

عَلَى

اللَّهِ. أَلَا هَلْ بَلَغْتَ؟!

قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

و پس از آن فرمود: «آگاه باشید که من از جانب خدا مأمور شدم که با مردم جنگ کنم، تا اینکه بگویند: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. و چون بدین شهادت گویا شدند؛ خون‌های خود را و اموال خود را از تعرض من حفظ کردند، مگر به حق؛ ولیکن این از نقطه نظر ظاهر است، ولی از جهت واقع و حقیقت امر، حساب ایشان با خداست. آیا من تبلیغ کردم؟!

گفتند: آری! آن حضرت گفت: بار پروردگارا

شاهد باش!»

ثُمَّ قَالَ: لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا مُضِلِّينَ يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ. إِنِّي قَدْ خَلَّفْتُ فِيكُمْ مَا إِن تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.
أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟!

قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

و سپس فرمود: «پس از رحلت من به کفر برنگردید، که گمراه کنندگان بندگان خدا بوده باشید؛ و بعضی از شما بر بعضی دیگر مسلط گردد؛ و

تملیک اراده و اختیار و نفوس و اموال مردم را
بنماید!

من در میان شما دو چیز را به ودیعت
می گذارم که اگر به آنها تمسک کردید هیچگاه گمراه
نخواهید شد: یکی کتاب خدا، و دیگری عترت من
که اهل بیت من می باشند؛ آگاه باشید: آیا من تبلیغ
کردم؟!؟

گفتند: آری! آن حضرت فرمود: خداوندا

شاهد باش!

ثُمَّ قَالَ: إِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ فَلْيَبْلُغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ

و در آخر فرمود: «حَقًّا هَمَّه شَمَا مَسْؤُول و
مورد پرسش قرار خواهید گرفت، و بنا بر این واجب
است که هر کدام از شما که در اینجا حضور داشتید
این مطالب را به غائبین برسانید.»

ما این خطبه شریف حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم را که در مَنی ایراد کرده‌اند
از «تاریخ یعقوبی» آوردیم؛ زیرا که تمام خطبه در این
کتاب آمده است؛ و در سایر کتب همین خطبه لیکن

١ «تاریخ یعقوبی» طبع بیروت سنه ۱۳۷۹ هجریّه، ج ۲، از ص ۲۰۹ تا ص
۲۱۲. و این خطبه را با مختصر اختلافی در عبارت در «تفسیر الدر المنثور»
ج ۳ ص ۲۳۴ و ص ۲۳۵ از تخریج أحمد بن حنبل و باوردی و ابن مردویه
از أبو حمزه رقاشی از عمویش که از اصحاب بوده و زمام ناچه رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم را گرفته بوده است؛ روایت کرده است. و اصل
این روایت را در «مسند» احمد حنبل، در ج ۵، در ص ۷۲ و ص ۷۳ آمده
است. و مجلسی در «بحار الانوار» طبع کمپانی ج ۶، ص ۶۶۲ و ص ۶۶۳ از
«کافی» روایت کرده است. و در «سیره ابن هشام» ج ۴، از ص ۱۰۲۲ تا ص
۱۰۲۴ آورده است؛ ولی در عبارت کتاب الله و عتره نبیّه تحریفی به عمل
آمده و به عبارت: کتاب الله و سنّه نبیّه آورده است. و همچنین در «البدایة و
النهایة» ج ۵ با چند سند از ص ۱۹۴ تا ص ۲۰۱ آورده است؛ و نیز بیهقی در
«سنن» ج ۵، کتاب الحجّ ص ۱۴۰ آورده است؛ و نیز ابن جوزی در کتاب
«الوفاء بأحوال المصطفی» ج ۱، ص ۲۰۷ و ص ۲۰۸ ذکر کرده است. و نیز
ابن سعد در «طبقات» ج ۲، از ص ۱۸۳ تا ص ۱۸۷ آورده است. و «روضه
الصفاء» ج ۲، باب حجة الوداع. و «تفسیر علی بن ابراهیم» در ذیل آیه یا ایُّهَا
الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ از ص ۱۵۹ تا ص ۱۶۱ آورده است. و
همچنین طبری در «تاریخ الامم و الملوک» ج ۳، از ص ۱۵۰ تا ص ۱۵۲
آورده است. و جاحظ در «البيان» و «التبيين» طبع قاهره، سنه ۱۳۶۷، در ج
۲، از ص ۳۱ تا ص ۳۳ آورده است.

به طور تفریق و قطعه قطعه ذکر

شده، و هر قطعه از آن توسط بعضی از روایت
روایت شده است، همچنانکه در تعلیقه، به نام بعضی
از کتب که فقرات آن را بطور جداگانه آورده‌اند اشاره
کردیم.

این خطبه بسیار بلیغ و رسا، و حاوی مطالب
مهمه، و قوانین عظیم سیاسی و اجتماعی؛ و دستورات
اخلاقی و فقهی است. و حقاً می‌توان مانند آیات قرآن
حکیم، از نقطه نظر متانت و رصانت و استحکام بدان
توسل جست. و چه نیکو بود برای آن شرحی مفصل
نوشته می‌شد؛ و مطالب و فقرات آن را با آیات قرآن و
سایر روایات و اصول مسلمة سنت نبویه، و منهاج آل
طاهرین از سلاله آن حضرت، تطبیق؛ و معارف محتویه
آن را مکشوف می‌نمود؛ و لیکن اینک ما برای روشن
شدن يك فقره از فقرات آن که شاید نیاز به شرح و
توضیح بیشتری دارد، به قدر وسع اقدام می‌کنیم، و از
خداوند منان توفیق می‌طلبیم، وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ
اِنِّي ب.

تفسیر آیه: إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ

و آن فقره اینست: يا ايها الناسُ إِنَّمَا النَّسِيءُ

زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ تا آخر جملاتی که در این باره آن حضرت بیان فرمود. بیان آن حضرت در اینجا شرح و توضیح مطلبی است که در دو آیه از قرآن وارد شده است:

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ

الْقِيَمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ .
إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ .

(آیه ۳۶ و ۳۷، از سوره ۹: توبه)

«بدرستی که تعداد ماهها در نزد خداوند، در آن وقتی که آسمانها و زمین را آفرید، دوازده ماه است، که از این ماهها، چهار تایش ماههای محترم هستند؛ آنست آئین استوار و پابرجا؛ پس در این ماههای محترم بر خودتان ستم روا مدارید! و با همه مشرکان جنگ و کارزار کنید، همچنانکه ایشان با همه شما جنگ و کارزار نمودند! و بدانید که حقاً خداوند با پرهیزکاران است!

اینست و جز این نیست که تأخیر انداختن تکالیف و وظائف وارده در ماهها به ماههای دیگر، موجب زیادی کفر است، که بدینوسیله کسانی که کافر شده‌اند گمراه می‌شوند. این کافران در یک سال، ماه حرام را حلال می‌کنند؛ و در یک سال ماه حرام را حرام می‌شمارند؛ تا بدین جهت فقط با تعداد

ماههائی که خداوند حرام فرموده است؛ موافقت
کند، و بالتیجه آن ماهی را که خدا محترم شمرده
است، حلال می‌کند؛ و حرمت آن را نادیده
می‌گیرند.

بدی و زشتی کردار آنان برایشان زینت داده
شده است، و خداوند گروه کافران را هدایت
نمی‌کند.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با استناد
و استشهاد به این آیه، تاخیر و نسیء ماهها را حرام
شمردند و روشن

نمودند که باید اعمال و رفتار هر ماهی را در همان ماه انجام داد.

نَسِيءٌ^۱ مصدر است مثل نَذِيرٌ و نَكِيرٌ از ماده نَسَأَ الشَّيْءَ يَنْسُوهُ نَسْأً و مَنَسَأَةً و نَسِيئًا: إِذَا أَخَّرَهُ تَأْخِيرًا. یعنی آن چیز را به تاخیر انداخت.

گفتار مجمع البیان در تفسیر آیه نسیء

شیخ طبرسی گوید: طائفه عرب ماههای چهارگانه: رجب و ذو القعدة و ذو الحجة و محرم را بنا بر تمسک بر ملت و آئین حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام محترم می شمردند؛ و جنگ و قتال را در آنها حرام می دانستند، و چون مردان کارزار و مخاصمه بودند، صبر کردن سه ماه متوالی:

^۱ در «نهایه» ابن اثیر ج ۲، ص ۱۳۹ در ماده دَوَّرَ آورده است که: و در حدیث است که إِنَّ الزَّمَانَ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَةِ يَوْمِ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ گفته می شود: دَارَ يَدْوُرُ و اسْتَدَارَ يَسْتَدِيرُ بمعنای آنکه گرداگرد چیزی دور زد؛ و به جایی که حرکت را از آنجا شروع کرد؛ برگشت، و معنای حدیث اینست که: عادت عرب این بود که ماه محرم را به ماه صفر تأخیر می انداختند برای آنکه در محرم جنگ کنند و این نَسِيءٌ است؛ و هر سال بعد از سال دیگر این کار را انجام می دادند. و بنابراین محرم از ماهی به ماه دیگر منتقل می شد بطوریکه در تمام ماههای سال گردش می کرد و دور می زد. و چون آن سالی که رسول خدا حج نموده بود؛ ماه محرم به همان زمان مخصوص خود که قبل از انتقال داشت برگشته بود؛ و سال به همان هیئت و کیفیت اوّل خود دور زده بود؛ فلذا رسول خدا چنین فرمود.

ذو القعدة و ذو الحجة و محرّم برای آنان سخت بود،
که به هیچوجه به جنگ و غارت دست نزنند؛ فلهذا
حرمت ماه محرّم را به ماه صفر تأخیر می انداختند، و
بجای محرّم ماه صفر

را ماه حرام می‌شمردند، و ماه محرّم را حلال می‌کردند. و مدتی بر این نهج که می‌خواستند درنگ می‌کردند، سپس حرمت را دوباره به محرّم بر می‌گردانند، و این عمل تأخیر را نیز در ماه ذی الحجة انجام می‌دادند و حکم بدان می‌نمودند.

فراء گوید: آن کسی که متعهد و مسؤول نسیء بود مردی بود از طائفه کنانة که به او نُعیم بن ثعلبة می‌گفتند، و در حج رئیس موسم بود، و می‌گفت: من آن کسی هستم که هیچگاه مورد عیب گوئی مردم واقع نمی‌شوم، و در نیل به مقصود پیوسته مظفر و منصورم، و حکمی را که می‌کنم هیچوقت برگردانده نمی‌شود! مردم در موسم در پاسخ او می‌گفتند: آری راست می‌گوئی! اینک یک ماه را برای ما تأخیر انداز! حرمت ماه محرّم را بردار! و به ماه صفر انداز! و محرّم را برای ما حلال کن! او نیز این کار این را می‌کرد.

و در هنگامی که اسلام آمد، آن شخص مسؤول این کار، جُنَادَةُ بْنُ عَوْفِ بْنِ أُمِّیةِ كِنَانِیِّ بود. و ابن عباس گوید: اولین کسی که این عمل نسیء و تأخیر اندازی را

در بین عرب دائر کرد عمرو بن لَاحِی بن قُمَعَةَ بنِ خِنْدِف
بود. و امّا ابو مسلم بن أسلم می گوید: مردی از بنی
کَنانه بود که او را قَلَمَس می گفتند: او می گفت: من

محرم را در این سال

تأخیر انداختم، پس در این سال، دو ماه صفر داریم، و چون سال آینده می‌شد می‌گفت: ما حرمت ماه محرم سال قبل را اینک قضا می‌کنیم، و این هر دو ماه را محرم قرار می‌دهیم. و شاعر کنانی در این باره گفته است: وَ مِنَّا نَاسِيُ الشَّهْرِ الْقَلَمَسِ.

«و قَلَمَسٌ که مقام تاخیراندازی ماه‌ها را دارد، از طائفه ماست.»

و کُمیت شاعر گوید:

و مُجَاهِدٌ گوید: مشرکان در هر ماهی دو سال حجّ می‌گزاردند؛ یعنی در ذو الحِجَّة، دو سال پی در پی حجّ می‌کردند، و سپس در ماه محرم دو سال حجّ می‌کردند؛ و سپس در ماه صفر دو سال حجّ می‌گزاردند؛ و همچنین به همین ترتیب در ماه‌های دیگر، در هر يك از آنها دو سال حجّ می‌گزاردند؛ تا اینکه آن حجّی که در سال قبل از حجة الوداع انجام داده شد، در ماه ذو القعدة بود. و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ که در سال بعد که حجة الوداع بود

حج گذاردند، با ماه ذو الحجة موافق شد، و بر این اساس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه خود فرمود:

أَلَا وَإِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتَهُ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ، السَّنَةَ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ثَلَاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمُ وَ رَجَبٌ مُضَرُّ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَ شَعْبَانَ.

«آگاه باشید که اینک زمان در گردش خود به همان هیئت و کیفیتی برگشته است که خداوند در وقت خلقت آسمانها و زمین آن را بدان کیفیت آفرید. سال دوازده ماه است، و چهار تا از آنها ماههای حرام است، سه تا پشت سر هم، ذو القعدة و ذو الحجة و محرم، و رجب مضر که بین ماه جمادی و ماه شعبان است.»

در این عبارت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواسته است بفهماند که ماههای حرام اینک به مواضع حقیقی و اصلی خود بازگشته است، و انجام مراسم حج به ماه ذو الحجة باز گردیده است،

و نسیء و تأخیر در این حجّ باطل شده است.^۱

و در تفسیر «أبو السُّعود» بعد از بیان ماههای

حرام و بیان خطبه رسول خدا در حجّة الوداع که إِنَّ

الزَّمَانَ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ؛

و اینکه ماهها دوازده تا هستند، گفته است که: معنی

چنین می شود که:

^۱ «مجمع البیان» طبع صیدا؛ ج ۳، ص ۲۹.

ماهها از جهت حرمت و حِلّ بازگشت کردند به همان حالی که اولاً داشتند، و حجّ نیز بازگشت کرد به ماه ذو الحجّه بعد از آنکه به واسطه نسیئ و تأخیری که در زمان جاهلیت می‌کردند، آن را از موضع و موقع اصلی خود تغییر داده بودند. و بنا بر این حجّ رسول الله در حجّة الوداع موافق با ماه ذو الحجّه شد، و حج ابو بکر قبل از حج رسول الله در ماه ذو القعدة واقع شده بود^۱.

و نظیر اینگونه تفسیری که در «مجمع البیان» و «تفسیر ابو السعود» دیدیم، در غالب تفاسیر مشاهده می‌شود، و محصل آنچه به دست می‌آید آنست که: در بین اعراب جاهلیت دو گونه تغییر در ماهها دیده می‌شد: یکی تغییر ماههای حرام از جای خود، همچون محرّم به ماه صفر، و دیگری تغییری که در حجّ می‌نمودند، و به واسطه آن حجّ از ذو الحجّه برداشته می‌شد، و به ماههای دیگر می‌رفت و در ماههای دیگر دور می‌زد، تا دو مرتبه به محلّ اصلی خود برگردد، و این هر دو گونه تاخیر را نسیئ

^۱ «تفسیر أبو السعود» ج ۲، ص ۵۴۸.

می گفتند.

روایات وارده در تفسیر نسیئ به تأخیر ماههای

حرام

شاهد بر تغییر أوّل یعنی تغییر حرمت ماههای

حرام به ماههای بعد روایاتی است:

در تفسیر «الدُّرُّ المَثُور» ابن ابی حاتم و ابو الشیخ

از ابن عمر تخریج کرده‌اند که او گفت:

وَقَفَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

بِالْعَقَبَةِ: فَقَالَ: إِنَّ النَّسِيَّ مِنَ الشَّيْطَانِ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ،

يُضِلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا، يَجِلُّونَهُ عَاماً وَ يَحَرِّمُونَهُ عَاماً وَ

يَحَرِّمُونَ صَفَرَ عَاماً وَ يَسْتَجِلُّونَ الْمُحَرَّمَ وَ هُوَ النَّسِيُّ.^۱

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در

عقبه سرزمین منی ایستاد و گفت: حقا نسیء از

شیطان است، که موجب زیادی کفر است، و بدین

وسیله کافران گمراه می‌شوند، از ماههای حرام در

یک سال آن را حلال می‌شمرند، و در یک سال حرام

می‌شمرند، و ماه صفر را حرام می‌کنند، و ماه محرم

را حلال می‌کنند، و اینست معنای نسیء».

و نیز در «الدُّرُّ المَثُور» آورده است که: ابن

جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابن

عباس تخریج کرده‌اند که او گفت: كَانَ جُنَادَةُ بْنُ عَوْفٍ

الْكَنَانِيُّ يُوْفِي الْمَوْسِمَ كُلَّ عَامٍ: وَ كَانَ يَكْنَى أَبَا تُهَادَةَ؛

فَيُنَادِي: أَلَا أَنَّ أَبَا تُهَادَةَ؛ لَا يَخَافُ وَ لَا يَعَابُ؛ أَلَا إِنَّ صَفَرَ

^۱ «تفسیر الدر المثور» ج ۳، ص ۲۳۶؛ و «تفسیر المیزان» ج ۹، ص ۲۸۶.

وَ كَانَ طَوَائِفُ مِنَ الْعَرَبِ إِذَا أَرَادُوا أَنْ يَغِيرُوا
 عَلَى بَعْضِ عَدُوِّهِمْ أَتَوْهُ فَقَالُوا: أَحِلَّ لَنَا هَذَا الشَّهْرَ
 يَعْنُونَ صَفَرَ؛ وَ كَانَتْ الْعَرَبُ لَا تُقَاتِلُ فِي الْأَشْهُرِ الْحُرْمِ
 فَيَحِلُّهُ لَهُمْ عَاماً وَ يَحْرُمُهُ عَلَيْهِمْ فِي الْعَامِ الْآخِرِ. وَ يَحْرُمُ
 الْمُحَرَّمَ فِي قَابِلٍ لِيَوَاطِنُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ، يَقُولُ:
 لِيَجْعَلُوا الْحُرْمَ أَرْبَعَةً غَيْرَ أَنَّهُمْ جَعَلُوا صَفَرَ عَاماً حَلَالاً وَ
 عَاماً حَرَاماً.^۲

«جُنَادَةَ بْنِ عَوْفٍ كَهَ از قَبِيلِهِ بَنُو كِنَانَةَ بُوْد؛ وَ او
 رَا أَبُو ثَمَادَةَ مِي كَفْتَنَد، دَر هَر سَال دَر مَوْسَمِ حَجِّ
 حَاضِر مِي شَد؛ وَ نَدَا مِي كَرْد: آگَاه بَاشِيْد كَه: أَبُو ثَمَادَةَ
 از هِيچ چِيْز نَمِي هَر اسَد؛ وَ هِيچ كَس بَر او عِيْبِي

^۱ علّامه طباطبائی رضوان الله عليه در ج ۹، «الميزان» ص ۲۸۷ از سیوطی در کتاب «مزهر» نقل کرده‌اند که: عرب در زمان قبل از اسلام ماه محرّم را صفر می‌نامید و آن را صفر اوّل می‌گفت؛ و ماه صفر را صفر دوّم می‌گفت؛ پس همانند دو ربیع، و دو جمادی، دو ماه صفر بود و نسیئ در صفر اوّل واقع می‌شد و از صفر دوّم تجاوز نمی‌کرد؛ و چون اسلام استقرار یافت؛ به جهت احترام ماه صفر اوّل که حرمتش بواسطه نسیئ زائل شده بود آن را شهرُ الله المحرّم خواندند؛ و بواسطه کثرت استعمال؛ محرّم خوانده شد؛ و ماه صفر به صفر دوّم اختصاص یافت. پس محرّم از ألفاظ اسلامی است و از اوصافی است که بواسطه کثرت استعمال در ماه صفر اوّل علم بالغلبة شده است.

^۲ «تفسیر الدرّ المنثور» ج ۳، ص ۲۳۶ و ص ۲۳۷؛ و «تفسیر المیزان» ج ۹، ص ۲۸۶ و ص ۲۸۷.

نمی‌تواند بگیرد! آگاه باشید که ماه صفر اوّل حلال است!

و عادت طوائف عرب بر این بود که چون می‌خواستند بر بعضی از دشمنانشان بتازند؛ نزد او می‌آمدند و می‌گفتند: این ماه صفر را (محرم را) بر ما حلال کن! و عادت عرب اینطور بود که در ماههای حرام جنگ نمی‌کردند. ابو ثَمَادَه برای آنها ماه صَفَرِ اوّل را در یک سال حلال می‌کرد؛ و در سال دیگر همان ماه را حرام می‌کرد؛ و از این جهت در سال دیگر حرام می‌کرد که در تعداد و مطابقه با مقدار ماههایی که خداوند حرام کرده است، موازنه حاصل شود. خداوند می‌فرماید: این کار را می‌کردند تا ماههای حرام از جهت مقدار و تعداد بهم نخورد؛ مگر اینکه ماه صفر اوّل را در یک سال حلال و در سال دیگر حرام می‌کردند.»

و نیز در «الدَّرُّ المَثُور» آورده است که: ابن

مندرز از قتاده درباره آیه ﴿إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ﴾

تخریج کرده است که او گفت:

عَمَدَ انَّاسٍ مِنْ أَهْلِ الضَّلَالَةِ فَزَادُوا صَفَرَ فِي

الْأَشْهُرِ الْحُرْمِ وَ كَانَ يَقُومُ قَائِمُهُمْ فِي الْمَوْسِمِ؛ فَيَقُولُ:

إِنَّ آهَتَكُمْ قَدْ حَرَّمَتْ صَفَرَ، فَيَحَرِّمُونَهُ ذَلِكَ الْعَامَ؛ وَ كَانَ

يَقَالُ لَهُمَا الصَّفْرَانِ.

و كَانَ أَوَّلَ مَنْ نَسَأَ النَّسِيءَ بَنُو مَالِكٍ مِنْ كِنَانَةَ، وَ

كَانُوا ثَلَاثَةً: أَبُو ثَمَامَةَ صَفْوَانُ بْنُ أُمَيَّةَ، أَحَدُ بَنِي فَقِيمِ بْنِ

الْحَارِثِ، ثُمَّ أَحَدُ بَنِي كِنَانَةَ.^۱

«جماعتی از اهل ضلالت اراده کردند که در

ماه‌های حرام، ماه صفر را اضافه کنند؛ و در

اینصورت رئیس ایشان در موسم حج می‌ایستاد و

می‌گفت: خدایان شما برای شما ماه صفر را حرام

کرده‌اند؛ و ایشان در آن سال ماه صفر را بر خود حرام

می‌کردند؛ و به ماه محرم و صفر هر دو، ماه صفر گفته

می‌شد.

^۱ «تفسیر الدر المنثور» ج ۳، ص ۲۳۷، و «تفسیر المیزان» ج ۹، ص ۷۸۲.

و اولین کسی که نسیء را رواج داد، بنو مالک
از بنی کنانه بودند، و سه تن بودند: ابو ثمامه صفوان
بن امیه؛ و یک تن از بنی فقیم بن حارث، و یک تن
از بنو کنانه.»

و نیز در «الدُّرُّ المَنْثُور» آورده است که: ابن
أبی حاتم از سدیّ در این آیه شریفه، تخریج کرده
است که:

كَانَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي كِنَانَةَ يُقَالُ لَهُ: جُنَادَةُ بْنُ عَوْفٍ
 يَكْنَى أَبُو أَمَامَةَ يَنْسِي الشُّهُورَ وَ كَانَتْ الْعَرَبُ يَشْتَدُّ
 عَلَيْهِمْ أَنْ يَمْكُثُوا ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ لَا يَغِيرُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ؛
 فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَغِيرَ عَلَى أَحَدِهِمْ قَامَ يَوْمًا بِمِنَى فَخَطَبَ
 فَقَالَ: إِنِّي قَدْ أَحَلَلْتُ الْمُحَرَّمَ وَ حَرَّمْتُ صَفَرَ مَكَانَهُ.
 فَيَقَاتِلُ النَّاسُ فِي الْمُحَرَّمَ؛ فَإِذَا كَانَ صَفَرَ عَمَدُوا وَ
 وَضَعُوا الْأَسِنَّةَ ثُمَّ يَقُومُ فِي قَابِلٍ فَيَقُولُ: إِنِّي قَدْ أَحَلَلْتُ
 صَفَرَ وَ حَرَّمْتُ الْمُحَرَّمَ فَيَوَاطِئُوا أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ فَيَحِلُّوا
 الْمُحَرَّمَ.^۱

«مردی از قبیله کنانه بود که به او ابو امامه،
 جناده بن عوف می گفتند، و کار او تأخیر انداختن
 ماهها بود. و چون بر عرب بسیار گران بود که سه ماه
 پیایی درنگ کنند؛ و بر یکدیگر نتازند و غارت
 نکنند؛ لذا چون جناده می خواست برای آنها حکم
 حرمت را تغییر دهد؛ روزی در منی می ایستاد و
 خطبه می خواند و می گفت: من ماه محرم را حلال
 کردم؛ و به جای آن ماه صفر را حرام کردم؛ فبناءً

^۱ «تفسیر المدثر المتثور» ج ۳، ص ۲۳۷، و «تفسیر المیزان» ج ۹، ص ۲۸۷.

علیهذا مردم در ماه مُحَرَّم جنگ می کردند، و چون ماه صفر فرا می رسید؛ نیزه ها و سنان ها را کنار می گذاشتند، و دست از کارزار باز می داشتند.

و در سال بعد نیز در مَنِی خطبه می خواند، و می گفت: من ماه صَفَر را حلال، و ماه محرم را حرام کردم، فعلیهذا در چهار ماه حرام از جهت مقدار موافقت داشتند، الاّ اینکه مُحَرَّم را حلال می دانستند.»

روایات وارده در تفسیر نسیء، به دور زدن

ماهها در فصول سال

و نیز دو روایت دیگر بر این نهج، در «الدر المثور» با تخریج ابن مردویه از ابن عباس وارد شده است، که آیه

شریفه را بدین کیفیت تفسیر می نماید^۱.

و شاهد بر تغییر دوّم، یعنی تغییر زمان حجّ از زمان اصلی خودش، و گردش کردن حجّ در تمام ماههای سال، تا دو مرتبه به ماه ذی الحجّه برگردد، و دور خود را کامل کند، نیز روایاتی است:

در «الدر المنثور» آورده است که: طبرانی و ابو الشیخ و ابن مردویه از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش تخریج کرده‌اند که می گفت:

كَانَتْ الْعَرَبُ يَحْلُونَ عَامًا شَهْرًا؛ وَ عَامًا شَهْرَيْنِ،
وَ لَا يَصِيبُونَ الْحَجَّ إِلَّا فِي كُلِّ سِتَّةٍ وَ عِشْرِينَ سَنَةً مَرَّةً؛ وَ
هُوَ النَّسِيُّ الَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ.

فَلَمَّا كَانَ عَامُ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ ثُمَّ حَجَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ (وَ آلِهِ) وَ سَلَّمَ مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ فَاسْتَقْبَلَ النَّاسُ
الْأَهْلَةَ؛ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ:
إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَ
الْأَرْضِ.^۲

^۱ «تفسیر الدرّ المنثور» ج ۳، ص ۲۳۷.

^۲ «تفسیر الدرّ المنثور» ج ۳، ص ۲۳۶، و «تفسیر المیزان» ج ۹، ص ۲۸۹.

«عادت عرب چنین بود که: در یک سال یک

ماه از ماههای حرام را حلال می‌شمردند؛ و در سال

دیگر دو ماه را حلال می‌شمردند. و چون این عمل

در ماهها دور می‌زد؛ به حجّ واقعی و حقیقی خود که

بر زمان اصلی

خود منطبق باشد، فقط در بیست و شش سال یک بار می‌رسیدند. و این عمل همان نسیء است که خداوند در کتابش فرموده است.

تا رسید به زمان حجّ اکبر، همان حجی که رسول خدا بجای آوردند؛ در آن سالی بود که چون مردم ماهها را شمردند؛ و بر ماه حج موافق بود؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه خود فرمود: اینک زمان دور زده است؛ و به جایی رسیده است که بر همان کیفیت و هیئتی است که خدا آسمانها و زمین را در آن روز آفرید.»

و نیز در «الدُّرُّ الْمَثُور» آورده است که: أحمد حنبل و بخاری و مُسَلِّم و أبو داود و ابن منذر و ابن ابی حاتم و أبو الشَّيْخ و ابن مَرْدَوِيه و بیهقی در کتاب «شعب الایمان» از ابو بکره تخریج کرده‌اند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حجّ، خطبه‌ای ایراد کردند و فرمودند:

أَلَا إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ؛ السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا؛ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ، ثَلَاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ وَ الْمُحَرَّمُ؛

وَرَجَبٌ مُضَرُّ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ^۱.

«بدانید که: زمان دور زده است، همانند روزی

که خداوند آسمانها و زمین را آفرید! سال دوازده ماه

است، که چهار تای از آنها ماههای محترم است؛ سه

تا از این چهار تا، پی در پی است، که ذیقعدة و ذی

حجّه و مُحَرَّم است؛ و یکی تنها است که رَجَبٌ مُضَرُّ

است؛ و آن بین جُمَادَى وَ شَعْبَانَ است.»

^۱ «تفسیر الدرُّ المنثور» ج ۳، ص ۲۳۴، و «مسند» أحمد حنبل، ج ۵، ص ۳۷.

و نیز در «الدُّرُّ الْمَثُورُ» آورده است که همین
مضمون را بزَّاز و ابن جریر و ابن مردویه از ابو هُرَیْرَه
تخریج کرده‌اند^۱، و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی
حاتم و ابن مردویه از ابن عمر تخریج کرده‌اند^۲. و
ابن منذر و أبو الشَّیْخ و ابن مردویه از ابن عبَّاس
تخریج کرده‌اند^۳.

روایات وارده از مجاهد، در تفسیر نسیئ به

گردش حج در فصول سال

و نیز در «الدُّرُّ الْمَثُورُ» آورده است که: عبد
الرِّزَّاق و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابو الشَّیْخ از مجاهد
تخریج کرده‌اند که در تفسیر آیه: **إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي
الْكُفْرِ** گفته است که: **فَرَضَ اللَّهُ الْحُجَّ فِي ذِي الْحِجَّةِ وَ**
كَانَ الْمُشْرِكُونَ يَسْمُونَ الْأَشْهُرَ: ذُو الْحِجَّةِ وَ الْمُحَرَّمُ وَ
صَفَرُ وَ رَبِيعٌ وَ رَبِيعٌ وَ جُمَادَى وَ جُمَادَى وَ رَجَبٌ وَ شَعْبَانُ
وَ رَمَضَانُ وَ شَوَّالٌ وَ ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ ثُمَّ يَحْجُونَ
فِيهِ.

^۱ «تفسیر الدُّرُّ الْمَثُورُ» ج ۳، ص ۲۳۴، و «مسند» أحمد حنبل، ج ۵، ص ۳۷.

^۲ همان

^۳ همان

ثُمَّ يَسْكُتُونَ عَنِ الْمُحَرَّمَ فَلَا يَذْكُرُونَهُ، ثُمَّ
يَعُودُونَ فَيَسْمُونَ صَفَرَ صَفْرًا؛ ثُمَّ يَسْمُونَ رَجَبَ جُمَادَى
الْآخِرَةِ؛ ثُمَّ يَسْمُونَ شَعْبَانَ رَمَضَانَ؛ وَرَمَضَانَ شَوَّالَ؛ وَ
يَسْمُونَ ذَا الْقَعْدَةِ شَوَّالَ؛ ثُمَّ يَسْمُونَ ذَا الْحِجَّةِ ذَا الْقَعْدَةِ؛
ثُمَّ يَسْمُونَ الْمُحَرَّمَ ذَا الْحِجَّةِ، ثُمَّ يَحْجُونَ فِيهِ وَاسْمُهُ
عِنْدَهُمْ ذُو الْحِجَّةِ.

ثُمَّ عَادُوا إِلَى مِثْلِ هَذِهِ الْقِصَّةِ فَكَانُوا يَحْجُونَ فِي

كُلِّ

شَهْرٍ عَامًا حَتَّى وَافَقَ حُجَّةُ أَبِي بَكْرٍ الْآخِرَةَ مِنَ الْعَامِ
 فِي ذِي الْقَعْدَةِ؛ ثُمَّ حَجَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَ
 سَلَّمَ حَجَّتَهُ الَّتِي حَجَّ فِيهَا فَوَافَقَ ذُو الْحِجَّةِ؛ فَذَلِكَ حِينَ
 يَقُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَ سَلَّمَ فِي خُطْبَتِهِ: إِنَّ الزَّمَانَ
 قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ^۱.

و محصل آنچه از این روایت، با وجود
 اضطراب و تشویشی که در عبارات صدر آن است؛
 استفاده می شود، آنست که: اعراب قبل از اسلام، حج
 خانه خدا را در ماه ذو الحجه بجای می آوردند، با این
 تفاوت که می خواستند در هر سالی حج را در یکی
 از ماههای سال بجا بیاورند؛ و بنا بر این حج را در
 ماههای سال، یکی پس از دیگری به گردش در
 می آوردند. و چون نوبه به هر ماهی که بنای آن سال،
 آن بود که حج در آن انجام شود، می رسید؛ نام آن ماه
 را ذی حجّه می گذاردند، و اسم اصلی آن ماه را بر
 زبان نمی آوردند.

و لازمه این مرام آن می شد که: هر سالی که

^۱ «تفسیر الدر المنثور» ج ۳، ص ۲۳۷، و «تفسیر المیزان»، ج ۹، ص ۲۸۸.

در آن حج می‌گذارند، سیزده ماه می‌شد؛ و نام
بعضی از ماهها دوبار و یا یک بار تکرار می‌شد؛
همچنانکه در این روایت ذکر شد؛ و طبری ذکر کرده
است که عرب، ماههای سال

را سیزده ماه قرار می‌داد، و در روایتی است که سال را دوازده ماه و بیست و پنج روز می‌گرفت.

و لازمه این مرام آنست که تمام اسامی ماهها تغییر کند؛ و نام هیچ ماهی بر آن ماه منطبق نگردد؛ مگر در هر دوازده سال یکبار؛ اگر این تأخیر بر اصل و نظام محفوظ بوده، و بر گونه دوران تغییر یابد.^۱

گفتار فخر رازی در تفسیر آیه: *إِنَّمَا النَّسِيءُ*

زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ

فخر رازی در تفسیر خود در شرح کیفیت نسیء

بطور مشروح بحث کرده است و در ذیل آیه *إِنَّ عِدَّةَ*

الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ گوید:

«بدان که این شرح نوع سوّم از قبائح اعمال

یهود و نصاری و مشرکین است، که در تغییر احکام

خدا سعی می‌کنند؛ زیرا که چون در تغییر احکام خدا

در زمانهای خود سعی کردند، و آنها را به سبب

نسیء تغییر دادند، پس در حقیقت سعی در تغییر

سنت به حسب آراء و اهواء خود کرده؛ و این موجب

زیادی کفر و حسرت ایشان خواهد شد.»

^۱ «المیزان» ج ۹، ص ۲۸۸.

و سپس در بیان مسئله اوّل از مسائلی که
مطرح نموده است گفته است که: بدان که سال در
نزد عرب عبارت

است از دوازده ماه از ماههای قمری، و دلیل آن

یکی همین آیه است، و دیگری گفتار خدای تعالی: هُوَ

الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً وَ قَدَّرَهُ مَنَازِلَ
لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابِ.^۱

«خداوند است که خورشید را نور دهنده، و

ماه را نورانی قرار داد؛ و ماه را در سیر گردش خود

در منازل و مکان‌های مختلفی معین و مقدر فرمود؛

برای اینکه شما تعداد سالها و حساب را بدانید!»

خداوند در این آیه گردش ماه را در منازل مختلف،

علت دانستن سالها و حساب قرار داده است، نه

خورشید را، و این وقتی صحیح است که سال

بستگی به سیر و گردش ماه داشته باشد. و نیز گفتار

دیگر خدای تعالی دلالت بر آن دارد:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَ

الْحَجِّ.^۲

(ای پیامبر) چون از تو درباره کیفیت هلال ماه

پرسش کنند؛ بگو: این اشکال مختلف ماه برای

^۱ آیه ۵، از سوره ۱۰: یونس.

^۲ آیه ۱۸۹، از سوره ۲: بقره.

تنظیم اوقات مردم و برای حجّ است.»

و اما در نزد سایر طوائف مردم غیر از عرب،

سال عبارت است از زمانی که خورشید یک دور

کامل بگردد. و چون سال قمری به مقدار مشخصی

از سال شمسی کمتر

است، بدین جهت ماه‌های قمری از فصلی به فصل دیگر منتقل می‌شوند. و بنا بر این حجّ در بعضی از اوقات، در فصل زمستان واقع می‌شود، و در برخی دیگر در تابستان، و این امر موجب مشقت برای حج‌گزاران می‌شد. و از طرف دیگر چون برای حجّ می‌رفتند، تجارت هم می‌کردند، و چه بسا موسم حجّ، موافق با موقع و فصل تجارت نمی‌شد، و در امر تجارت خلل پدید می‌آمد،

برای رفع این دو محذور، اعراب جاهلی، بنا بر آنچه در علم زیجات معلوم است، اقدام به عمل کیسه کردند،^۱ و حجّ خود را بر اساس ماه‌های شمسی و سال شمسی قرار دادند، فعليهذا حجّشان در زمان مشخصی از فصول صورت می‌گرفت، که هم طبق مصلحت آنان از جهت سرما و گرما بود، و هم طبق مصلحت آنان از جهت منافی که از تجارت می‌بردند.

و این نسیء و تاخیری که در ماه‌های قمری

^۱ کیسه گرفتن در اینجا عبارت است از محاسبه تفاوت مقدار سال قمری، با مقدار سال شمسی؛ و اضافه نمودن آن تفاوت را به سال قمری در آخر سال قمری.

می کردند، گرچه موجب حصول منافع دنیویه ایشان
بود، لیکن موجب تغییر حکم خداوند متعال می شد،
زیرا که چون وقتی را که خداوند برای حج معلوم
کرده است، معیناً و مشخصاً در

ماه‌های محدود و مقدّری است، اگر بواسطه این نسیء و عقب اندازی در سایر ماه‌های قمری واقع شود، مسلماً حکم خدا و تکلیف خدا را تغییر داده‌اند. و بدین جهت در این آیه، آن را گناه و کفر شمرده است و به مذمت عظیمی از آن تنقید کرده است.

و چون سال شمسی از سال قمری بیشتر است، این مقادیر زیادی را به روی هم انباشتند، و چون مقدارش یک ماه شد، آن ماه را به آخر سال اضافه کردند، و آن سال را سیزده ماه گرفتند. و از اینجاست که خداوند متعال این عمل آنها را زشت و ناپسند داشته و منکر شمرده است، و فرموده است که: حکم ازلی و قطعی خدا این بوده است که سال، دوازده ماه باشد، نه کمتر و نه زیادتر، و این حکمی را که برای بعضی از سالها نموده، و آن را سیزده ماه قرار داده‌اند، حکمی است که بر خلاف حکم خدا صورت گرفته است، و سبب برای تغییر تکالیف خدا از مواضع خود شده است، و بر خلاف دین است.

آئین عرب از زمان پیشین بنا بر سالهای قمری

بوده است؛ نه شمسی. و این روش را بطور وراثت از
حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما الصَّلَاة و السَّلَام
ارث برده‌اند، و اما آئین یهود و نصاری چنین نبوده
است، و این روش نسیء و

کبسه گیری را بعضی از اعراب، از یهودیان و

مسیحیان آموختند؛ و در شهرهای عرب نشین رواج

دادند.^۱

و نیز فخر رازی پس از بیان مطالبی مشروح

گفته است که: نسی به معنای تاخیر است،

و ابو زید گفته است: نَسَأْتُ الْإِبِلَ عَنِ الْحَوْضِ

أَنْسَأَهَا نَسَاءً إِذَا أَخْرَجْتَهَا؛ وَ أَنْسَأْتُهٗ إِسَاءً إِذَا أَخْرَجْتَهُ عَنْهُ؛

وَالْأَسْمُ النَّسِيَّةُ وَ النَّسْءُ. و اما قطرب که گفته است:

النَّسِيُّ أَصْلُهُ مِنَ الزِّيَادَةِ؛ يَقَالُ نَسَأَ فِي الْأَجْلِ وَ أَنْسَأَ، إِذَا

زَادَ فِيهِ.

واحدی در پاسخش گفته است که:

صحيح همان معنای اول است، و اصل معنای

نسیء تاخیر است، و در اینجا هم تاخیر در مدت مراد

است، نه زیادی در آن.^۲

گفتار فخر رازی در کبسه گیری اعراب

و سپس فخر رازی گفته است: اعراب جاهلی

^۱ «تفسیر مفاتیح الغیب» طبع دار الطباعة العامرة، ج ۴، ص ۶۳۳.

^۲ «تفسیر مفاتیح الغیب» ج ۳، ص ۶۳۷ و ۶۳۸.

اگر حجّ خود را بر حساب سال قمری قرار می‌دادند، چون گاهی در تابستان، و گاهی در زمستان واقع می‌شد، و مسافرت در این فصول مشکل بود، و نیز در تجارتهای خود و معاملات خود سودی نمی‌بردند، چون سایر افراد مردم از سایر نقاط به مکه نمی‌آمدند مگر در اوقات مناسب و طبق احوال خود،

فلهذا

چون دانستند که رعایت سال قمری در انجام تکالیف و حجّ، به مصالح دنیوی آنها اخلال وارد می‌کند، سال قمری را کنار زده؛ و سال شمسی را معتبر شمردند. و چون سال شمسی از سال قمری به مقدار معین و مشخصی زیادتر است، نیازمند به کبیسه‌گیری شدند، و به سبب این عمل کبیسه برای آنان دو چیز پیدا شد:

اول آنکه به جهت اجتماع این زیادتی‌ها ناچار شدند که بعضی از سالها را سیزده ماه قرار دهند.

دوم آنکه حجّ از بعضی از ماه‌های قمری حرکت کرد، و منتقل به ماه‌های دیگر شد، حجّ در بعضی از سالها در ذو الحجه واقع می‌شد، و پس از آن در محرّم، و پس از آن در صفر، و همینطور به همین منوال دور می‌زد، تا بعد از مدّت معینی بار دیگر به ماه ذو الحجه قرار می‌گرفت.

پس بنا بر این به سبب این کبیسه‌گیری دو چیز حاصل می‌شد: زیادی در مقدار ماهها، و تأخیر حرمت ماههای حرام به ماههای دیگر. و ما چه لفظ نسبیّ وارد در آیه قرآن را به معنای تأخیر بگیریم،

همانطور که اکثر اهل لغت بر آنند، و چه به معنای
زیادتی بگیریم، همانطور که بعضی از اهل لغت بر
آنند، در هر حال لفظ نسیئ منطبق بر این دو امر
خواهد شد.

و حاصل و محصل کلام آنست که بناء عبادات که بر سال قمری است مُخِلّ به مصالح دنیوی بوده است، و بناء آنها بر سال شمسی موافق مصالح دنیوی بوده است. خداوند ایشان را از زمان حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام امر فرموده است که بنای کار خود را بر سال قمری قرار دهند، ولیکن ایشان به جهت مصالح دنیوی خود امر خدا را مراعات نکردند، و سال قمری را ترک گفتند، و سال شمسی را معتبر شمردند، و حج را در ماه دیگری غیر از ماههای حرام انجام دادند. فلذا خداوند ایشان را مورد تعیب و تعیر و توبیخ قرار داد، و موجب زیادی کفرشان دانست.

و اما علّت زیادتی کفر این است که: چون آنها حجّ را در غیر ماههای حرام انجام می دادند، و نیز معتقد شده بودند که این عمل خلاف، همان عمل واجب است، و بجا آوردن آن در ماههای قمریه واجب نیست، پس این عمل، انکار حکم خدا با علم به آن، و تمرّد از اطاعت او می شده است. و به اجماع مسلمانان انکار حکم خدا و تمرّد از آن با وجود علم

موجب کفر است.

و اماّ طریقه حسابی که با آن مقدار زیادی را
به دست می آوردند، و با کبائس شهور خود را تعدیل
می نمودند، در کتب زیجات، مدوّن و مذکور است.

و واحدی گفته است که: اکثر علماء بر آنند که این نسیء و تأخیر، اختصاص به یک ماه ندارد، بلکه در تمام ماهها صورت می گرفته است، و این گفتار در نزد ما صحیح است بنا بر آنچه ذکر شد، و بنا بر اتفاق مسلمین بر آنکه چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اراده حجّ فرمود در حجّة الوداع، در حقیقت و واقع امر، حجّ به همان زمان اصلی خود که ذو الحجّة بود بازگشت نمود، و رسول خدا در خطبه فرمود:

أَلَا إِنَّ الزَّمَانَ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا. و چنین اراده فرمود که: ماههای حرام اینک به مواضع خود بازگشت نموده است.^۱

گفتار بیرونی درباره نسیء و تبدیل سال قمری

به شمسی

و قبل از فخر رازی، أبو ریحان بیرونی^۲ در چند

^۱ «تفسیر مفاتیح الغیب» ج ۴، ص ۶۳۸ و ۶۳۹.

^۲ أبو ریحان محمد بن أحمد بیرونی خوارزمی، از بزرگان و دانشمندان اسلام است که در قرن چهارم و پنجم می زیسته است؛ تولّدش در سنه ۳۶۰ هجری در خوارزم؛ و وفاتش در سنه ۴۴۰ هجری در غزنة بوده است.

جای کتاب مشهور خود: «الآثارُ الباقيةُ عنِ القُرُونِ الخاليةِ» از کیفیت نسیء و تأخیر اعراب در شهور؛ و اصل تأسیس تاریخ اسلامی و اسامی ماهها بحث کرده است. در يك جا پس از آنکه نام ماههای دوازده گانه عرب را بدین طریق ذکر کرده است:

المُحَرَّمُ - صَفَرٌ - رَبِيعُ الأوَّلِ - رَبِيعُ الآخرِ -

جُمَادَى الاوَلَى - جُمَادَى الآخرَةُ - رَجَبٌ - شَعْبَانُ - رَمَضانُ

- شَوَّالٌ - ذُو القَعْدَةِ - ذُو الحِجَّةِ^۱.

می گوید: اعراب در زمان جاهلیت نام ماهها را به همانگونه که اهل اسلام استعمال می کنند، استعمال می کردند، و حجّ آنان در فصول چهارگانه دور می زد، سپس خواستند تا حجّشان را در زمانی انجام دهند که متاع و بضاعت تجاری آنان از پوست های دباغی شده، و انواع

^۱ «الآثار الباقية» ص ۶۰.

چرم‌ها، و میوه‌ها به دست آید، و نیز سایر اُمّته آنان حاضر باشد، و این زمان پیوسته بر حالت ثابتی باقی باشد، که خرم‌ترین زمان‌ها و پر نعمت‌ترین اوقات بوده باشد.

روی این اساس عمل کیسه‌گیری را از یهودیان که در مجاورت ایشان سکونت داشتند، نزدیک دو‌یست سال قبل از هجرت آموختند. و همانند یهودیان مشغول کیسه‌کردن شدند، بدین ترتیب که مقدار زیادی که ما بین سالهای قمری آنان، و ما بین سال شمسی بود، چون به یک ماه می‌رسید، آن یک ماه را به ماههای خود ملحق نمودند. و بعد از این متولی این کار قَلامِس^۱ بودند که پس از انقضاء حجّ می‌ایستادند و خطبه می‌خواندند در موسم حج، و ماه را به تأخیر می‌انداختند بدین معنی که

^۱ قَلامِس جمع قَلَمَس است یعنی دریای پر آب؛ و آن لقب نَسِیئِ گِیران در دوره جاهلیت بوده است؛ که از قبیله بنی کنانه بوده‌اند. و اولین نسیئگیر حذیفه بن عبد فقیم کنانی بوده و یکی پس از دیگری منصب خود را ارث می‌بردند؛ و آخرین آنها که هفتمین نفر بود ابو ثمامة جُنَادَة بن عوف است؛ (ابو ثمامة جُنَادَة بن عوف بن امیة بن قَلَع بن عَبَّاد بن قَلَع بن حذیفه) و اگر سنّ متوسط هر نسل را سی سال بگیریم، مجموعاً دو‌یست و ده سال می‌شود که چون ده سال هجرت را از آن کم کنیم، نخستین آنان دو‌یست سال قبل از هجرت بوده است. و به این زمان مقریزی در کتاب خِطَط خود، ج ۲، ص ۵۴ تصریح کرده است.

ماه بعدی را به نام آن ماه می خواندند.

و چون عرب از آنها اطاعت داشتند، تمامی

آنها بر این

تاخیر و تسمیه متفق می شدند، و گفتار ایشان را می پذیرفتند و این کارشان را نسیء می نامیدند. زیرا آنان در هر دو سال و یا هر سه سال بقدر یک ماه، اوّل سال اعراب را به تأخیر می انداختند بر حسب مقداری که آن سال مستحقّ آن بود.

و روی این اصل یکی از گویندگانشان می گوید:

و اولین نسیء و تأخیری که واقع شد، برای ماه محرّم بود. فلهدا ماه صفر به نام محرّم نامگذاری شد، و ماه ربیع الاول به نام صفر نامگذاری شد، و همینطور به ترتیب یکی پس از دیگری، نام هر ماهی را به روی ماههای بعدی گذاردند.

و دومین نسیء و تأخیری که واقع شد، برای ماه صفر بود. فلهدا ماه بعدی را که ربیع بود ایضاً به نام صفر گذاردند. و همینطور این عمل نسیء بدین ترتیب دور می زد، و در تمام ماههای دوازده گانه گردش می کرد، تا بار دیگر به ماه محرّم برگردد، در

این حال همان کار اول

را دوباره اعاده می نمودند.

عادت اعراب جاهلی این بود که مقدار تعداد دوره‌های نسیء را می‌شمردند، و با تعداد این دوره‌ها، زمان را اندازه می‌گرفتند، و می‌گفتند: از زمان فلان تا زمان فلان که سالها گردش کرده‌اند، یک دوره گذشته است. و با این وصف اگر باز هم ماهی از ماهها از فصل خود که از فصول اربعه بود پیش می‌افتاد، و این پیش افتادن به علت کسرهای سال شمسی، و بقیه مقدار تفاوت سال شمسی با سال قمری بود که به آن سال قمری ملحق کرده بودند، در اینصورت بار دیگر کیسه می‌کردند^۱، و این تقدّم ماه از فصل خود به واسطه طلوع منازل ماه و سقوط آن منازل برای آنها معلوم می‌شد.

این بود تا هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هجرت کردند، و همانطور که ذکر

^۱ یعنی مقدار جمع شدن تفاوت‌های نادیده گرفته شده که میان سال حساب شده قمری که از کیسه گرفتن با مقدار سال شمسی پیش می‌آید، با کیسه دیگری که به حساب دقیق‌تر بود تصحیح می‌کردند؛ و این کیفیت کیسه‌گیری را برای اعراب جاهلیت مقریزی متوفی در سنه ۸۴۵ هجری در کتاب «المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار» ج ۲، ص ۵۶، از طبع مصر آورده است.

کردم نوبت نسیء در آن وقت به ماه شعبان رسیده
بود، که آن را محرّم نامیدند، و ماه رمضان را صفر
نامیدند.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در مدت

اقامت در مدینه انتظار می‌کشید، تا برای حجّ در حجة

الوداع رهسپار شد، و برای مردم خطبه خواند و گفت:

أَلَا وَ إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللهُ

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، و منظور آن حضرت این بود که

ماههای قمری اینک به مواضع خود بازگشت کرده‌اند،

و آن کار نسیء عرب از بین رفت و به همین جهت آن

حجّ را که حجة الوداع بود، حجّ أَقْوَم نام نهادند، و پس

از آن این عمل حرام شد، و بکلی از بین رفت.^۱

و در جای دیگر گوید: روز نوزدهم ماه

رمضان، روز فتح مکه است، و رسول خدا صَلَّى اللهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هیچ اقامه حجّ ننمودند. زیرا که

ماههای عربی بواسطه نسیء از جاهای خود تغییر

کرده و از بین رفته بود، و حضرت انتظار کشیدند تا

به جای خود برگشت، آنگاه حجة الوداع را به جای

آوردند و نسیء را در آن حجّ تحریم نمودند.^۲

^۱ «الأثار الباقية» ص ۶۲ و ص ۶۳.

^۲ همین کتاب، ص ۳۳۲.

نَلِّينُو در کتاب «علم الفلك» خود گوید: این

حدس که نسیء عبارت از نوعی کیسه باشد، تا

تعادل بین ماههای قمری و سال شمسی پیدا شود، از

فکر بکر فخرالدین

رازی نیست، زیرا که بسیاری از صاحبان علم هیئت در این رأی از او پیشی گرفته‌اند، و قدیم‌ترین ایشان بر حسب آنچه می‌دانیم **أَبُو مَعْشَرِ بَلْخِيِّ**،^۱ متوفی در سنه ۲۷۲ هجری قمری بوده است.

گفتار ابو معشر بلخی درباره نسیء و کیسه

گیری اعراب

أَبُو مَعْشَرِ در کتاب «الألوف»^۲ آورده است که:

اعراب زمان جاهلیت دوره سال خود را بر اساس رؤیت ماه در رؤوس شهر می‌دانستند، همچنانکه رسم مسلمانان نیز همین است، و حجّ خود را در روز دهم ماه ذو الحجة انجام می‌دادند، و این وقت در فصل خاصی از فصول اربعه سال واقع نمی‌شد، بلکه اختلاف پیدا

^۱ این ابو معشر فلکی از صاحبان علم نجوم و هیئت است؛ و غیر از ابو معشر نجیح بن عبد الرحمن سندی صاحب کتاب «مغازی» است، او از محدثین مشهور است و در سال ۱۷۰ هجری فوت کرده است

^۲ این کتاب، مفقود الاثر است ولیکن این گفتار او را درباره نسیء، عبد الجبار بن عبد الجبار بن محمد خرقی، متوفی در شهر مرو به سال ۵۵۳ هجری، در کتاب خود که موسوم به: «منتهی الإدراک فی تقاسیم الافلاک» است از او نقل کرده است؛ و محمود افندی که سپس به محمود پاشا فلکی ملقب شد، از یک نسخه خطی که در پاریس است استخراج نموده؛ و در مجله آسیائی به نام «ژورنال آسیاتیک» به طبع رسانیده است.

می‌کرد. گاهی در تابستان بود، و گاهی در زمستان، و گاهی در دو فصل دیگر. به علت آنکه بین سالهای شمسی با سالهای قمری اختلاف بود.

ایشان نتوانستند تا حجّشان را موافق با موقع تجارت خود قرار دهند، و در عین حال هوا از جهت گرما و سرما معتدل باشد، و درختان دارای برگ بوده، و زمین‌ها از سبزه و علف پر شده باشند، تا اینکه مسافرت به مکه بر ایشان آسان باشد، و در مکه هم به تجارت اشتغال ورزند، و هم مناسک حجّ خود را انجام دهند، فلذا عمل کیسه‌گیری را از یهودیان آموختند و نام آن را نسیئ گذاردند، یعنی تأخیر. با این تفاوت که یهودیان از هر نوزده سال قمری هفت ماه قمری را کیسه می‌کردند، تا اینکه نوزده سال قمری آنان به صورت نوزده سال شمسی در آید، و اعراب از هر بیست و چهار سال قمری دوازده ماه قمری را کیسه می‌نمودند.

برای انجام این مهم مردی از بنو کَنانَه را انتخاب کردند و او را قَلَمَسُ می‌گفتند و اولاد او را پس از او که متکفل این امر شدند قَلامَسَة نام نهادند و

آنها را نساء نیز می‌گفتند یعنی نسیء گبران. قَلَمَسُ
دریای پر آب است، و آخرین کسی که متولی این امر از
اولاد او شد أَبُو ثَمَامَةَ جُنَادَةَ بن عَوْف بن امیة بن قَلَع بن
عَبَّاد بن قَلَع بن حُذَيْفَةَ بود.

قَلَمَسُ در موسم حج چون می‌خواست منقضی
شود، در عرفات به خطبه می‌ایستاد، و ابتدا می‌کرد از
زمانی که حج در ذو الحِجَّة واقع می‌شد، و محرم را انساء
می‌کرد و آن را از

ماه‌های دوازده‌گانه نمی‌شمرد، و اول ماه‌های سال را ماه صفر قرار می‌داد؛ و در این صورت ماه محرّم آخرین ماه‌های سال محسوب می‌شد، و به جای ماه ذو الحجّة می‌نشست، و مردم در آن ماه حجّ می‌کردند. و بنابر این حجّ در ماه محرّم دو مرتبه واقع می‌شد، و پس از آن در سال سوّم در وقت منقضی شدن حجّ، باز در موسم به خطبه می‌ایستاد، و ماه صفر را انساء می‌کرد، آن ماه صفری که آن را برای دو سال پیشین، ماه اوّل قرار داده بود، و ماه ربیع الاول را ماه اول سال سوّم و چهارم قرار می‌داد، بطوریکه در این دو سال حجّ در ماه صفر که آخرین ماه سال از این سال است واقع می‌شد. و پیوسته بر همین منوال در هر دو سالی یکبار انساء می‌کرد، تا اینکه دوره گردش به حال اوّلیه خود بازگشت کند. و این قَلامَسَه هر دو سال را بیست و پنج ماه حساب می‌کردند.

و نیز أبو معشر در همین کتابش از بعضی از راویان عرب نقل کرده است که: اعراب عادتشان چنین بود که در هر بیست و چهار سال قمری، نُه ماه قمری

را کیسه می کردند، بدین طریق که تفاوت سال شمسی را با سال قمری که تقریباً ده روز و بیست و یک ساعت و خمس^۱

ساعت است^۲ در نظر می گرفتند و هر وقت این زیادی مساوی با مقدار روزهای ماه می شد، یک ماه تمام بر سال می افزودند، ولی این مقدار زیادی را ده روز و بیست ساعت حساب می کردند. و بنا بر این ماههای ایشان با گذشت زمان بر نهج واحدی که می خواستند ثابت می ماند، نه جلو می افتاد، و نه عقب می رفت. تا آنکه پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ حَجَّ گزاردند.^۳

^۱ این مقدار در نزد صاحبان علم هیئت مسلم است.
^۲ باید دانست که هر ماه قمری نجومی که عبارت است از فاصله دو مقارنه پی در پی شمس و قمر عبارت است از: بیست و نه روز و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه. (۲۹ ۱۲ ۴۴) و چون این مقدار را در دوازده ضرب کنیم سیصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه می شود؛ پس سال قمری عبارت است از (۳۵۴ ۸ ۴۸) و چون هر سال شمسی تقریباً عبارت است از سیصد و شصت و پنج روز و شش ساعت (۳۶۵ ۶) است فلذا تفاضل سال شمسی از سال قمری تقریباً ده روز و بیست و یک ساعت و دوازده دقیقه می شود (۱۰ ۲۱ ۱۲) که همان مقداری است که أبو معشر ذکر کرده است

^۳ «عِلْمُ الْفَلَکِ»، تاریخه عند العرب فی القرون الوسطی» تألیف فلکی ایتالیائی: السینور کرلونلینو، طبع دوّم سنه ۱۹۱۱ میلادی، ص ۸۷ تا ص

نَلَيْتُوْ در این کتاب، درس‌های دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم خود را به اطلاعات اعراب جاهلیت درباره آسمان و ستارگان و مسئله نسیء که در قرآن کریم آمده است، با ذکر چند آیه قرآن و گفتار مفسرین اختصاص داده است.^۱

نسیء معنای عام دارد؛ و شامل هر دو نوع می‌شود

و محصل آنچه از بحث ما در تفسیر نسیء در این آیه شریفه به دست آمد، به انضمام روایات کثیره‌ای که در این مقام وارد شده است، و به انضمام گفتار مورخین از علماء هیئت و نجوم همچون ابو ریحان بیرونی؛ و همچون ابو معشر بلخی؛ و همچون گفتار رحّاله کبیر و مورّخ جلیل: علی بن حسین مسعودی متوفی ۳۴۶ هجری در «مروج الذهب»^۲ و

۱۸۹.

^۱ «علم الفلك» المُحاضرة الثانية عشر إلى المُحاضرة الرابعة عشر ص ۸۳ تا ص ۹۹.

^۲ در «مروج الذهب» ج ۲، ص ۱۸۸ و ۱۸۹ از طبع دار الاندلس آمده است که: «أسامی ماههای هلالی از این قرار است: اول آن ماهها محرّم است؛ و تعداد روزهای سال هلالی سیصد و پنجاه و چهار روز است که از تعداد روزهای ماههای سِرّیانی یازده روز و ربع روز کمتر است؛ و بنابراین در هر سی و سه سال از سالهای سِرّیانی، یک سال عربی بیشتر خواهد بود؛ و در

سال‌های عربی نوروز وجود ندارد؛ و عرب جاهلی برای آنکه سال‌ها و ماه‌های خود را با سالها و ماه‌های سریانی تطبیق دهد در هر سه سال یک ماه اضافه می‌کرد و کیسه می‌گرفت و این عمل را به نَسِیئِی که معنای تأخیر دارد نام می‌نهاد؛ و خداوند این عمل را مذمّت نموده و آیه *إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ* را نازل فرمود؛ و عرب ماهها را به ترتیب، اوّل را محرّم قرار داد چون اوّل سال بود؛ و آن را محرّم نامید به جهت حرام بودن جنگ و غارت در آن؛ و صفر را صفر نامید به جهت بازارهایی که در یَمَن بر پا می‌شد؛ و از آن بازارها آذوقه و متاع خود را تهیّه می‌کردند؛ و هر کس از ورود در آن بازارها خودداری می‌کرد از گرسنگی هلاک می‌شد.

و بعضی گفته‌اند: وجه تسمیّه صَفَرِ آنستکه شهرها به علّت خروج مردم به جنگ خالی می‌شد؛ و این کلمه از *صَفَرَتِ الدَّارُ مِنْهُمْ اخذ* شده یعنی خانه از آنها خالی شد؛ و ربیع و ربیع را دو ربیع گویند به جهت آنکه در این دو ماه، مردم و چهارپایان از گیاه‌ها و علف‌های سر سبز زمین بهره‌گیری می‌کنند. و اگر کسی بگوید فعلاً در غیر این دو ماه ربیع نیز چهار پایان از سبزی زمین بهره‌مند می‌شوند و در آن چرا می‌کنند؛ جوابش آنست که این اسم برای این دو ماه موسمی که در فصل بهار واقع می‌شده است نهاده شده و سپس با انتقال و اختلاف زمان به همان نام باقی مانده است؛ و جُمادی، و جُمادی را دو جمادی گویند، چون در این دو ماه آب‌ها جامد می‌شد و فرو می‌نشست، در آن هنگامی که این نام برای آنها گذاشته شد؛ و مردم نمی‌دانستند که سرما و گرما پیوسته دور می‌زند و گردش می‌کند؛ و اوقات آن از محلّ خود انتقال می‌یابد؛ و *رَجَب* را *رَجَب* گویند؛ چون از آن می‌ترسیدند، و گفته می‌شود: *رَجَبْتُ الشَّيْءَ* وقتی که از آن چیز ترسیدی، و شعبان وجه تسمیه‌اش همان *تَشَعَّبَ* قبائل است برای حرکت به سمت آبهای خود و برای طلب غارت کردن، و وجه تسمیه رمضان به جهت شدّت درجه حرارت و گرمای ریگهای بیابان است؛ و وجه تسمیه دیگرش آنست که رمضان اسمی از اسماء خداست تعالی ذکره؛ و لهذا گفته نمی‌شود رمضان؛ و باید گفت: ماه رمضان؛ و شوال را شوال نام نهاده‌اند به جهت آنکه شترها در آن وقت به علّت شهوت و میل به جفت‌گیری دُم‌های خود را بلند نگاه می‌دارند؛ و به همین سبب مردم ماه شوال را شوم می‌دانند و ازدواج و نکاح در آن را ناپسند می‌دانند؛ و ذوالقعدة را بدین نام نهاده‌اند، به جهت آنکه همه مردم از جنگ و غارت دست بر می‌دارند، و می‌نشینند، و ذوالحجّة را نیز بدین نام نهاده‌اند به جهت آنکه حجّ را در این ماه به جای می‌آورند. انتهی.

از این بیان و از آنچه ابو ریحان بیرونی در *الآثار الباقية* راجع به علّت اسم گذاری ماه‌های قمری بیان کرده است معلوم می‌شود که مدّت‌ها این نام‌ها

در کتاب نفیس: «التنبیه و الاشراف» آنست که:

اصول ماههای قمری در میان اعراب جاهلیت به دو

علت تغییر پیدا می کرده است:

اول به سبب تأخیر ماههای حرام از محل خود

همچون ماه محرم که آن را به عقب می انداختند و حرمت

آن را به تأخیر

را طبق ماههای شمسی روی فصول شمسی می نهاده‌اند و سپس در اثر قانون اسلام از ماههای شمسی دوباره به ماههای قمری که تطبیق با فصول نمی کند برگردانیده شده است؛ و این همان نسیء است که در آن به جهت تأخیر احکام و تکالیف از مواقع و زمانهای خود به زمانهای دیرتر به جهت مصالح دنیوی، خداوند آن را موجب زیادی کفر شمرده است.

می سپردند، و آن را ماه صفر می نامیدند؛ و در آن از جنگ و قتال و نهب و غارت دریغ نمی ورزیدند؛ و برای آنکه چهار ماه محترم (ذو القعدة و ذو الحجة و محرّم و ماه رجب) مقدار حرمتش محفوظ باشد؛ اجمالاً به مقدار چهار ماه از نظر کمیت و مقدار، نه از نظر کیفیت و خصوصیت، چهار ماه را در مدت سال دست از جنگ باز می داشتند، **لِيُؤَاطِطُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ**؛ برای آنکه فقط در مقدار ماهها که خداوند محترم شمرده است هم میزان و هم مقدار باشند.

دوم به سبب تأخیر ایام حجّ و یا ایام روزه و بعضی از عبادات و مناسک از محلّ خود به زمان بعد، برای مناسب بودن آب و هوا، و برای فروش اُمّته تجارّتی و جلب قبائل برای بجا آوردن حجّ. و بنا بر این حجّ پیوسته از نقطه نظر اعتدال هوا در فصل خاصی صورت می گرفت و در ماههای قمری دور می زد و گردش می کرد تا در هر سی و سه سال بنا بر کیسه دقیق؛ و یا در هر بیست و شش سال بنا بر کیسه تقریبی، همانطور که در روایت عمرو بن شعیب از پدرش از جدّش گذشت؛ حجّ به زمان اصلی خود

می‌رسید، همچنانکه در حجّ رسول خدا صلی الله علیه
و آله سلّم که حجّة الوداع بود، به زمان اصلی خود
بازگشت کرده بود، و روی همین اساس آن حضرت در
خطبه مشهوره خود فرمود:

إِنَّ الزَّمَانَ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ. و ما هیچگونه الزامی نداریم که
آیه شریفه قرآن را در عدة الشهور و نسیء بخصوص
تأخیر ماههای حرام، و یا بخصوص تأخیر حجّ از موقع
واقعی خود بگیریم؛ بلکه آیه مبارکه به عموم و اطلاق
شامل هر دو گونه از نسیء می‌گردد، و نقل روایات
مشهوره بل مستفیضه نیز این معنی را تایید می‌کند.

عدم مشروعیت تبدیل ماههای قمری به شمسی

و بنا بر این در شرع أنور اسلام هم تأخیر
حرمت ماههای حرام از محلّ خود حرام است، و هم
تأخیر آداب و أحكام و دستوراتی که در زمانهای
مشخص همچون ماه رمضان برای روزه و ماه ذو
الحجّة برای حجّ مقرر شده است. و علیهذا تبدیل
ماههای قمری به ماههای شمسی و تبدیل سالهای
قمری به شمسی بهیچوجه من الوجوه جایز نیست.

مسلمان نمی‌تواند روزه رمضان را در شوّال و
یا یکی از ماههای معتدل دیگر بگیرد و به جهت
اعتدال هوا و کوتاه شدن روزها در فصل زمستان آن
را بجای آورد، یعنی نمی‌تواند روزه خود را به

حساب سالها و ماههای شمسی قرار دهد.

مسلمان نمی‌تواند حجّ ذو الحجّه خود را در

محرّم و یا یکی از ماههای معتدل دیگر به جهت

تناسب هوا و فروش امتعه و امور اعتباریه و مصالح

مادّیه و دنیویه خود، در فصل بهار و یا

پائیز قرار دهد، یعنی نمی‌تواند حجّ خود را به حساب سالها و ماههای شمسی بجای آورد. و همچنین نسبت به سایر تکالیف از واجبات و مستحبات و محرّمات و مکروهات و همچنین نسبت به احکام اجتماعی و سنت‌های اعتباریه و آداب و رسوم و عاداتی که در جامعه با آن مواجه است.

تاریخ اسلام، تاریخ قمری است

مسلمان نمی‌تواند سال شمسی را ملاک و میزان برای اعمال و تاریخ خود معین و مقررّ دارد، زیرا که در قرآن مجید با صراحت سال مسلمان را سال قمری قرار داده، و **إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ**^۱ را اعلان کرده است.

این آیه از چند جهت صراحت دارد بر آنکه سالها و ماههای رسمی اسلامی سالها و ماههای قمری است:

اوّل از جهت لفظ **مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ** زیرا از

^۱ آیه ۳۶، از سوره ۹: توبه.

ضروریات است که اسلام هیچ ماهی را از ماههای
حرام قرار نداده است، مگر چهار ماه از ماههای قمری
را که ذوالقعدة و ذوالحجّة و محرّم و رجب می‌باشند. و
این چهار ماه، از ماههای قمری است نه شمسی، و در
روایات عدیده و در

خطبه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم آمده است که سه تا از این ماهها پهلوی هم قرار گرفته‌اند و یکی از اینها جدا و تنها است: **ثَلَاثَةٌ مِنْهَا سَرْدٌ وَ وَاحِدٌ مِنْهَا فَرْدٌ**^۱، آن سه که پهلوی همنند ذو القعدة و ذو الحجة و محرم هستند، و آن یک که تنها افتاده است ماه رجب است.

دوم از جهت لفظ **عِنْدَ اللَّهِ**.

و سوم از جهت لفظ **فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ**

السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ. چون این قیود دلالت دارند بر

آنکه این ماهها ابداً قابل تغییر و اختلاف نیستند، و با

وَضَعُ وَ جَعَلَ و امور قرار دادی سر و کار ندارند، زیرا

این ماهها در نزد خداوندی که علم و احاطه او لا یتغیر

است، چنین است، و در کتاب خدا در روزی که

آسمانها و زمین را آفریده است چنین بوده است.

پس در حکم نگاشته شده در کتاب تکوین و

^۱ در تفسیر امام فخر رازی ج ۴ ص ۶۳۴ از طبع ۸ جلدی آورده است که: **قد اجمعوا علی ان هذا الاربعه ثلاثه منها سرد و هی ذو القعدة و ذو الحجة و المحرم و واحد فرد و هو رجب**. و در ص ۶۳۵ گفته است که: **ذلک الدین القیم به اثنا عشر بر میگردد چون کفار در هر سال سیزده ماه میگرفتند**.

در قانون نوشته شده در دفتر خلقت اینطور بوده
است؛ و **لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ** تعالی. و معلوم است که
ماههای شمسی به هر

صورت و به هر عنوان و از هر تاریخی که باشد، ماههای قرار دادی است که بر اساس حساب منجم و زیاده و کمی‌های اعتباریه و وضعیه بدین صورت در آمده است.

أَمَّا مَاهِی الْقَمْرِ فِی رِیَاضِ الْفَلَکِ فِی الْوَقْتِ الَّذِی خَدَّوْا
أَسْمَانَ وَ زَمِیْنَ رَا خَلَقْتَ كَرْدَ، هَمِیْطُور بُوْدَه اَسْت.
یعنی به ابتدای رؤیت هلال به خروج از محاق و
تحت الشعاع شروع می‌شده، و به محاق و دخول
تحت الشعاع پایان می‌یافته است. **وَ الشَّمْسُ تَجْرِي
لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ * وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا
مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ * لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي
لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ
يَسْبَحُونَ**

(آیه ۳۸ تا ۴۰ از سوره ۳۶: یس)

«و خورشید بر مدار معین خود پیوسته در حرکت و گردش است، اینست حکم خداوند مقتدر و دانا. و ماه را ما در منزل‌های مختلف به سیر و گردش در آوردیم تا عاقبت (که آخر ماه نزدیک و محاق می‌شود) همانند شاخه زرد و لاغری در آید، نه در سیر و گردش منظم جهان آفرینش، خورشید را چنین توان و قدرتی است که به ماه برسد و او را

دریابد؛ و نه می‌تواند شب بر روز سبقت گیرد، و هر یک از این خورشید و ماه و از این شب و روز در مدار معین و مقرر پیوسته در حرکت و شناورند.»

ماه‌های قمری حسّی و وجدانی است و ابتدا

و انتهای مشخصی در عالم تکوین دارد، به خلاف

ماه‌های شمسی که قرار دادی و اصطلاحی است، و

اگرچه فصول اربعة و

سال‌های شمسی هم تقریباً حسّی است، لکن ماه‌های دوازده‌گانه که دارای اصل ثابتی هستند فقط ماه‌های قمری است.

و بنا بر این معنای آیه اینطور می‌شود که:

ماه‌های دوازده‌گانه‌ای که از آنها سال درست می‌شود، آن ماههائی است که در علم خداوند سبحانه و تعالی ثابت است. و همان ماههائی است که در کتاب تکوین در روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید معین فرمود؛ و حرکات عامّه جهان خلقت را که از جمله آنها حرکات خورشید و ماه است مقرر نمود. و آن حرکت واقعی و ثابت پایه و اصل برای تعیین مقدار این ماه‌های دوازده‌گانه قرار گرفت.

و از جمله آیاتی که صراحت در لزوم تاریخ قمری دارد، همانطور که ذکر شد آیه ۵ از سوره ۱۰: یونس است:

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُورًا وَ قَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابَ.

«خداوند است آنکه خورشید را نور دهنده، و

ماه را نورانی آفرید؛ و ماه را در منزلگاه‌های مختلفی به حرکت و گردش در آورد، تا شما شمار؛ سالها و

حساب امور خود را از آن بدانید!»

معلوم است که از اشکال مختلف ماه بر

آسمان همچون هلال و تربیع و تثلیث و تسدیس تا

در شب چهاردهم به شکل بدّی یعنی دایره کامل

درآمدن، و سپس رو به نقصان گذاردن، مردم

می‌توانند بدون منجم و نیازمند بودن به اهل حساب،

در هر نقطه از خشکی و دریا، و در هر زمین از کوه

یا بیابان به مجرد رؤیت هلال و أطوار مختلفه آن، در طول ماه قمری حساب خود را داشته باشند. و این از اختصاصات ماه قمری است نه شمسی. فلهذا با اینکه لفظ شمس در این آیه آمده است، ولیکن گردش ماه را سبب محاسبه و تقویم قرار داده است. و از جمله آیات آیه ۱۸۹ از سوره ۲: بقره است:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ.

«ای پیامبر از تو درباره علت اشکال مختلف هلال (که به أطوار گوناگون بر فراز آسمان پدیدار می شود) چون پرسند (در پاسخ) بگو این اختلاف اشکال ماه را خداوند به جهت تعیین اوقات مردم و تاریخ آنها و برای امر حج قرار داده است.»

ماه‌های قمری را به شمسی تبدیل کردن، نسیء است، یعنی تأخیر انداختن اعمال از زمان مقرر خود، و این همان است که در قرآن کریم آن را موجب زیادی کفر به شمار آورده است؛ و از کلمات روشن و جالب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه‌ای که

در منی ایراد کردند همین نکته است که ماههای قمری
را که بر اساس سنت ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح
علیها السلام قرار داده شده بود، و در زمان جاهلیت
به ماههای شمسی تبدیل کرده بودند، آن حضرت به
همان ماههای قمری برگردانیده، و

جَهَاراً عَلَى رُؤُوسِ الْأَشْهَادِ اِعْلَانِ فَرَمُودِ كِه اَيْنِ حَجِّ، حَجِّ صَحِيحِ اسْتِ كِه دَر زَمَانِ خُودِ وَاقَعِ شُدِه، وَ دَر اَثَرِ گَرْدَشِ زَمَانِ دُوبَارِهِ اَيْنِ حَجِّ دَر مَوْضِعِ خُودِ قَرَارِ گِرْفْتِه اسْتِ. وَ اَيْنِ حَجِّ رَا حِجَّةُ الْإِسْلَامِ گُويِنْد، زِيْرَا كِه طَبَقِ قَانُونِ اسْلَامِ دَر جَايِ خُودِ قَرَارِ گِرْفْتِ وَ دَر مَاهِ ذُو الْحِجَّةِ كِه مَاهِ حَجِّ وَاقَعِي اسْتِ وَاقَعِ شُدِ.

دَر «سِيْرِه حَلْبِيَّه» آوْرْدِه اسْتِ كِه: يَقَالُ لَهَا حِجَّةُ الْإِسْلَامِ؛ قِيلَ لِإِخْرَاجِ الْكُفَّارِ الْحُجَّ عَنْ وَقْتِهِ لِأَنَّ أَهْلَ الْجَاهِلِيَّةِ كَانُوا يُؤَخَّرُونَ الْحُجَّ فِي كُلِّ عَامٍ أَحَدَ عَشَرَ يَوْمًا حَتَّى يَدُورَ الزَّمَانُ إِلَى ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً فَيَعُودُ إِلَى وَقْتِهِ وَ لِذَلِكَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذِهِ الْحِجَّةِ:

إِنَّ الزَّمَانَ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ؛ فَإِنَّ هَذِهِ الْحِجَّةَ كَانَتْ فِي السَّنَةِ الَّتِي عَادَ فِيهَا الْحُجُّ إِلَى وَقْتِهِ وَ كَانَتْ سَنَةً عَشْرًا.

«يَعْنِي بِه حَجِّي كِه رَسُولِ خُودَا بِه جَايِ آوْرْدِنْد،

حِجَّةُ الْإِسْلَامِ گُويِنْد بِه جِهْتِ اَنَكِه اَنِ حَجِّ دَر زَمَانِ

^۱ «سِيْرِه حَلْبِيَّه» ج ۳، ص ۲۸۹.

خود واقع شد؛ و طبق آئین اسلام بود؛ چون کفار قریش
حجّ را از وقتش به تأخیر می انداختند؛ و در هر سال
حجّی را که انجام می داده اند، یازده روز دیرتر از موقع
انجام آن در سال قبل بود؛ و پیوسته به این کار مبادرت
می کردند، تا در زمان رسول خدا که سی و سه سال از
وقت حجّ واقعی گذشته بود، و زمان حجّ به وقت اصلی
خود

بازگشته بود؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه فرمود: اینک زمان دور زده است؛ و رسیده است به همان وضعی که خداوند آسمانها و زمین را آفرید، چون آن حجّ در سال دهم بود، و آن رأس سی و سوّمین سال از تغییر بود.^۱

و به این معنی یعقوبی و مسعودی و ابن اثیر^۲ تصریح کرده‌اند بلکه مسعودی فقط از ذکر حوادث سال دهم از هجرت از تمام قضایا و داستان‌های حجة الوداع، فقط این جمله رسول خدا را آورده است که: إِنَّ الزَّمانَ قَدْ اسْتَدَارَ.

و این معانی همه گویا و شاهد صادقند بر آنکه تبدیل سالهای قمری به شمسی جایز نیست؛ و مسلمان باید با تمام اهتمام در حفظ اوقات بر اساس تاریخ مقررّه رسول الله که بر سنت حضرت ابراهیم پایه گذاری شده؛ و قرآن کریم آن را حتم و لازم شمرده است عمل کند.

^۱ «السيرة الحلیّة» ج ۳، ص ۲۸۹.

^۲ «تاریخ یعقوبی» طبع بیروت، ج ۲، ص ۱۱۰، و «مروّج الذهب» طبع دار الاندلس ج ۲ ص ۲۹۰؛ و «الکامل فی التاریخ» طبع بیروت ج ۲ ص ۳۰۲.

خداوند عزّ و جلّ به این حقیر توفیق عنایت
فرمود؛ تا رساله‌ای درباره لزوم استناد ابتدای شهر
قمریه، به رؤیت هلال در خارج؛ گرد آورد. این
رساله موسوعه‌ای است علمی و فقهی در لزوم
اشتراک آفاق در رؤیت هلال برای دخول ماههای
قمری، و در آن بحث‌های فنی و مراسلاتی

است که حلّ هر گونه إشکال را نموده و قلع ماده خلاف را می کند.

این رساله با برهان علمی و دلیل شرعی می رساند که ماههای قمری حتماً باید با دیدن ماه در شب اوّل ماه شروع شود؛ و قول منجمین که براساس حساب و رصد است، هیچگونه حجّت شرعی نیست. و به ضرورت آیات قرآن و إجماع اهل اسلام و سنّت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم که فرمود: صُومُوا لِرُؤْيَيْتِهِ، و أَفْطِرُوا لِرُؤْيَيْتِهِ! تمام ماههای قمری باید با مشاهده هلال در فوق افق صورت گیرد. و در هر جا که ماه دیده شد ابتدای آن ماه شروع می شود؛ و در اماکنی که ماه در آن شب قابل رؤیت نیست؛ و حتماً در شب بعد دیده می شود، ابتدای ماه آنها از شب بعد خواهد بود و علیهذا فتوای مشهور که دخول ماه قمری را تابع رؤیت می دانند؛ و هر نقطه از جهان، تابع افق خود آنست؛ صحیح است. و قول بعضی از اعلام و أساطین که خروج ماه را از تحت الشّعاع برای همه جهان و یا برای نیمکره مسکونی، کافی می دانند؛ و در یک شب حکم به

دخول ماه در سراسر جهان می‌کنند؛ خالی از اعتبار
است. بلکه أدلّه مُتَقَنَّه بر خلاف آن؛ و براهین منتهی
به ضرورت بر ردّ آن قائم است.

این رساله علمی و فقهی به زبان عربی بوده و به نام رسالهٔ حَوْلِ مَسْأَلَةِ رُؤْيَةِ الْهَلَالِ نامگذاری شده است و از جمله کتب مطبوعه شماره ۶ از دوره علوم و معارف اسلام انتشار یافته است.

تاریخ همه مسلمین جهان باید هجری و قمری باشد

اگر کسی بگوید:

چه اشکال دارد که مسلمانان اعمال و تکالیف عبادیه خود را مثل روزه و حج طبق ماههای قمری انجام دهند؛ و سایر آداب و شئون اجتماعی و سیاسی خود را طبق ماههای شمسی بجای آورند؛ و در اینصورت نسیء که مستلزم کفر است، لازم نمی آید؛ بلکه فقط طبق قرار دادهای اعتباریه خود، امور غیر شرعیه خود را از واجبات، بر اساس تاریخ دیگری فقط از جهت تعداد روزهای ماهها همچون تاریخ رومی و یا روسی و یا فرانسوی و یا تاریخ ایران باستانی انجام دهند؛ و با فرض آنکه در تمام این تواریخ مبدأ تاریخ را هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بگیرند،

فقط تاریخ رسمی خود را بر حسب مصالح دنیوی
تاریخ شمسی قرار داده‌اند.

در پاسخ می‌گوئیم: تمام إشکالات از همین
طرز تفکر پیدا می‌شود، زیرا:

أولاً: تاریخ شمسی را رسمی قرار دادن، خلاف
نصّ قرآن و خلاف سنت نبویّ و سیره ائمه طاهرین و
علماء اسلام، بلکه خلاف منهج راستین تمام مسلمانان
است.

و ثانیاً: موجب تفکیک دین از سیاست؛ و امضاء
اعمال عبادیه طبق تاریخ قمری شرعی و احکام
اجتماعیت و شئون کشوریه و سیاسیه طبق تاریخ
شمسی می‌گردد؛ و این

از مصادیق واضح تفکیک دین از سیاست، و موجب انزوای دین و انحصار آن به امور شخصیه و فردیه خواهد شد.

و ثالثاً: موجب تعطیل کتابها و تواریخ نوشته شده، و قطع رابطه نسل خَلَف با سَلَف صالح است؛ زیرا از زمان صدر اسلام تا کنون در تمام کتب تفاسیر و احادیث و تواریخ و تراجم و حتی در کتب علمیه همچون نجوم و ریاضی و هیئت و فقه و غیرها، تواریخ وقایع و حوادث بر اساس سالهای قمری و ماههای قمری آمده است؛ نه هزاران بلکه میلیون‌ها کتابی که در دوره حکومت مسلمین در حیطة قلمرو آنان آنان به رشته تحریر درآمده است چه به زبان عربی و چه به زبان فارسی و ترکی و هندی و آفریقائی و اروپائی شرقی همه و همه مستند به تاریخ هجری و سنوات و شهور قمری است؛ اینک اگر از این به بعد مبدأ تاریخ را شمسی بگذارند، آیا در انزوا در آوردن آن کتابها و قطع رابطه این نسل با فرهنگ اصیل اسلامی در قرون و اعصار گذشته نیست؟

برگرداندن تاریخ قمری به تاریخ شمسی به
شباهت به برگردانیدن خطّ اسلامی به خطوط اجنبی
نیست، بلکه از متفرّعات همان اصل، و از شاخه‌های
پرورش یافته همان ریشه است.

و رابعاً: موجب عدم اتّحاد مسلمانان در دنیا است،

زیرا

همه مسلمین بنا بر آنکه تاریخشان قمری بوده باشد، در اینصورت موجب اختلاف تاریخ ما با آنان است؛ و اگر آنها هم هر یک برای خود راهی مختصّ به خود را پیش گیرند و تاریخی شمسی خواه هجری یا مسیحی و یا زردشتی و یا کورشی و غیرها را انتخاب کنند، فیاللاسف بهذه الطّریقة که درست در جهت مخالف راه و روش پیامبر اکرم، و موجب تشعّب و تفرّق جامعه‌های مسلمان، و گسیختگی و از هم در رفتگی کیان آنهاست.

تاریخ از امور اصولیه احکام اسلامی است، و اتّحاد مسلمانان در تاریخ موجب اتّحاد آنان در فرهنگ رسول اللهی؛ و اختلاف آنان در تاریخ موجب تفرقه و تشتّت است.

اسلامی که همه فرّق و اقوام و عشایر را از عرب و عجم و ترک و کُرد و هندو، و شرقی و غربی، و سیاه و سپید، و زرد و سرخ را با همه اختلاف آداب و عادات قومی در زیر یک پرچم واحد توحید جمع کرده است؛ چقدر نازیباست که تاریخ که از اهمّ امور اتّحاد و اتّفاق و موجب تحکیم روابط میان آنهاست،

آنان را یله و رها سازد؛ و هر کس دنبال مرام و

مقصدی به انتخاب خود در این مورد برود؟

تسلط اجانب، بر اصل افتراق مسلمین صورت

گرفت

اتّحاد تاریخ همچون اتّحاد زبان در عبادات و

مناسک، همانند قرآن و نماز و دعا و ذکر، موجب تشکیل صف واحد؛ و اختلاف تاریخ همچون اختلاف زبان در مناسک و عبادات، موجب پارگی و گسستگی آنها می‌شود.

و در حالی که می‌بینیم مسلمانان جهان از هر چه بیشتر به اتحاد و اتفاق نیاز دارند، و رسول اکرم پیامبر آنان همه آنان را امر به اتحاد نموده؛ و قرآن کریم به **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا** ندا در داده است؛ و از طرفی خود این قرآن مجید، و نفس شریف رسول الله، تاریخ را تاریخ قمری اعلان کرده‌اند، چرا ما با دست خود نامه سعادت خود را پاره کنیم، و بر خلاف این مسیر گام برداریم؟

دشمنان اسلام در این چند قرن اخیر خوب دانستند که یگانه راه وسیله غلبه بر مسلمانان؛ و از بین بردن کیان عقیدتی و فرهنگی آنان، برای راه پیدا کردن برای منافع مادی و استثمار و استبعاد آنها، ایجاد تشّت و جدائی در آداب و رسوم و تجزیه اوطان و در هم شکستگی هر چه بیشتر در ارکان وحدت آنها می‌باشد؛ فلذا با تمام قوا مساعی خود

را برای درهم ریختن مسلمین به کار بستند؛ و در
سالیان متمادی با نقشه‌های مزورانه؛ آنها را پاره پاره؛
و فرهنگ و پایه‌های آداب و اخلاق و علوم آنان را
یکی پس از دیگری

منهدم و واژگون نمودند.

مرحوم والدهم: آیه الله حاج سید محمد صادق

حسینی طهرانی رضوان الله علیه می فرمود: چون

اسکندر سلوکی بر مشرق زمین مسلط شد، و یکسره

همه کشورها را فتح کرد، و تا هند پیش راند، برای استاد

خود: اَرَسْطُو نوشت: من بر همه ممالک شرق استیلا

یافتم. اینک چه کنم که آنها در دست من باقی بمانند!؟

اَرَسْطُو در پاسخ او چنین نوشت: این

کشورهای گسترده مفتوحه را به کشورهای کوچک

کوچک تقسیم کن! و برای هر یک از آنها یک شاه و

حاکم قرار بده! و خودت را حاکم بر همه و شاه شاهان

بخوان! در اینصورت همه آنها مطیع و منقاد تو خواهند

بود، و از ترس حفظ تاج و موقعیت خود بر تو

نمی شورند، و عَلم مخالفت بر پا نمی کنند و همیشه

کشورهای تو آباد و در راه حفظ منافع تو کوشا خواهند

بود، و اگر أحياناً یکی از آنها به خلاف برخاست، با این

قدرت محطیه خود، فوراً او را سرکوب می کنی و غائله

را می خوابانی!

ولی اگر بنا بشود خودت بدون واسطه
بخواهی بر آنها حکومت کنی! و یا همه آن کشورها
را به دست یک تن بسپاری! بیم آن می رود که کم کم
قوت گیرند، و با

یکدیگر دست به دست هم داده و بر تو بشورند،
و آن یک تن گرچه از اخصّ خواصّ تو باشد، بر تو
یاغی شود، و به داعیه سلطنت قیام کند، و در
اینصورت شکست خواهی خورد، و همه این
سرزمین‌ها را از دست خواهی داد! تمام شد و گفتار
مرحوم پدر ما رحمة الله علیه

انگلیس‌ها با مسلمانان بر اساس همین نقشه
رفتار کردند و پس از شکست کشور پهناور عثمانی
- که بیش از شش قرن (از ۱۲۹۹ میلادی تا ۱۹۲۳
میلادی) بر قسمت عظیمی از آسیا و اروپا و آفریقا به
عنوان خلافت مسلمین حکومت می‌کردند؛ و
مجموعاً سی و هشت سلطان، یکی پس از دیگری،
که اوّل آنها: سلطان عثمان خان غازی بوده و در سنه
۶۹۹ هجری قمری به حکومت نشست، و آخر آنها
سلطان عبد العزیز دوّم که تا ۱۳۴۲ هجری قمری
حکومت کرد، بر صحنه خلافت و حکومت عرضه
داشتند - با همین نقشه رفتار کردند؛ یعنی کشور
عثمانی را قطعه قطعه کردند؛ و هر قطعه را به دست
یکی از نوکران خود سپردند.

قسمت اروپائی عثمانی را که شامل کشورهای
شبه جزیره بالکان و هُنْگِری و قدری از رُومانی که
شامل بُخارست است میباشد، به کشورهای
یوگسلاوی (صربستان)، آلبانی، یونان، بلغارستان، و
قسمت ترکیه اروپا، و هُنْگِری (مجارستان) و رومانی که
شامل بخارست

است قسمت کردند.

و قسمت آسیائی کشور عثمانی را به ترکیه،

سوریه، لبنان، اردن، فلسطین، عَدَن، یمن، عراق و

کویت تقسیم نمودند.

و قسمت آفریقائی کشور عثمانی را به مصر و

طرابلس که همان کشور لیبی است تقسیم کردند.

و همانطور که ملاحظه می شود کشور عثمانی

را به نوزده قسمت تجزیه و تفکیک نمودند.

کفار و اَجانِب برای آنکه بر هدف خود فائق

گردند؛ بعد از تقسیم و نیز قبل از تقسیم این کشورها

در سایر کشورهای اسلامی که کم و بیش رخنه کرده

بوده و تسلط یافته بودند؛ برای از بین بردن روح

وحدت مسلمین، که کتاب آسمانی آنان قرآن مجید است،

تا توانستند اهل هر کشور را به ملیت و آداب و رسوم

قومیت و محبّت به وطن، که منظور همان حدود

مشخصه‌ای بوده است که خود آنها دور میز نشسته و

تعیین کرده‌اند؛ دعوت کردند. و با روزنامه‌ها، و

رادیوها، و سینماها، و تسلط بر معارف و فرهنگ مردم

به وسیله مدارس و دانشگاهها، و تأسیس دانشگاههای
مستقلی فقط برای حفظ نمودن آداب و ملیت هر قومی
که جز الفاظی تو خالی چیزی نیست؛ و جز افتخار و

مباهات بر استخوان خشک نیاکان، و تنافس در
مقداری کاسه و کوزه شکسته به عنوان آثار ملی؛ و
جمع آوری و نگهداری از آنها در موزه‌های مجلل
چیزی به دست نمی‌دهد مردم را سرگرم کردند.

ایرانیان را دعوت به آداب و رسوم زردشتی و
إحیاء زند و اوستا؛ و تعریف و تمجید بی حد و
حساب از شاهنامه فردوسی، و بیان افسانه‌های
کوروش و داریوش و سیروس و رستم زال نمودند.

ما با چشم خود می‌دیدیم که در شب
چهارشنبه سوری از روی آتش می‌پریدند و نوروز و
مهرجان را محترم می‌شمردند، و روز سیزده را نحس
و سیزده بدر می‌رفتند، و هزاران قصه و افسانه‌های
سرگرم کننده دیگر که جزو دستورات سیاسی طبقه
حاکمه بود، که با مصارف هنگفتی می‌باید در این
کشور اجرا گردد.

لُغَت قرآن را که زبان اوّل هر مسلمان است لغت
أجنبی خواندند؛ و تعلیم و تدریس لغت و زبان و
دستور عربی را در مدارس به سرحدّی تنزّل دادند که
در حدّ حکم عدم بود؛ ولی لغات أجنبی و لغات غیر

مأنوسه‌ای را از کتاب اوستا می‌یافتند و با هزار برهان
و دلیل می‌خواستند به جای آن لغات مأنوس و شیرین
عربی به کار برند. و برای وزارت

معارف، فرهنگستان تشکیل دادند، و در آن جز این روش اسلام زدائی و غرب گرائی چیز دیگر ملموس نبود.

دست اجانب در تاریخ مسلمین

در هر يك از کشورهای اسلامی به مناسبت سوابق تاریخی قبل از اسلام آن، همین برنامه را اجرا کردند. در ایران به نام پان ایرانیزم و در کشورهای عرب به نام پان عربیزم و نعره العرویه، و در ترکیه به نام پان ترکیزم، و در هند و پاکستان به نام پان هندوئیزم و بالاخره در هر محدوده و محیط کوچکی هم که بود همچون سواحل خلیج فارس و شیخ نشین‌های قَطْر و قَطِیف و أَبُو ظَبِی و غیره‌های استقلال دادند و بر روی آن يك پان گذاردند.

باری این کشورها را که تجزیه می‌کردند و استقلال می‌دادند، استقلال نبود؛ بلکه در محدوده ضعیف خود به حال نیمه جان زندگی کردن، و تحت الحماية و مستعمره بودن آنها بود.

از مهمترین چیزهائی را که موفق شدند بردارند،

تاریخ قمری اسلامی بود که ظاهراً در غیر از عربستان سعودی از همه جا برداشتند. به عنوان ندای اتحاد بین المللی، و لزوم رابطه با تاریخ کشورهای صنعتی و تجارتی و برای روابط سیاسی، تاریخ قمری اسلام را منسوخ و به جای آن تاریخ شمسی، آنهم با مبدأ میلاد حضرت مسیح قرار دادند. تاریخ رسمی

کشورهای مسلمانان مسیحی شد؛ و دیگر نه از هجرت رسول الله چیزی به گوش مردم می‌رسید؛ و نه از ماه محرّم و صفر.

در عراق و بین النهرین مبدأ سال را ژانویه گذارده و ماهها را ماههای رومی قرار داده و بدین ترتیب طبق ماههای مسیحی که اوّل آن ژانویه و بین ماه اوّل و ماه دوّم زمستان است ابتدای سال خود را شروع می‌کردند: ۱ - کانون دوّم. ۲ - شُباط، ۳ - آذار، ۴ - نِسان، ۵ - اَیّار، ۶ - حَزیران، ۷ - تَمّوز، ۸ - آب، ۹ - اَیلول، ۱۰ - تشرین اوّل، ۱۱ - تشرین ثانی، ۱۲ - کانون اوّل^۱ که

^۱ در «نصاب» آمده است:

دو تشرین و دو کانون و پس آنکه ** شُباط و آذر و نِسان اَیّار است

حزیران و تمّوز و آب و اَیلول ** نگهدارش که از من یادگار است

و راجع به مقدار روزهای این ماهها آورده‌اند: تشرین اوّل ۳۱ روز، تشرین آخر ۳۰ روز، کانون اوّل ۳۱ روز، کانون آخر ۳۱ روز، شُباط ۲۸ روز، و در سالهای کبیسه ۲۹ روز، آذار ۳۱ روز، نِسان ۳۰ روز، اَیّار ۳۱ روز، حَزیران ۳۰ روز، تمّوز ۳۱ روز، اب ۳۱ روز، اَیلول ۳۰ روز (التنبیه و الاشراف مسعودی ص ۱۸۳). و اما شعر معروف «نصاب».

لا و لا لَبْ لا و لا لَاشش مه است ** لَلْ كَطُ و كَطُ لَلْ شهوَر كوتَه است
راجع به ماههای رومی بر لغت عربی حمل و ثور و جوز است. یعنی تعداد روزهای شهوَر رومی از حَمَل به ترتیب ۳۱ و ۳۱ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۱ و ۳۱ و ۳۱

ماه اوّل زمستان است و ابتدای سنّوات را نیز تاریخ تولّد حضرت عیسی گرفته و سالها را مسیحی نامیدند.

و در هر یک از شامات (سوریه - لبنان - فلسطین) و مصر و غیرها همان تاریخ فرنگی را با اسم فرنگی همانند: نوامبر و دسامبر و غیرها رائج نموده و مبدأ سال را نیز مسیحی کردند، و در هند و پاکستان از این قرار بود.

در ایران مصلحت ندیدند یکباره تاریخ را مسیحی کنند، چون مردم این سرزمین شیعه نشین و تابع علماء راستین می باشند، و از حکام جائز وقت اطاعت و حرف شنوی ندارند، و به خلاف کشورهای سنّی نشین که مردم آن مرز و بوم، حاکم را هر چه باشد، واجب الاطاعة و اولوا الامر می دانند، و چون حاکم حکم به پیروی از تاریخ مسیحی کرد،

ششماه اوّل تا آخر سنبله است و ۳۰ و ۳۰ و ۲۹ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۰ و ۳۰ ششماه دوّم تا آخر حوت است که مجموعاً سیصد و شصت و پنج روز می شود. البته چون سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و هشت دقیقه و چهل و پنج ثانیه است، برای آنکه سال عقب نیفتد، باید این خوردهها را در چهار سال یک بار که یک روز می شود جمع نموده و یک روز به آن سال اضافه کرد، و این سال را کیسه گویند.

همه تسلیم و منقاد می شوند.

و با وجود علماء متنفّذ و با قدرت در کشور

شیعه برگرداندن تاریخ هجری قمری به مسیحی

شمسی بسیار مشکل بلکه ممتنع بود.

فلهذا منظور و مقصود خود را به طور

مرحله‌ای انجام

دادند تا کم کم چشم و گوش مردم به مراحل قبلی خو گرفته و عادت کرده، و انجام مراحل بعدی برای آنها ممتنع نباشد.

تبدیل سالهای قمری به شمسی در مجلس دوم

در هشتاد سال پیش از این؛ در دوره دوم قانونگذاری مجلس شورای ملی، یک مرحله از آن را اجرا کردند؛ و آن فقط تبدیل ماههای قمری، به ماههای شمسی بود، آنهم فقط در دوائر دولتی؛ بدون آنکه رأس سنّات شمسی از جای خود تغییر کند؛ و بدون آنکه نام ماههای شمسی عوض شود؛ بلکه رأس سنّات همان هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم از مکه به مدینه طیبه بوده^۱، و نام ماهها هم عربی معمول و طبق حرکت شمس در بروج دوازده گانه باشد؛ یعنی به ترتیب از اوّل بهار بدین

^۱ چون بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در ۲۷ رجب واقع شده و ۱۳ سال آن حضرت در مکه بماند و سپس در ۱۲ ربیع الاول به مدینه هجرت فرمود؛ پس دقیقاً درنگ تحقیقی آن حضرت در مکه دوازده سال و هفت ماه و نیم می شود و آن حضرت ده سال تمام منهای ۱۴ روز یعنی از ۱۲ ربیع الاول سال اوّل هجرت تا ۲۸ صفر سال یازدهم از هجرت در مدینه توقّف فرمود. هجرت آن حضرت در سال ۶۲۲ مسیحی و اوّل محرّم آن سال که مبدأ سال مسلمانان واقع شد مطابق با ۱۶ ژوئیه ۶۲۲ به تعدیل تقویم ژولین و ۱۹ ژوئیه به تعدیل تقویم فعلی مسیحی گرگوارری بوده است.

قرار باشد.

حَمَلٌ وَ ثَوْرٌ وَ جَوْزَا وَ سَرَطَانٌ وَ سُنْبُلَةٌ وَ مِيزَانٌ وَ

عَقْرَبٌ وَ قَوْسٌ وَ جَدَى وَ دَلُوٌّ وَ حُوتٌ.

و جهت لزوم تغییر را هم در مجلس از نقطه نظر تنظیم امور مالی مطرح کردند، که سال شمسی به نفع دولت است؛ برای آنکه چون سال شمسی یازده روز از سال قمری بیشتر است؛ در اینصورت بودجه دولت و حقوق کارمندان را طبق این برجها پرداختن به صرفه دولت تمام می شود.

مثلاً اگر در سال، بیست و چهار میلیون، دولت طبق سالهای شمسی خرج کند؛ اگر آن را طبق ماههای قمری بدهد، باید در هر سه سال دو میلیون بیشتر صرف کند، زیرا در هر سه سال یک ماه زیادتیر می شود و دولت دو میلیون زیان می کند.^۱

^۱ و هفتاد سال قبل از این تاریخ، عثمانی ها هم متوجّه این موضوع شدند؛ و تاریخ دولتی خود را شمسی کردند یعنی در سنه ۱۲۵۶ قمری تاریخشان را عوض کردند؛ ولی یک سهوی که در آن وقت برای آنها واقع شد، آن بود که از آن روز به این طرف را شمسی کردند؛ و از آن روز به قبل را قمری گذاشتند؛ پس فعلاً تاریخ آنها از اوّل هجرت نه قمری را نشان می دهد و نه شمسی را. هفتاد سالش را شمسی گذاردند و آسامی رومی، شباط و تشرین و غیرها را بر آن گذاردند و سابقه اش به حال قمری و محرّم و صفر باقی ماند.

و بنابراین تا این تاریخ که نگارنده می نگارد و ربیع الاول یکهزار و چهار صد و پنج قمریّه است؛ و از آن تاریخ یکصد و پنجاه سال می گذرد؛ و کسری این مقدار چهار سال و نیم است؛ باید تاریخ سنوات عثمانی یکهزار و چهار صد باشد. ولی مصطفی کمال پاشا که روی کار آمد نه تنها تاریخ هجری را برانداخت؛ و آن را مسیحی کرد؛ بلکه تمام آداب و رسوم و خط را اجنبی نمود؛ و مساجد را تعطیل و تعطیلات جمعه را به روز یکشنبه تبدیل نمود.

و همچنین وقتی در ایران گمرک دائر شد
تصوّر کردند که یک تاریخ شمسی برای امور دولتی
لازم است. از مردم پرسیدند که سال چندم شمسی
است؟ هیچ در دست نبود؛ گفتند: در سالهای
منجمین یک حَمَل و ثَوْرِي هست که آنها می دانند؛
همان را بلژیکی ها گرفتند و معمول کردند.

بنده هر چه فکر می کنم که این ادله چگونه
برای تغییر دادن ماهها و سالهای قمری اسلامی به
برجها و سالهای شمسی کافی است؛ هیچ فکرم به
جائی نمی رسد. آخر دلیل تا این اندازه واهی و
ضعیف است که به جهت نیاز یک تعرفه گمرکی به
سال شمسی، سال یک کشوری را تغییر دهند؛ و تمام
آداب و رسوم و تعطیلات و تشریفات را در همه
دوائر از دادگستری و فرهنگ و غیرها و حتی وزارت
مالیه و دارائی در همه امور کشور تبدیل کنند؛ این
چه حسابی است؟! این چه کتابی است!؟

و اما قضیه بودجه و مخارج دولت که طبق
ماههای قمری زیان متوجه او می شود؛ به قدری
سُست است که انسان از عقل و درایت پیشنهاد

کنندگان تغییر تاریخ در شگفت می ماند.

آخر که گفته است که دولت بودجه خود را از

جمع آوری مالیات‌ها و غیره به حسب ماه و سال

قمری از ملت

و رعایا بگیرد؛ آن وقت طبق بروج و سالهای شمسی خرج کند؟ و به کارمندان پردازد؟ اگر دولتی به حسب تاریخ شمسی جمع آوری می‌کند، به حسب شمسی هم پرداخت می‌کند؛ و اگر دولتی به حسب تاریخ قمری جمع آوری می‌کند؛ به حسب قمری هم پرداخت می‌کند؛ نسبت در هر دو حال محفوظ و ابداً نفع و زیانی متصور نیست.

اگر بودجه کشور بیست و چهار میلیون در سال شمسی است، چنانچه بخواهند طبق سال قمری پردازند؛ دیگر بیست و چهار میلیون بودجه آن نیست؛ طبعاً کمتر است؛ و پرداختن همان مقدار کمتر به ماهها و سالهای کوتاه‌تر چه ضرری می‌رساند؟

تعیین بودجه و دخل و خرج دولت، و پرداخت و جمع آوری آن، چه طبق سالهای شمسی باشد و یا سالهای قمری، هر دو در دست دولت است؛ و تناسب در هر حال محفوظ؛ و یک ریال کم و بیش نخواهد شد.

اگر شما در منزل ده نفر میهمان دعوت کنید؛

در نزد هر یک از آنان یک ظرف طعام می گذارید! و
اگر بیست نفر دعوت کنید! باید بیست ظرف طعام
بگذارید! و در هر دو حال میهمانان فقط از ظروف
خود خورده و سیر می شوند! بلی اگر شما بیست نفر
دعوت کنید! و طعام ده نفر را برای آنان

قرار دهید، همگی نیم سیر می مانند!

شما هیچگونه الزامی ندارید که بیست نفر

دعوت کنید؛ و طعام ده نفر به آنها بدهید! یا بیست

نفر دعوت کنید؛ با طعام بیست نفر، و یا ده نفر

دعوت کنید با طعام ده نفر؛ و در هر دو صورت هم

همگی میهمانان سیر شده اند؛ و هم شما مورد

خجالت کمبود طعام واقع نشده؛ و از عهده بر

آمده اید!

باری تمام این دلیل ها بهانه است؛ می خواهند

محرّم و صفر و رمضان و ذوالحجّة را بردارند؛ و یک

درجه قدم پیش نهند؛ و یک مرحله را پشت سر

گذارند؛ تا برای قدمهای بعدی مراحل پیموده نشده،

راه استوار باشد.

مجلس دوره دوّم سالها و ماههای قمری را

برداشت؛ و بجای محرّم و صفر حَمَل و ثَوْر و جَوْزَا

را گذاشت. و در پاسخ طبقه روشن بین و تیز هوش

و متعهّد که می گفتند: شما شعائر اسلام را بر

می دارید! و محرّم و صفر را تغییر می دهید!

می گفتند:

ما أبداً به محرّم و صفر شما کاری نداریم!
شما در محرّم و صفر، عزاداری خودتان را بکنید! و
در رمضان روزه خود را بگیرید! و در ذو الحجّة به
حج بروید!

أبداً ما با این اعمال عبادی، در این زمانهای
مقرّره در شرع کاری نداریم! این راجع به شماست!
ما از نقطه نظر کارهای دولتی، و روابط

دیپلماسی، و تنظیم و تنسيق امور حکومت، و
تشکیلات اداری و وزارتخانه‌ها، تاریخ رسمی کشور
را تاریخ شمسی قرار می‌دهیم! آنهم به هیچ جا
ضرری نمی‌رساند!

هر وقت که ما گفتیم: شما در بُرج حَمَل روزه
بگیرید! و یا در رأس سَرَطان به مگه بروید! حقّ با
شماست! و جای اعتراض باقی است!

کسی به آنها نگفت: در اسلام امور عبادی و
سیاسی تفاوتی ندارد؛ و تشکیلات اداری از نماز و
روزه جدا نیست؛ وزارتخانه‌ها در استخدام فرهنگ
اصیل اسلام و حجّ و زیارت؛ و روزه رمضان و
عزاداری سید الشهداء علیه السّلام قرار دارند؛ ما و
شما نداریم! دولت و ملّت اسلام واحد است!

تغییر تاریخ قمری به تاریخ شمسی، موجب
تفکیک ملّت مسلمان از دولت است. موجب به انزوا
در آوردن اسلام از صحنه اجتماع و رسمیت است.
و در حقیقت موجب نَسْخ اسلام و برقراری متد
غرب و غرب گرائی است.

باری این مرحله اوّل از تغییر بود که در مدّت

بیست سال به همین منوال در کشور ساری و جاری بود، تا نوبت به اجراء طرح مرتبه دوّم رسید؛ و از هر جهت زمینه آماده و دشمنان اسلام در انتهاز فرصت برای اجراء مرحله دوّم بودند.

تبدیل سالهای شمسی به باستانی در دوره

پنجم

تا در دوره پنجم مجلس شورای ملی در

جلسه یکصد و

چهل و سوّم که روز سه شنبه ۲۷ حوت ۱۳۰۳ شمسی و مطابق با ۲۱ شعبان ۱۳۴۲ قمری بود؛ تاریخ شمسی که طبق بروج و به اسامی عربی بود، نسخ؛ و به جای آن تاریخ هجری شمسی باستانی قرار دادند.

آنچه در آن مجلس از نطق ها و خطابه‌ها خوانده شد که از این امر جلوگیری به عمل آید، مؤثر واقع نشد؛ و مخصوصاً جناب شریعتمدار دامغانی مستدلاً بیان کرد که:

ماه‌های شمسی که طبق حرکت آفتاب در برج‌ها معین و مقرر است بهتر است از ماه‌های ساختگی باستانی که با اصول علمی هیچگونه موافقت ندارد.

اصل این پیشنهاد به وسیله ارباب کیخسرو شاهرخ^۱ مرد زرتشتی مذهب و دشمن اسلام و از اعضاء فراماسونری ایران؛ و به تشویق و ترغیب سید

^۱ به کتاب «فراموشخانه و فراماسونری در ایران» تألیف اسماعیل رائین، طبع پنجم، جلد دوّم از ص ۱۴۲ تا ص ۱۴۷ و نیز به صفحات ۴۹ و ۵۰ و ۵۴ و ۷۵ و ۴۵۱ مراجعه شود.

حسن تقی زاده^۱ مهره خاصّ اجنبی؛ و از رؤساء و سابقه داران شصت ساله فراماسونری در ایران صورت گرفت.

سید محمد تدین^۲ چنانکه از گفتار او در همان

مجلس

پیدا است، سهم به سزائی در این انگیزه داشته است.

این پیشنهاد بدین طور بود که در تاریخ رسمی

شمسی کشور، دو تغییر باید داده شود: اول: نام

ماههای عربی از حَمَل و ثَوْر و جَوْزَا به نام ماههای ایران

باستانی: فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر، آرمرداد،

شهریور، مهر، آبان، آذر، دی، بهمن و اسفند^۳ تبدیل

شود.

دوم: در تعداد روزهای این بروج، شش ماه اول

را ۳۱ روز؛ و پنج ماه دوم را ۳۰ روز، و ماه آخر را ۲۹

^۱ به همین کتاب، جلد سوّم از ص ۵۳۱ تا ص ۵۳۴ مراجعه شود.

^۲ سید محمد تدین در کمک و مساعدت روی کار آمدن پهلوی سهم بسزائی داشته است. و سالیان دراز مقام وکالت مجلس و وزارت را در عهد او، و پس از او در عهد پسرش عهده دار بود.

^۳ این نامها را مسعودی در کتاب «التنبیه و الإشراف» ص ۱۸۴ آورده است.

گرفت؛ این می‌شود سیصد و شصت و پنج روز. و برای خرده آن هر چهار سال یکبار اسفندماه را ۳۰ روز بگیرند؛ و آن سال را ۳۶۶ روز محاسبه کنند.

می‌گفتند:

این طریق از تقویم سلطان ملک‌شاه سلجوقی أخذ شده است؛ و چون او ملاحظه کرد که سالهای شمسی به واسطه عدم محاسبه تعدیلات، و عدم محاسبه کبائس دقیق رو به عقب رفته است؛ لذا با تنظیم و تنسیق حکیم عُمَر خیام و بعضی از منجمین دیگر، سالهای شمسی را بدین گونه قرار داد، که: تمام برجها سی روز باشد، که مجموعاً می‌شود سیصد و شصت روز؛ آنگاه برای کسر نیامدن سالها پنج روز به آخر آبان ماه؛ و یا اسفندماه اضافه می‌کردند، و آن را خَمسه مُسْتَرَقَه می‌گفتند؛ و این هم به علّت آن بود که زرتشتیان قبل از اسلام پنج روز از سال را جزو سال حساب نمی‌کردند؛ و در آن پنج روز مجاناً دنبال کارهای خیر می‌رفتند.

و با این پنج روز، سال سیصد و شصت و پنج روز می‌شد؛ و هر چهار سال یک سال را کیسه می‌کردند؛ و سیصد و شصت و شش روز می‌گرفتند؛ و باز برای حساب دقیق‌تر، کیسه دوّم گرفته و هر سی و سه سال یکبار سال کیسه را سال پنجم قرار می‌دادند؛ یعنی بعد از سال ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ که می‌باید سال سی و دوّم را کیسه بگیرند؛ یکسال عقب انداخته و سال ۳۳ را کیسه می‌کردند.^۱

با این حساب سالهای شمسی تا شش هزار سال فقط یک روز عقب می‌افتد!

سلطان ملکشاه سلجوقی این تقویم را تنظیم و ابتدای سال را نیز مبدأ جلوس خود به تخت سلطنت قرار داد. و تاریخ هجری را نادیده گرفت. و این تقویم را می‌خواست رائج کند.

ولی به علّت تغییر مبدأ تاریخ از هجرت به جلوس بر تخت سلطنت خویش، مردم نپذیرفتند؛ و

^۱ و این بدین طریق بود که طبق محاسبات خیّام باید در هر ۳۳ سال ۸ سال را کیسه نمود تا اختلافی پیدا نشود. لهذا بنابراین گذارد که در هر ۴ سال یک سال را کیسه کنند؛ و در رأس آخر که سال سی و سوّم است کیسه را در رأس سال پنجم که سی و سوّمین سال است قرار دهند، و بنابراین در دوره آخر چهار سال ساده و سال پنجم کیسه خواهد بود.

در ایران این تقویم رائج نشد، ولی از جهت محاسبه دقیق است.

حال اگر شش ماه اوّل را سی و یک روز؛ و پنج ماه دوّم را سی روز؛ و روزهای اسفند را بیست و نه روز قرار دهیم، و هر چهار سال یک بار کیسه کنیم؛ و هر سی و سه سال یکبار کیسه دوّم بگیریم؛ در تعداد روزهای سال مجموعاً تغییری پیدا نمی‌شود؛ و سال هم به عقب نمی‌افتد؛ یعنی از نقطه نظر محتوا طبق تقویم ملکشاه است، و از نظر تعداد روزهای هر ماه بخصوصه، با آن تفاوت دارد و این امر مهمّی نیست.

و خلاصه مطلب آنکه در سالهای شمسی به

اندازه

بودن سر و ته سالها لازم است، ولی ماههای شمسی چه تفاوت می کند، که سی روز باشد، یا سی و یک روز، و یا کمتر و یا بیشتر؛ عمده حساب مجموع است.

ما اسم فروردین را برای ماه اول بهار قرار می دهیم خواه با برج حمل تطبیق کند و یا نکند. این از جهت تعداد روزهای برجها، و اما از جهت تغییر اسامی، گفتند:

هیچ مهم نیست. فقط تغییر الفاظ است؛ و به جایی صدمه نمی زند، الفاظ عربی را برداشتن و بجای آن الفاظ باستانی گذاردن، موجب احیاء سنت ملی است. و هر ملتی باید آئین خود را محترم بشمارد، و مخصوصاً گفتند که: اسلام هم ما را به احیاء سنت های ملی دعوت کرده است.

چون به آنها گفته شد:

منظور شما برداشتن محرّم و صفر است!

گفتند:

ما چنین منظوری نداریم! امور شرعیه بجای خود محفوظ است؛ ما می خواهیم الفاظ عربی را برداریم، و الفاظ زیبا و قشنگ باستانی را بجای آن

گذاریم! ما که نباید از عرب هم عرب‌تر شویم؛
امروزه در بین النهرین (عراق) و غیره، نامهای تشرین
و کانون و شباط به کار می‌برند، و هیچ به یاد نداریم
که کشور عربی نام حَمَل و جوزا و سنبله به کار برد.
در اینجا که مرحوم مجاهد عالم عالیقدر سید
حسن مدرّس گفت:

در تمام ممالک اسلامی مُحَرَّم و صفر

استعمال می‌کنند!

گفتند:

ما به محرّم و صفر کار نداریم؛ آن مال ملت‌هاست، که امور شرعیه خود را انجام می‌دهند؛ گفتار ما راجع به تقویم رسمی دولتی است؛ نه امور شرعیه مردم.

و همچنین تقویم رسمی شمسی را که تا به حال داشتیم، اینک می‌خواهیم الفاظ ماهها را تغییر دهیم؛ و این ضرری نمی‌زند؛ و به محرّم و صفر کاری ندارد. آنها به جای خود محفوظند. ما می‌خواهیم اسم حمل و جوزا را به اردیبهشت و فروردین تبدیل کنیم؛ و این احیاء سنت و آثار کهن است.

یکی از نمایندگان مخالف گفت:

شما اگر می‌خواهید تغییر الفاظ بدهید، به الفاظی که یکی از منجمین فعلی برای این ماهها ساخته است، و بسیار مناسب‌تر است تغییر دهید. سید جلال الدین طهرانی تقویمی ساخته است و نام ماههای سال شمسی را به ترتیب از این قرار قرار داده است: چمن آرا، گل آور، جان پرور، گرماخیز، آتش بیز، جهان

بخش، دژم خوی، باران ریز، اندوهگین، سرما ده، برف
آور، مشکین فام.^۱

این نامها بسیار زیباتر و از جهت معنی
مناسبتش بیشتر است، تا معانیی که آقای ارباب
کیخسرو از روی کتابهای باستانی تهیه کرده‌اند.

چمن آرا مناسبتش بیشتر است تا فروردین که
آن را به (هم مانندی روانان) که مساوات ارواح باشد
ترجمه کرده‌اند.

و گل آور بهتر است از اردیبهشت که به (نظم
کامل و تقدس بهترین) ترجمه کرده‌اند.

باری آنان اصرار داشتند که چون احیاء سنت
کهن است، الفاظ

^۱ این نامها را سید جلال الدین طهرانی در گاهنامه خود متعلق به مورّخه
۱۳۰۹ شمسی در صفحه ۷۹ آورده است.

فروردین و اردیبهشت و غیرها بهتر است؛ و حتی در لفظ مرداد گفتند حتماً باید مرداد باشد، با همزه مفتوحه، چون در لغت باستانی با همزه است.^۱

^۱ در «لغت نامه دهخدا» در مادهٔ مرداد گوید: در اوستا امرتات است، جزء اخیر آن که تات باشد پسوند است که جداگانه مورد استعمال ندارد، همین جزء در خرداد نیز دیده می‌شود.

پاره دیگر این واژه از دو جزء ساخته شد؛ نخست از «آ» که از ادوات نفی است یعنی نه. از برای این جزء در فارسی «نا» یا «بی» آورده می‌شود. جزء دوم مرّت یا مرّت است یعنی مردنی و درگذشتنی و نیست شدنی و نابود گردیدنی. بنابراین مرداد یعنی بی مرگ و آسیب ندیدنی یا جاودانی، و باید مرداد با ادوات نفی «آ» باشد نه مرداد که معنی بر خلاف آن را می‌دهد.

مرداد در دین زردشتی امشاسپندی است که نماینده بی مرگی و جاودانی یا مظهر ذات زوال ناپذیر اهورامزدا است. در جهان خاکی نگهبانی گیاهها و رستنی‌ها به او سپرده شده است (از فرهنگ ایران باستان نگارش ابراهیم پور داود ص ۵۹) و رجوع به مزدیستا و تأثیر آن در ادبیات فارسی تألیف آقای دکتر معین و امشاسپندان شود

و محصل آنچه که در اینجا از «لغت نامه دهخدا» آوردیم در تعلیقه مادهٔ مرداد از همین لغت نامه آورده است؛ و نیز گوید: مرداد که پنجمین ماه سال و هفتمین روز ماه بدو سپرده شده؛ از امشاسپندان و مظهر جاودانی اهورامزدا و در جهان مینوی بخشایش ایزدی، جزای کارهای نیکوکاران است؛ و در جهان خاکی نگهبانی گیاه با مرداد است.

استرابون مورّخ یونانی معبد مرداد را در آسیای صغیر دیده است؛ مرداد روز از ماه مرداد جشن مردادگان بر پا می‌شده ...

زرتشتیان ایران هم آن را مرداد خواند (از حاشیه دکتر معین بر برهان قاطع؛ ذیل مرداد) و نیز در این تعلیقه آورده است که: تات که پسوند است، دالّ بر اسم مجرد مؤنث است.

و نیز در همین لغت نامه دربارهٔ مادهٔ امشاسپند گوید که: به معنای فرشته و ملک است؛ و در اوستا «امشه و سپینه [سپنته - ظ]» آمده: مرکب از دو جزء: جزء اول (امشه) نیز مرکب است از (آ) علامت نفی؛ و (مشه) از ریشه مرّ به معنی مردن؛ جزء دوم (سپنته) یعنی مقدّس، مجموعاً به معنی «جاودان مقدّس» است. شماره امشاسپندان یا مهین فرشتگان هفت است که نام شش تای آنان در ضمن ماههای دوازده گانه کنونی مندرج است. هومن - بهمن؛ اشه و هیشته - اردیبهشت؛ خستره و اثیریه - شهریور. سپنته ارمیتی -

باری هر چه وکلای مخالف گفتند:

باید روی این مطالب تأمل شود؛ و فعلاً

کارهای مهمتری مجلس در بردارد، و فعلاً در آن مواد

مذاکره کنیم، و وقت مجلس را به تغییر نام نگیریم؛

سودی نبخشید و با قیام و قعودهائی با فوریت رأی

گرفته شد.

نام شش ماه از ماههای باستانی، نام شش فرشته

در آئین زردشت است

در این جلسه حقیقتاً نمایندگان مخالف را

إغفال کردند و گفتند:

ألفاظ باستانی و حفظ ملیت و قومیت است!

دیگر شرح ندارند که این ألفاظ از اوستا گرفته شده؛ و

نام شش فرشته نماینده اهورامزدا که زنده و جاودانه‌اند

در میان این ماههاست؛ و آنها عبارتند از اردیبهشت و

خرداد و امرداد و شهریور و بهمن و اسفند.

بسیاری از نمایندگان مخالف هم گیج و ویج

سپندارمد؛ هور و تات - خرداد؛ امرتات - امرداد؛ در رأس این شش؛

سپنتامینو (خرد مقدس) قرار داشته است؛ بعدها به جای او اهورامزدا را

گذاشتند؛ در گانهائی که قدیمی‌ترین قسمت اوستا است، نام امشاسپندان به

کرات ذکر شده است.

شده، نمی فهمیدند چه بگویند، می گفتند:

ما با آداب و رسوم ملیت مخالف نیستیم.

یک نفر نگفت: این آداب ملیت، ملیت

زردشت است، اسلام آئین زردشت را به باد فنا داد؛

و آفتاب

درخشانش دیگر زمینه‌ای برای ذکری از
أهورامزدا و فرشتگان او باقی نمی‌گذارد.

در کشور اسلام و آئین محمدی و رسمیت
قرآن کریم، چه معنی دارد که تاریخ را بر اساس
روزها و ماهها زردشتی قرار دهند؟ این نسخ اسلام
است؛ صحبت از الفاظ قشنگ نیست؛ صحبت از
حمله دیوشوم اهریمنی بر کیان اسلام است. امروز
شما نام ماهها را به نام فرشتگان مذهب زردشت
می‌گذارید! و از ترس و عدم موقعیت رأس تاریخ را
به همان هجرت رسول الله باقی می‌گذارید! فردا آن
را هم عوض می‌کنید! و تاریخ هخامنشی، با مبدأ
جلوس سیروس بزرگترین پادشاه هخامنشی؛ و یا با
مبدأ سلطنت کورش و یا داریوش می‌گذارید! و یا
مبدأ سلطنت پهلوی را همانند سلطان سلجوقی، به
عنوان پدید آورنده آثار نوین و براندازنده ارتجاع و
فرسودگی مذهب و افکار کهنه؛ مبدأ تاریخ قرار
می‌دهید!

در آن مجلسی کسی که بالنسبه دفاع کرد،
مرحوم شریعتمدار دامغانی بود که مستدلاً گفت:

تغییر روزهای ماهها فائده ندارد، و خروج از موازین علمیه می‌باشد؛ و أَلْفَاظ حَمَل و ثَوْر و جَوْزَا از الفاظ فروردین و اردیبهشت که معنای مناسبی ندارند بهتر است،

ولی مطلب را نشکافت و مبرهن نکرد که این

پیشنهاد

تغییر تاریخ به عنوان إحياء سنت ملی، در حقیقت إحياء سنت زردشت؛ و إماتة احکام شرعی و اساسی محمدی در کشور اسلام است. زیرا همانطور که ما اینجا بیان کردیم و در تعلیقه نامی از فرشتگان آئین زردشت بردیم، شاید او نمی دانست؛ و از اصل و ریشه این تغییر خبر نداشت. زیرا پیشنهاد کنندگان، مقصد خود را مخفی کرده؛ و فقط به عنوان تغییر الفاظ عربی به الفاظ باستانی وارد مسئله شدند، و گفتند:

فقط مسأله تغییر أَلْفَاظ است و بسیار مسأله سهل و آسان است.

در روز ۲۷ حوت ۱۳۰۳ مطابق ۲۱ شعبان ۱۳۴۲ که سه روز به نوروز مانده بود، با این عجله و شتاب، در یک جلسه رأی گرفتند^۱؛ و تاریخ را عوض

^۱ به طوری که تعدیل این تاریخ را معین نکردند و به همین قدر اکتفا کردند که در سالهای کبائس اسفند ۳۰ روز گرفته شود؛ اما کدام سال کیسه است معین نشده است؛ و به همین علت بود که در سال ۱۳۰۸ نزدیک بود که اشتباه شود، چه مطابق معمول واضح بود که سال چهارم بعد از سه سال ۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷ می بایست کیسه محسوب شود؛ و حال آنکه در واقع و حقیقت امر می بایستی ساده باشد؛ چون سال ۱۳۰۹ سال آخر از دور ۳۳ سالی بوده است؛ و آن را می بایست کیسه قرار داد؛ و به همین سبب یک تقویم اشتباه ضبط کرده؛ و اسفند ۱۳۰۸ را ۳۰ روز دانسته است؛ و این عمل

کردند؛^۱ و پس از

تشریفات لازم در ۱۱ فروردین ۱۳۰۴ شمسی به
تصویب رسید و مؤتمن الملک (حسین پیرنیا) که در
آن دوره رئیس مجلس بود به صورت نظامنامه به
دولت ابلاغ کرد که در دوائر دولتی اجراء نمایند. و
به عنوان هدیه نوروژی برای ملت ایران الفاظ قشنگ
اردیبهشت و بهمن را آوردند؛ و زهر جانکاه را با
پوشش‌های شیرین ملّیت به خورد مردم دادند، به
طوریکه تا به حال هم بسیاری از حقیقت مسأله آگاه
نیستند؛ و نامهای باستانی را بر زبان می‌آورند و
اصلش را نمی‌دانند.

در اثر رسمی شدن نامهای فروردین و
اردیبهشت، در ادارات دولتی و مدارس و تقاویم و
اعلانات، اوّلًا این نامها که تا آن زمان جز عدّه معدودی

ایجاب می‌کند که روز دوّم حمل مطابق با اوّل فروردین شود. و این اشتباه
ناشی از نقص قانونی است که از مجلس گذشته است (گاهنامه ۱۳۰۹، سیّد
جلال الدّین طهرانی، ص ۷۸)

^۱ مطالبی که از مجلسی شورای ملّی درباره تغییر تاریخ نقل شده است؛
همگی از روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی از صفحات ۱۰۱۰ تا ۱۰۱۴، و
از صفحات ۱۰۵۶ تا ۱۰۶۰، راجع به جلسه یکصد و چهل و سوّم، صورت
مشروح مجلس صبح سه شنبه، ۲۷ حوت ۱۳۰۳ مطابق ۲۱ شعبان ۱۳۴۲
می‌باشد.

کسی از آنها خبری نداشت؛ مشهور و معروف شدند؛ و
از مدارس به منازل؛ و از تقویم‌های اداری به
تقویم‌های دیواری منزلی سرایت کرد؛ و آذر و بهمن و
اسفند، همچون قل هو الله احد محفوظ هر خُرد و پیر، و
زن و مرد شد!

و ثانیاً نام محرم و صفر و ربیع الاول و جمادی

الثانی و

ذو القعدة و غیرها کم کم از بین رفت، نه کسی از این ماهها، و از دخول و خروجش خبری داشت و نه اعمال روزانه و تکالیف اجتماعی و تشریفات و دعوتها و جشنها و ماتمها و عزاهای خود را بر این ماهها منطبق می نمود.

فقط ماه محرّم به جهت عزاداری، و ماه رمضان به جهت روزه، قدری معروفتر بود؛ و بجز پیرمردان تمام مردم که می خواستند مثلاً در ما رمضان روزه بگیرند می گفتند:

مثلاً باید امسال از ۱۵ بهمن ماه تا ۱۴ اسفند ماه روزه بگیریم،

همچون جوانان مسلمان در خارج از کشور که اعمال عبادیه خود را با روزهای ماههای فرنگی همچون فوریه و مارس و آوریل و مه و ژوئن و ژوئیه و غیرها منطبق می نمایند.

و این درست، در خطّ همان راهی است که استعمار کافر برای منزوی کردن آئین استوار اسلام کشیده و ترسیم نموده است؛ و از اینجا نیز درست در می یابیم که آن کافر تا چقدر در انجام مرام خود پیروز شده؛ و نامهای اجنبی و زردستی را به جای

نامهای اسلامی نشانده؛ و دست هر مرد و زن؛ و مورد استعمال هر عالم و عامی؛ و هر اداری و بازاری، و هر کارگر و کشاورز داده است^۱؛ تا جائی که از

۲...

^۱ و نظیر این تغییر را در ساعات دادند، چون بنا بر دخول ماههای قمری که ابتداء آنها [ادامه در صفحه بعد]

^۲ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] خروج قمر از تحت الشعاع و رؤیت آن بعد از غروب آفتاب است؛ اوّل هر ماه قمری از اوّل شب آن شروع می شود؛ و شب هر روز مقدّم بر روز آن است. و بنابراین ساعت ۱۲ اوّل غروب و ابتدای دخول شب است؛ و هر ساعتی که بگذرد یک ساعت از شب گذشته است فلذا در شرع مقدّس وارد است که در ساعت اوّل و یا دوّم و یا سوّم و یا چهارم از شب گذشته، انسان چه تکالیفی را انجام دهد، و این در صورتی است که مبدأ حساب ساعت را که اوّل شب است ساعت ۱۲ یعنی سر دسته قرار دهیم.

در اینصورت اوّل روشن است که چند ساعت از شب ما گذشته است؛ ساعت ۶ یعنی ۶ ساعت از شب گذشته است؛ و ثانیاً در سپیدی روز می دانیم که ما چند ساعت روز داریم؛ زیرا ساعت ۱۲ یعنی غروب آفتاب و ابتدای شب؛ پس ساعت ۵ در روز می دانیم که ما ۷ ساعت روز داریم؛ و ساعت ۹ می رساند که ما ۳ ساعت روز داریم، و علیهذا ساعت غروب کوک برای تعیین مقدار شب و تعیین مقدار روز بسیار ساده و مفید است؛ و مسلمان که می خواهد از شب خود استفاده کند و از روز بهره مند شود می داند چقدر از شب گذشته است و چقدر به روز باقیمانده است.

و اما ساعت های زوالی (ظهر کوک) شب و روز را نشان نمی دهند؛ آنها فقط نصف شب و نصف النهار را نشان می دهند؛ در صورتیکه مبدأ کار ما از اوّل غروب است، مبدأ نصف شب به چه درد ما می خورد؟ و علاوه ساعت ۱ یعنی یک صبح؛ در حالی که از اوّل شب ما چند ساعت بیشتر گذشته است و ساعت ۱ ساعت یک نخواهد بود؛ برای مسلمان صبح عبارت است از اوّل فجر صادق و یا از اوّل آفتاب و از آن به بعد روز او شروع می شود؛ نه از ساعت نصف شب. مبدأ نصف شب برای کسانی است که بین شب و روز و ابتدای هر کدام و انتهای هر کدام فرقی نمی گذارند؛ و فقط اجمالاً ۲۴ ساعت خود را به ۲ تا دوازده ساعت با مبدأ نصف النهار و نصف اللیل تقسیم

بعضی از علماء نیز دیده شده است در اعلانات خود ماههای باستانی را به کار برده؛ و در امضای تاریخ شمسی و

کرده‌اند؛ مانند اقوام غیر مسلمان و در اینصورت از ساعت ۱۲ شب به بعد متعلق به فردای آن روز بوده و نصف از شب بعد از آن روز تا ساعت ۱۲ نیز متعلق به همان روز است. یعنی هر روز تمام، دو نیمه شب در جلو و عقب دارد. فلذا می‌گویند: شب سه شنبه و سه شنبه شب. یعنی شب پیش و شب بعد؛ ولی بر اساس ماههای قمری که حتماً هر روز یک شب تمام دارد؛ و آن شب پیوسته قبل از آن روز می‌باشد؛ اشتباهی هم رخ نمی‌دهد؛ شب سه شنبه یعنی شب پیش از روز سه شنبه، و شب چهاردهم رمضان یعنی شب بعد از روز سیزدهم رمضان و هکذا تمام احکام و تکالیفی که برای شب‌ها مقرر شده است برای شبهای قبل از روز بوده و ابتدای آن دستورات از اوّل شب است؛ یعنی ساعت ۱۲ سر دسته غروب کوک.

ولی چون ساعت‌های ظهر کوک در کشورهای غربی مرسوم بود، کم کم حکومت‌های مسلمانان بر اساس ساعت گرنویچ که زوالی است، ساعت‌های خود را میزان کردند؛ و ملت‌ها نیز رفته رفته از حکومتها پیروی نمودند؛ و برای استماع رادیو و غیره که به ساعات زوالی بود؛ و برای فرستادن اطفال خود به مدرسه؛ و برای رفتن به ادارات؛ ساعت‌های منازل خود را نیز ظهر کوک نمودند. در صورتی که برای آنان از ساعت غروب کوک منافع بیشتری حاصل بود.

ساعت ظهر کوک را ساعت فرنگی کوک؛ و یا ساعت انگلیسی؛ و ساعت غروب کوک را ساعت شرعی می‌نامیدند.

نامهای زردشتی را به کار برده؛ و در ضمن گاهی از اوقات مطابق با ۷ محرم ۱۳۸۷ هجری قمری را مثلاً با آن ضمیمه نموده‌اند؛ و گاهی هم از این تطبیق رفع ید کرده؛ به مجرد تاریخ باستانی اکتفا نموده‌اند. باری این مرحله دوّم از تغییر بود که پنجاه سال تمام دوران خود را طیّ کرد؛ و پیوسته در صدد پیدا شدن زمینه مساعد برای اجرای طرح مسأله سوّم بودند؛ و آن که از جهت اهمیت بسیار از تغییر دو مرحله قبل، مهمتر بود؛ نسخ تاریخ هجری و تبدیل آن به تاریخ شاهنشاهی بود. یعنی نسخ خود رسول الله و به روی کار آمدن طاغوت و رسمیت حکام جائر در عقائد و سرنوشت قلوب ملّت.

مرحله سوم از خط استعمار: تبدیل سالهای

هجری به شاهنشاهی

گرچه مدتها بود که طاغوت بر ملت حاکم بود، ولی تا به حال اعلان نسخ حکومت رسول الله، و اعلان نسخ قرآن و اعلان نسخ شرف و فضیلت و وحی و نبوت و ولایت، و نسخ ایمان و عقیده نشده بود.

اینک با این تغییر، چهاراً علی رؤوس الاشهاد، اعلان عدم نیاز به دین و مذهب، و آئین محمدی؛ و بریدن زنجیر ظاهر را با باطن؛ و بیرون جستن از دامان معنویت و روحانیت رسول خدا و استغناء و عدم نیاز به احکام الهیه را نمودند.

ما در اینجا متن روزنامه اطلاعات مورّخه یکشنبه ۲۴ اسفندماه ۱۳۵۴ شماره ۱۴۹۵۹ را می آوریم و سپس به بحث مختصری در پیرامون آن خواهیم پرداخت:

متن درشت روزنامه:

امروز با تصویب یک قطعنامه تاریخی در جلسه مشترک مجلسین، تقویم و مبدأ تاریخ ایران تغییر کرد. نوروز آینده سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی

خواهد بود.

نخست وزیر هویدا: تقویم مذهبی کما کان

مورد استفاده است.

قطعنامه اجلاسیه مشترک مجلسین سنا و

شورای ملی به ریاست جعفر شریف امامی در کاخ

سنا.

ابتدا درود و سپاس خود را بر دودمان پهلوی

فرستاده از زحمات ۵۰ ساله آنان در راه اعتلاء

مملکت قدردانی می نماید؛

و انقلاب شاه و مردم را تنها عامل رهائی و آزادی
و استقلال میهن به شمار می آورد.

و اینک متن مورد نظر:

مجلسین با ایمانی قاطع به نظام شاهنشاهی،
که در طول بیش از ۲۵ قرن منشأ و مبنای قوام و دوم
قومیت و ملیت کشور ما بوده است؛ آغاز سلطنت
کوروش کبیر بنیان گزار شاهنشاهی ایران را به عنوان
سراغاز تقویم و مبدأ تاریخ ملی ایران به شمار
می آورد؛^۱ مجلسین با اعتقاد راسخ به اصول حزب

^۱ باید دانست که از صدر اسلام تا کنون همه مسلمانان جهان مبدأ تاریخ خود
را هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مکه مکرمه به مدینه طیبه
قرار داده اند؛ و این تصویبنامه ای که از مجلسین گذشت، اعلان به خروج از
صف مسلمین، و جدائی از آنان به عنوان عدم اعتناء به شأن رسول خدا بود.
مسعودی در کتاب «التنبیه و الإشراف» از ص ۱۹۵ تا ص ۲۴۰ آورده است
که مسلمانان از هجرت به بعد برای هر یک از سنوات به مناسبت واقعه
مهمی که در آن سنه واقع شده است آن سال را به آن نامیده اند و آن نام، علم
برای آن سال شده است. سال هجرت را سنة الهجرة گفتند. سال دوم را سنة
الامر، سال سوم را سنة التمهیص. سال چهارم را سنة الترفیه. سال پنجم را
سنة الاحزاب. سال ششم را سنة الاستئناس. سال هفتم را سنة الاستغلاب.
سال هشتم را سنة الفتح. سال نهم را سنة... و سال دهم را سنة حجة الوداع
و سال یازدهم را سنة الوفاة. و در ص ۲۵۲ گوید: در سنه ۱۷ یا ۱۸ عمر با
اصحاب رسول الله درباره تاریخ مشورت کرد که مبدأ تاریخ مسلمین چه
باشد؟ آراء و نظریه ها بسیار شد. حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
فرمودند: مبدأ روزی باشد که رسول الله هجرت کرد و زمین شرک را ترک
فرمود. همین سال را مبدأ گرفتند ولی تاریخ را از اول محرّم قرار دادند که
قبل از آمدن پیامبر به دو ماه و دوازده روز بود و دوست داشتند مبدأ تاریخ
از اول سال باشد.

رستاخیز ملت ایران، این قطعنامه را در جلسه
مشترک مورّخ بیست و چهارم اسفندماه یکهزار و
سیصد و پنجاه و چهار تصویب نمودند.

در این جلسه ابتدا رئیس مجلس و بعد

سناتور دکتر عیسی صدیق،

هلاکو رامبد، سناتور عماد تربتی، دکتر مصطفی
الموتی، سناتور شوکت ملک جهانبانی، خانم دکتر
مهین صنیع صحبت کردند؛ و آنگاه قطعنامه به اتفاق
آراء تصویب شد.

ابتدا شریف امامی طی نطق افتتاحیه خود از
زحمات شاه تجلیل کرده، و اظهار می‌دارد برای کمی
وقت، دو مجلس در هم ادغام شده؛ و از هر کدام سه
نفر نماینده صحبت می‌نمایند. (روز تولد رضا شاه).
قطعنامه توسط دکتر جواد سعید نائب رئیس
مجلس شورای ملی قرائت شد و آنگاه هویدا سخن
گفت.

سخنران اوّل دکتر صدیق بود که پس از
ستایش از زحمات رضا شاه، و شرح احوال ایران در
آن دوره، و هرج و مرج، اقدامات مهمّ او را به چند
مورد تقسیم می‌کند: اعزام دانشجو به خارج؛ تأسیس
دانشگاه تهران در فروردین ۱۳۱۰؛ تحصیل رایگان
در تمام کشور؛ تشکیل باشگاه و استخرهای شنا به
دست ولایتعهد؛ برگزاری هزاره فردوسی در ۱۳۱۳
و گشایش آرامگاه وی در طوس (در سال مذکور در
دانشگاههای درجه اوّل دنیا نیز فردوسی و خدمات

او به زبان و ملیت و تاریخ ایران مورد تجلیل واقع شد؛ و اقدام بسیار مهمّ که به نظر ممتنع می‌آمد، رفع حجاب از زنان بود در ۱۷ دیماه ۱۳۱۴؛ و اجتماع دانشمندان دنیا و تحقیق درباره فردوسی و مفاخر ایران ملّی.

و سپس در این مورد شرح می‌دهد و بعداً درباره زحمات و خدمات محمّد رضا شاه سخن گفته؛ و پس از آن درباره انقلاب سفید بحث کرده است.

و پس از دکتر صدیق، سناتور عماد تربتی سخنرانی کرد، و او نیز مانند صدیق مطالبی ایراد کرد.

و پس از او سناتور شوکت ملک جهانبانی سخنرانی کرد، و از سعی رضاشاه در مورد کشف حجاب سخن گفت.

و پس از او دکتر مصطفی الموتی در همین زمینه‌ها سخنرانی نمود.

و پس از او هلاکو رامبد، و پس از او نیز خانم
دکتر مهین صنیع در همین زمینه‌ها سخن گفتند.

و پس از تصویب قطعنامه، سناتور علامه
وحیدی سخنرانی کرد؛ و چون این سخنرانی بسیار
مزورانه و مکارانه و شامل تحریف و تبدیل معنوی
است؛ و استادانه با دلیل، حکام جور را تأیید کرده و
از زبان رسول الله آنها را ستوده است، و روایات و
اخباری که درباره امام و حاکم عادل وارد شده است
بر سلاطین جور و حکام فاسق و جائر تطبیق نموده
است، لذا ما عین گفتار او را می‌آوریم تا خوانندگان
خود به موارد شیطنت و تدلیس و تلبیس او پی ببرند؛
او سخنرانی خود را بدین گونه آغاز کرد:

«اجازه بفرمائید به مبانی دین مبین اسلام و به
موازین استنباط و اجتهاد، مختصری در عظمت
بنیانگذار شاهنشاهی ایران کورش کبیر و وجوب
اطاعت از پادشاهان را به استحضار برساند.

در علم اصول، مأخذ استنباط: کتاب و سنت
و اجماع و عقل است، کتاب یعنی قرآن مجید، کتاب
آسمانی و راهنمای جهانی که بر رسول اکرم، صلی
الله علیه و آله و سلم نازل شده است؛ و در این کتاب

مقدّس الهی آیات باهراتی مربوط به شخصیت و
خیرخواهی و بشر دوستی کورش کبیر به نام ذو
القرنین دیده می شود.

و یَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ

مِنْهُ ذِكْرًا و نام گذاری کورش کبیر به ذو القرنین از

لطائف معجزات قرآن مبین است؛ که پس از

پژوهشهای دقیق علمی معلوم شد که دو طرف کلاه

این شاهنشاه دو برآمدگی داشته؛ و به این مناسبت

قرآن کریم از این شهریار گرانقدر به نام ذو القرنین

یاد فرموده است»

سپس برای دفع اینکه مقصود از ذو القرنین

اسکندر است، می گوید:

«اسکندر مرد ظالم و سفاکی بوده است و

قرآن کریم هیچگاه مدح مرد ظالم را نمی کند».

و سپس می گوید:

«مفاد آیات دیگر هم نمایانگر پندار و رفتار

این شاهنشاه دادگستر است».

و می گوید:

«اکنون به ذکر عظمت پادشاه و اعتقاد به رژیم

سلطنت می پردازم: در خبر است که خدای جلیل به

ابراهیم خلیل خطاب فرمود: «ای ابراهیم! تو مظهر

آگاهی مائی و پادشاه مظهر شاهی ما.» و از این خبر

چنین استفاده می شود که مقام شامخ سلطنت همیشه

مورد عنایت خاص الهی بوده و هست.

اشاره به مضمون این خبر است که جلال الدین

مولوی می گوید که: - «پادشاهان مظهر شاهی حق» و

سنت رسول مکرم هم مؤید این خبر می باشد. سخنی

است مأثور و خبری است مشهور که نبی اکرم صلی الله

علیه و آله و سلم مکرر در مکرر در جمع صحابه بر

عظمت زمان ولادت خود اشاره می فرماید: **وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ** (در زمان پادشاه عادل متولد شده‌ام) که ضمناً پیغمبر گرامی با نهایت صراحت از شاهنشاه ایران انوشیروان تجلیل می فرماید.

اما حدیث دیگر که با کمال وضوح اطاعت از پادشاه را واجب می داند؛ و بهتر است قبلاً مرجع حدیث را ذکر نموده؛ و سپس به بیان آن پردازیم تا تصوّر نرود: گفته منظور مستند و ماثور نیست؛ مأخذ خبر کتاب معتبر و بزرگ دانشمند عالم اسلام شیخ صدوق می باشد؛ در کتاب

«أُمَالِي» است: لَا تُدِلُّوْا رِقَابَكُمْ بِتَرْكِ طَاعَةِ السُّلْطَانِ! تا اینکه می فرماید: وَ إِنِّ صَلَاحَكُمْ فِي صَلَاحِ سُلْطَانِكُمْ وَ إِنِّ السُّلْطَانَ بِمَنْزِلَةِ الْوَالِدِ الرَّحِيمِ؛ فَأَحِبُّوْا لَهُ مَا تُحِبُّوْنَ لِأَنْفُسِكُمْ وَ أَكْرَهُوْا لَهُ مَا تَكْرَهُوْنَ لِأَنْفُسِكُمْ. «خودتان را به سبب ترک اطاعت از پادشاه خوار و سرافکنده نکنید! صلاح شما در صلاح پادشاه است! پادشاه به منزله پدر مهربان است؛ پس دوست بدارید برای او آنچه را که برای خودتان دوست می دارید! و کراهت داشته باشید برای او آنچه را که برای خود کراهت دارید!»!

حدیث دیگری که آنهم در همین کتاب معتبر و ارزنده است: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: طَاعَةُ السُّلْطَانِ وَاجِبَةٌ، وَمَنْ تَرَكَ طَاعَةَ السُّلْطَانِ فَقَدْ تَرَكَ طَاعَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ دَخَلَ فِي نَهْيِهِ: «اطاعت از پادشاه واجب است؛ و کسی که مطیع پادشاه نباشد، مطیع خدای عز و جل نمی باشد؛ و از فرمان خدا سرپیچی کرده است.»

می بینیم در اینجا بدون هیچ ابهامی اطاعت از پادشاه را اطاعت از خدا می داند.

اما وجوب اطاعت از پادشاه به موجب

اجماع؛ چون ما اجماع را کاشف قول معصوم می‌دانیم؛ و سر سلسله معصومین، اطاعت از پادشاه را واجب فرموده؛ نظر به وحدت ملاک؛ از این لحاظ هم اطاعت از پادشاه واجب است.

بخصوص بر ما ایرانیان که در حقیقت به فرموده مولای متّقیان امیر مؤمنان، دارای ویژگیهای ایمان و خصائص روحانی هستیم؛ و از طرفی هم به شهادت تاریخ از لحاظ سنن ملّی هم فرمان شاه را فرمان خدا می‌دانیم؛ «چه فرمان یزدان چه فرمان شاه.»

و ناگفته نماند چون به موجب مفاد اخبار عدیده اطاعت از پادشاه مُسَلَّم الصدور از معصوم است، این را هم با توجّه به وحدت ملاک مانند اجماع مصطلح می‌دانیم.

اما دلیل عقلی دائر به لزوم اطاعت از پادشاه؛ بدیهی است سرپیچی از فرمان پادشاه عادل و دانا و توانا، موجب اختلال نظم و از هم گسیختگی

امور سیاسی و اجتماعی و علمی و اقتصادی و غیره می باشد.

لَوْ لَا السُّلْطَانُ لَأَكَلَ النَّاسُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا.

نمایندگان محترم! برای حسن ختام حدیث مشهوری که را که ناقل آن شیخ المحدثین حرّ عاملی است نقل می نمایم:

السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ، يَأْوِي إِلَيْهِ كُلُّ

مَظْلُومٍ، که سعدی گرانمایه این حدیث را به نظم ترجمه نموده؛ و آمیختگی سایه را با صاحب سایه افزوده است:

با دقت در این سخنرانی ملاحظه می شود که

چگونه علامه وحیدی^۱ خود مسخ شده و حقایق را

^۱ علامه وحیدی فرزند آقا شیخ أبو القاسم رئیس العلماء کرمانشاهی و از نوادگان مرحوم آیه الله آقا محمد باقر وحید بهبهانی است. خود از طلب و فضلاء نجف اشرف و از شاگردان اساتید مبرّزی همچون آقا ضیاء الدین عراقی است؛ گویند اجازت متعدّد اجتهاد از علماء دریافت نموده است؛ در سنه ۱۳۱۴ شمسی که به دستور رضا شاه مجالس میهمانی زن و مرد تشکیل می شد، او و خانمش در کرمانشاه جزء مدعوین بودند. میزبان منزل آقا سید اصغر شاه بود؛ و در حالی که رئیس نظمیّه و بسیاری از مدعوین با خانمهایشان بدون حجاب در این منزل حضور پیدا کردند؛ علامه وحیدی که از علماء به شمار می رفت و به لباس روحانیت و اهل علم ملبّس بود با

ما در اینجا به سخنان سایر گویندگان که سخنرانی کرده‌اند؛ و برداشتن حجاب و عفت زنان؛ و یا تجلیل از فردوسی افسانه ساز که او را سمبل ملیت و قومیت قلمداد کرده، و در مقابل اسلام، به اسم مقابله با عرب، سر دست بلند کرده؛ و در زیر مجسمه او جمع شده و سینه می‌زنند؛ و نظیر این گفتارها کاری نداریم؛ زیرا که این گویندگان؛ افراد معلوم الحالی هستند که از دوران طفولیت در همین مدارس استعماری درس خوانده؛ و در نزد همین

خانمش وارد شد و و یک قصیده طولانی در ذمّ حجاب که خود سروده بود و مطلع آن اینست: «به شرع احمد مرسل حجاب لازم نیست» خودش قرائت کرد. و پس از آن شرحی در مدح پهلوی بیان کرد. و از آن پس به تهران آمد و عمامه و قبا و عبارا برداشت و فُکل و کراوات و زُنار بست و ریش تراشید؛ و تا آخر عمر در کمک و مساعدت به خاندان پهلوی دریغ نکرد؛ و از آخوندهای درباری شد و سالها سناتور و وکیل بود تا بالاخره نتیجه و خامت اعمال او را در گرفت و صاعقه الهی بر سرش فرود آمد. وَ لَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّنْ دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (آیه ۳۱ از سوره رعد: ۱۳) وحیدی در مدت پنجاه سال حکومت جابرانه خوش رقصی‌های بسیار کرد؛ و دین و مذهب و شرف را به دنیا فروخت؛ و از زمره گدایان و خوشه چینان سفره خونین حکام جور درآمد تا بالاخره حسرت زده در مقابل تیر غیب الهی قرار گرفت. خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ یکباره سرازیر دوزخ شد و با موالیان خود محشور شد؛ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ اِنَّ سِزَايَ دُنْيَوِيٍّ اَسْتَبِيْنُ تَا جَزَايَ اٰخِرَوِيٍّ چَه اَبَشَد (وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ اِلَّا الْمَوْتُ لَكَفَىٰ، كَيْفَ وَ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ اَعْظَمُ وَ اَدَهٰی).

استادانی که روی خطّ مشیِ تعیین شده از خارج
برای تضعیف اسلام، ملیت و قومیت باستانی و
ایرانی زردشتی را به رخ می‌کشند؛

تعلیم دیده‌اند. فلهدا از شنیدن این سخنان مکرّره و مکرّره از اینها هیچ ترتیب اثری نمی‌دهیم.

زیرا مَمَشی و مسیر و مبدأ و منتهی و غایت و هدف اینان جز همین قبیل سخنان تو خالی و بی مغز چیزی نیست؛ اینان چه بسا کسانی هستند که در خارج تعلیم و تربیت یافته؛ و از زبان و اندیشه همان استادان خارجی که برای رقاء و پیشرفت کشورهای شرقی دایه از مادر مهربان‌تر هستند، مطالبی را شنیده و آموخته و به جان و دل پذیرفته و نوکر حلقه به گوش اُجانب و استعمار کافر بوده و هستند، فلهدا اگر پهلوی و خاندان او را - که به شهادت تاریخ، دست استعمار اُجنبی پنجاه سال با چماق و سر نیزه و تبعید و حبس و شکنجه و قتل و اسارت، بر این ملّت مسلمان تحمیل کرد - یگانه شاهنشاه عادل ملّت پرور دادگستر بدانند هیچ در شگفت نخواهیم بود.

ولی تعجّب ما از امثال وحیدی است که چگونه با وجود سرمایه‌های علمی برای خوشایند شاه جائری که خودشان از ظلمها و ستمهای او بهتر از ما خبر دارند؛ و در مجالس و محافل خصوصی از

آن بازگو می‌کنند؛ برای جیفه و مردار دنیا، شرف و
فضیلت خود را می‌فروشند، و برای دراز کردن دست
بر سر سفره فرومایه آنان اینطور تملّق و

چاپلوسی می‌کنند. و برای ریاست چند روزه و بهره‌برداری از حُطام کاسِدِ این افراد بی‌مایه، دین و مذهب و قرآن و رسول الله و اخبار و آیات را وجه المصالحه قرار می‌دهند؛ و همه را به ثمن بَخَس می‌فروشند؟

آخر هر عاقل و دانشمندی که به مبانی اصول و فقه اسلام آشنائی داشته باشد با ملاحظه این سخنرانی این مرد، به خوبی در می‌یابد که جز تزویر و خدعه و مکر و فریب‌چیزی به کار نبرده؛ و جز تحریف و تصحیف تحویل نداده است.

قرآنی که از طرف حضرت باری برای تحکیم عدل و توحید آمده، کجا اطاعت از حاکم را لازم می‌شمرد؟ پیامبری که برای برقراری توحید و عدل و مبارزه با شرک و ظلم بیست و سه سال خون‌جگر خورد؛ و در مدت هجرت ده سال در مدینه، خود در مُقَدِّم‌ترین نقطه از صفّ مجاهدین در قبال دشمن قرار می‌گرفت؛ و به طور متوسط هر دو ماهی که در مدینه بود یک غزوه صورت می‌گرفت؛ و خود در آن شرکت می‌فرمود؛ کجا خود امر به اطاعت پادشاه

می‌کند و پیروی از او را بدون چون و چرا لازم
می‌شمارد؟

این روایاتی که ایشان نقل کرده با وجود
ضعف و ارسال در سند آنها هیچگاه دلالت بر پیروی
حاکم جائز

ندارند. مراد از سلطان، سلطان عادل، و امام بحق و یا فقیه جامع الشرائط منصوب از قبل امام است.

حرمت پیروی از سلطان جائز، و تبعیت از حاکم فاسق و گناهکار، به مقتضای حدیث متفق علیه بین شیعه و سنی: لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ (برای هیچ مخلوقی در معصیت امر خدا، اطاعتی نیست) دیگر اطلاق یا عموم برای مطلقات و جوب اطاعت سلطان بنا بر فرض صحّت سند آنها باقی نمی‌گذارد. در قرآن کریم و جوب اطاعت را منحصرأً به رسول الله، و اولی الامر که مراد ائمه دین و پیشوایان حقّه سید المرسلین معین فرموده؛ و فقط و فقط انبیاء عظام که از طرف حضرت پروردگار مبعوث می‌شدند، طبق آیات قرآن، و جوب اطاعت داشته؛ و خودشان به لزوم پیروی مردم از آنها امر می‌کرده‌اند.

قرآن که سراسر از پادشاهان جائز جهان همچون فرعون و نمرود و هامان و دست اندرکارانشان تنقید می‌کند؛ و امت‌ها را به پیروی از پیامبران، به شورش در مقابل آنان بر می‌انگیزد؛ کجا

خود بدون قید و شرط اطاعت أمثال آنها را لازم

می‌شمرد؟

خیانت آقای وحیدی در نقل این اخبار، اولاً:

آنها را به صورت خبرهای صحیح السَّند و مشهور و

معروف جلوه دادن

است، که البته چنین نیست و در هیچیک از مجامع شیعه و یا اهل تسنن با سند صحیح یافت نمی‌شود؛ و ثانیاً: بیان مطلق کردن و از ذکر قید و مقید و خاص و مخصّص صرف نظر نمودن است؛ و این خیانتی عظیم است.

در اینکه مراد از ذو القرنین کورش بوده است؛ اشکال و ایراد بسیار است؛ و بر فرض صحّت این معنی؛ فقط قرآن خصال ذو القرنین را ستوده است؛ امّا کجا از لزوم پیروی و متابعت او به عنوان پادشاه، ذکر به میان آورده است؟ ایشان نشان دهند.

و عجیب اینست که خود ایشان در مقام استدلال که نمی‌توان ذو القرنین، اسکندر باشد، می‌گویند چون او مرد ظالم بوده است؛ و قرآن از او تعریف و تمجید نمی‌کند؛ آنگاه چگونه خودشان از بیان قرآن و از لسان اخبار، این بیانات را در لزوم پیروی از شاه و شاهنشاه و خاندان پهلوی دارند؟ گویا همه آنها مردم معصوم و طاهر و مطهّر و همچون فرشتگان سماوی بوده؛ و آیه تطهیر درباره آنان نازل شده است.

آنچه را که به رسول خدا نسبت می دهند از اینکه

فرموده است: **وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ** حدیثی

است ساختگی و مجعول؛ و در هیچیک از مجامع شیعه

و سنّی دیده نشده است. انوشیروان مرد ظالمی بوده

است و پیامبر از

او تعریف نمی‌کند. اینکه ایشان گفته‌اند: «سخنی است مأثور و خبری است مشهور که رسول خدا مکرّر در مکرّر در جمع صحابه به عظمت زمان ولادت خود به جهت انوشیروان اشاره می‌فرماید» دروغ محض است.

شهرت این خبر از کجاست؟ و در کدام کتاب حدیث و یا فقه و یا رجال شهرت دارد؟ و یک بار هم در میان جمع صحابه نفرموده‌اند؛ تا چه رسد به مکرّر در مکرّر.

گفتار فردوسی: «چه فرمان یزدان چه فرمان شاه» بر اساس مذهب زردشتیان است که شاه را نماینده خدا می‌دانند، به اسلام چه مربوط؟ و اسلام خود یزدان را که در مقابل اهرمن است، ردّ می‌کند؛ و اعتقاد به او را شرک و ثنویت می‌داند؛ تا چه رسد به سایه یزدان و نماینده او.

فردوسی در مقابل این غلط کاریهایی که نموده است؛ و این خلط و خبطهایی که آورده؛ در موقف عرصات قیامت در پیشگاه عدل پروردگار وقوف دارد؛ و باید از عهده برآید. این اشعاری که

حقایق را کنار می‌زند؛ و اطاعت از سلطان و شاه و حاکم را هر چه باشد و هر که باشد به مردم تحمیل می‌کند.

وَحِيدِي جَمَلَه وَ اِنَّ صَلاَحَكُم فِى صَلاَحِ

سُلْطَانِكُمْ رَا دَرَسْت عَكْس مَعْنَى كَرْدَه اَسْت. زِيْرَا

مَعْنَاى اَيْن جَمَلَه اَيْنَسْت

که: «شما هنگامی صالح و پسندیده خواهید بود که سلطان شما صالح و خوب باشد.»

ایشان اینطور معنی کرده‌اند که: «صالح شما در صلاح‌دید پادشاه است»؛ یعنی شما وقتی صالح خواهید بود که طبق نظریه و آنچه را که پادشاه برای شما صالح بداند عمل کنید! و این خیانت در ترجمه است.

دیگر آنکه ایشان برای اقامه ادله اربعه اصطلاحیه اصولیه چون خواستند از اجماع که یکی از ادله اربعه است استفاده کنند، و ابدأً اجماعی در دست نبوده است؛ گفته‌اند که چون ملاک حجیت اجماع قول معصوم است؛ و از جهت کاشفیت قول معصوم حجّت است؛ لذا چون قول معصوم در مسأله هست، پس ملاک اجماع وجود دارد؛ بنا به وحدت ملاک اجماع و خبر صادره از معصوم.

اهل علم و واردان به فنّ اصول می‌دانند که این اجماع نیست، اجماع در مقابل سنت که مراد روایات صادره از معصوم است، عبارت است از: اتفاق همه مسلمین به طوری که کاشف از قول

معصوم باشد. ایشان برای اینکه دلیل‌های خود را زیاد کنند، یک تزویری در معنای اجماع نموده، و به عبارت دیگر خواسته‌اند در مسأله اصولی هم خیانتی کرده باشند؛ تا آنکه خدمت تمام باشد؛ و ادله اربعه همگی قائم و استوار.

و اما دلیلی عقلی، عقل به خلاف آنچه را که گفته‌اند حکم می‌کند. عقل حکم می‌کند که انسان نباید هیچگاه تابع باطل و فاسد شود؛ و نباید از سلطان جائر و حاکم ستم پیشه اطاعت کند. بلکه باید پیوسته خود را از زیر حکومت او برهاند. و از سلطان عادل، واقع بین، از خود گذشته، و صمیم و دلسوز به امت، و متحقق به حقیقت و واقع الامر، که سیرش از رذائل اخلاقی و دنیا دوستی و شهرت طلبی و استکبار و خودمنشی و خود محوری آزاد است، پیروی کند.

باری ما در اینجا سخن را در تفسیر کلام ایشان توسعه دادیم، تا مردم بدانند در هر زمانی حکام جائر برای عوام فریبی، نظیر چنین افرادی را در دستگاه خود داشته‌اند و آنها را می‌پروریده‌اند، تا برای عوام الناس مَهر سکوتی باشد.

آن وقت نباید تعجب کرد که چگونه أمثال أبو هریره‌ها، و أبو درداها، و کعب أخبارها، و سمره بن جندب‌ها و غیرهم، با آنکه مدت‌ها از اصحاب رسول خدا بوده‌اند، چگونه از حاشیه نشینان سفره رنگین

معاویه شدند؛ و هزاران حدیث در فضیلت شیخین و
خاندان بنی امیه و عثمان و معاویه، و در تعیب و
قدح أمير المؤمنين عليه السلام جعل کردند؛ و برای
مردم بر فراز منبر از زبان رسول خدا

می خواندند.

تاریخ جز تکرار حوادث واقعه چیزی نیست؛
و اگر ما بخواهیم وضع دربار معاویه را تماشا کنیم،
به همین مجلسین سنا و شورای ملی و سناتورها و
وکلای شورا نظر کنیم؛ این آینه کاملاً حکایت از آن
چهره می‌کند.

معاویه فرستاد نزد سَمْرَةَ بن جُنْدُب و پیام داد:
یکصد هزار درهم می‌دهم تا برای مردم روایت کنی که
آیه قرآن: **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ
اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ** «بعضی از مردم هستند که به
جهت به دست آوردن رضای خدا، جان خود را
می‌دهند و به خدا می‌فروشند، و خداوند به بندگان
خود مهربان است» درباره ابن ملجم مرادی که
شقی‌ترین کسی از قبیله مراد بوده است، نازل شده
است. و آیه: **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ*
وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ
وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ*** و **إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ**

^۱ آیه ۲۰۷، از سوره ۲: بقره.

أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهَادُ^۱

«و بعضی از مردمان هستند که سخنان آنها بسیار زیبنده و فریبنده و برای زندگی دنیا خوشایند و نیکوست؛ و چون سخن گویند خدا را بر صدق مدّعی باطنی و دل خود گواه می‌گیرند؛ در حالی که دشمن‌ترین و سرسخت‌ترین دشمنان به اسلام و قرآنند. و چون پشت کنند؛ از نزد تو بروند؛ آنچه در توان دارند برای فساد در روی زمین؛ و از ریشه برانداختن نسل مردم؛ و خراب کردن منافع و زراعت و درختان به کار برند؛ و خداوند فساد را دوست ندارد؛ و چون به آنها گفته شود: از خدا پرهیز! چنان مقام شخصیت طلبی و عزّت او را به گناه درگیرد؛ و باد غرور در سر بدواند؛ که هیچ جایگاهی جز جهنّم و آن محلّ پست و سوزاننده برای آنان بهتر نباشد.»

درباره علیّ بن ابی طالب نازل شده است.

سَمْرَةُ بْنُ جُنْدَبٍ قَبُولَ نَكَرَد، معاویه دویست

هزار درهم داد؛ سَمْرَةُ قَبُولَ نَكَرَد؛ معاویه چهارصد

^۱ آیات ۲۰۴ تا ۲۰۶، از سوره ۲: بقره.

هزار درهم داد، سَمْرَه قبول کرد.^۱

باری این تغییر تاریخ همان نهایت مرحله سوّم از مراحل بود که دست استعمار عملی کرد، و بدون هیچگونه اطلاع قبلی مردم، و با فوریتی هر چه تمامتر، به طوری که دو مجلس را در هم إدغام نمودند؛ تا در فاصله بین دو مجلس که طبعاً موجب اطلاع مردم می‌شود شورشی بر پا نکنند؛ و قیام و اقدامی در منع این قطعنامه صورت نگیرد، اقدام به این عمل نمودند.

^۱ «الغدیر» ج ۲، صد ۱۰۱، از «تاریخ طبری» ج ۵، ص ۲۲۹، و «کامل بن اثیر» ج ۳، ص ۱۱۷، و «شرح ابی ابی الحدید» ج ۲، ص ۲۴.

در این جلسه به خوبی پیدا بود که با تغییر این تاریخ، فاتحه اسلام را خواندند، و از نقطه نظر سیاست همان ملی گرائی و قوم پرستی و زردشتی گری را برای ملت محروم و مظلوم ایران به ارمغان آوردند.

هوشنگ نهاوندی رئیس دانشگاه در این جلسه گفت:

«تعیین مبدأ جدید برای تاریخ ایران، اساسی ترین قدم برای رسمیت دادن بر قومیت کهنسال ایرانی است.

تقویم جدید یک تقویم صد در صد ایرانی و ملی و بازگوینده تحوّل اصیل تاریخ پر افتخار ماست.»

فرهنگ مهر رئیس دانشگاه پهلوی شیراز در این جلسه گفت:

«ایران به صورت یک واحد مستقل؛ و ملت ایران به صورت یک گروه متشکّل، با کورش و سلسله هخامنشی به وجود آمد.»

امیر عباس هویدا نخست وزیر بعد از تصویب در این جلسه سخنانی گفت. از جمله:

«ما در این لحظات از قرن بیست و ششم تاریخ شاهنشاهی سخن می‌گوئیم. بدیهی است که تقویم هجری قمری که تاریخ مذهبی ماست، بجای خود محفوظ خواهد ماند... ولی تصمیم امروز شما در واقع تجلی این واقعیت تاریخی است که در تمام این دوران طولانی، یک ایران و یک نظام شاهنشاهی وجود داشته و دارد؛ و این دو آنچنان به یکدیگر پیوسته‌اند که یک مفهوم دارند.»

در فردای آن روز، یعنی در روز دوشنبه ۲۵ اسفند ماه ۱۳۵۴ شمسی روزنامه اطلاعات در سرمقاله خود، در ضمن

مقاله‌ای می‌نویسد:

«اکنون با طرحی که در جلسه مشترک مجلسین از تصویب گذشت، این تقویم ملی (که منظور فروردین و اردیبهشت، ولیکن بر اساس تاریخ هجرت رسول الله است) یک مبنای دقیق‌تری پیدا می‌کند که آغاز شاهنشاهی ایران؛ یعنی جلوس کوروش بزرگ بر اورنگ سلطنت ایران است. تقویم ملی ما که از نخستین روز فروردین شروع می‌شود؛ و ماههای دوازده‌گانه آن همه ایرانی و دارای نامهای باستانی ایران است؛ ظاهراً این نقص را داشت که شامل سالهای تاریخ ایران در دوره قبل از اسلام واقع نمی‌شد ...

و تا آنکه گوید:

«برای کشوری که تاریخ مدوّن و منظم دارد؛ و اساس شاهنشاهی آن از جلوس کوروش بزرگ تا به امروز مستمراً دوام یافته است؛ این چنین وضعی چندان منطقی نبود. برای اینکه هیچکدام از حوادث تاریخی منجمله حمله عرب تداوم تاریخ و استمرار شاهنشاهی ایران را بر هم نزده است.

و ما در حالیکه آئین مقدّس اسلام را

پذیرفته‌ایم و بدان مفاخرت می‌کنیم؛ تاریخ و تمدن خودمان را نیز داشته و داریم؛ تقویم مذهبی ما که مانند همه کشورهای اسلامی از ماه محرّم آغاز و به ماه ذیحجه ختم می‌شود، جای خود را دارد؛ تقویم ملی ما که از فروردین ماه شروع و به اسفند ختم می‌شود جای خود را.

آن تقویم هجری است؛ و این تقویم شاهنشاهی؛ که یکی نماینده مذهب ماست، و دیگری نماینده قومیت ما.»

باری از ملاحظه این این عبارات و این سخنان به خوبی پیداست که منظور از تغییر تاریخ، جدا کردن مذهب از ملیت و قومیت است؛ و تفکیک مذهب از سیاست و امور اجتماعی؛ و رسمی کردن شعائر ملی و آداب و سنن

جاهلی؛ و به انزوا در آوردن آئین حقّ و سنّت
محمّدی، و اصالت و شرف مردمی که در فطرت آنها
به ودیعت نهاده شده؛ و دین و مذهب آن را تأیید و
تحکیم می کند.

و بطوری که سابقاً اشاره کردیم؛ آنها
می گویند:

«ما به تاریخ هجری قمری کاری نداریم؛ آن
به جای خود محفوظ است. ولی تاریخ رسمی
مملکتی باید شمسی و فروردینی و شاهنشاهی
باشد.»

یعنی آنچه به درد کشور می خورد، فروردین
ماه و افتخار به تخت سلطنت کورش و اورنگ
پادشاهان هخامنشی است. این است که مردم را از
دین می بُرد و رابطه آنها را با مذهب و دفاع از وطن
و ناموس و جان و مال از دست اجانب، قطع می کند،
و این به درد استعمار می خورد.

تاریخ هجری قمری که فلان پیرزن در لای
مفاتیح الجنان خود گذارده؛ و یا فلان پیرمرد آداب و
اعمال لیلة الرغائب را از او آن مشخص می کند؛ چه
ضرری به استعمار و نقشه های شوم و سهم آگین آنها

می‌زند؟

می‌گویند:

«مبدأ تاریخ را اگر هجرت رسول الله قرار
دهیم، این موجب نقصان و شکست تاریخ ماست،
ولی اگر بر اریکه سلطنت قرار گرفتن کورش
بگیریم، موجب سربلندی و سرافرازی.»

أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ^۱

«اف بر شما باد بر این افکار پوسیده و اوهام واهیه، که در مقابل عبودیت پروردگار، اتخاذ نموده؛ و آن را آئین خود دانسته‌اید.»

تمام ملت‌های عالم، افتخار و شرف خود را به انتساب به پیامبرانشان می‌دانند. مسیحیان عالم تاریخ خود را میلاد مسیح می‌گیرند. زردشتیان و یهودیان همگی بر این اساس گاهنامه و سالنامه دارند.

پیامبر اسلام برای شما ننگ بود، که از انتساب خود به او خودداری می‌کنید؟!!

شما که در نوکری استعمار، دست همه کشورهای استعماری را عقب زده‌اید! آنها تاریخ خود را از هجری به مسیحی برگرداندند. آخر مسیح هم یک پیغمبر عالیقدر بود، شما آن را هم نپذیرفتید! و یکباره دست از همه انبیاء شسته، و به دامان کورش و سیروس متوسل شدید! أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَسِيرُونَ عَلَى مَنَهَجِ الشَّيْطَانِ.

^۱ آیه ۶۷، از سوره ۲۱: انبیاء.

انقراض خاندان پهلوی، در اثر اعلان نسخ

تاریخ محمدی

اینجاست که دیگر غیرت خدا به جوش می آید؛

و مقام عزّت او تحمّل این گونه تعدّی‌ها را نمی‌کند و

بعد از طّیّ سه مرحله: اوّل تبدیل هجری قمری به

هجری شمسی؛ دوّم تبدیل هجری شمسی به هجری

باستانی؛ سوّم تبدیل هجری باستانی

به شاهنشاهی باستانی؛ نتیجه نکبت اعمال و سزای تعدیات و تجاوزات آنها را در می‌گیرد؛ و چنان خانه و کاخ بر سر آنان خراب می‌شود، و اثر به خبر تبدیل می‌شود **فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَّمْ تَغْنِ بِالْأَمْسِ**^۱ «آنها را درو کردیم، و چنان از بیخ و بن برانداختیم که گویا اصلاً در دیروز در این مکانها اقامت و مسکن نداشتند.»

فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةٌ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.^۲

«در اثر سزای اعمالی که انجام دادند، صاعقه عذاب خداوندی که خوار و ذلیل کننده بود، آنها را گرفت.»

اصل هفدهم از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

بر اثر آنچه ما در اینجا آوردیم، انتظار می‌رفت که پس از فرو ریختن کاخ ظلم و استبداد، و حرکت سیل خروشان ملت مسلمان که هزار و چهارصد سال از پستان مادرانی که آنها را با نام محمد شیر داده‌اند؛

^۱ آیه ۲۴، از سوره ۱۰: یونس.

^۲ آیه ۱۷، از سوره ۴۱: فصلت.

و سپرده شدن اختیار ملت به خود ملت در مجلس
خبرگانی که تشکیل شد، تاریخ را فقط هجری قمری
اعلام کنند، ولی چنین نکردند، و اصل هفدهم از
قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بدین صورت
تدوین شد:

«مبدأ تاریخ رسمی کشور هجرت پیامبر

اسلام (صلی الله علیه و آله

و سلّم) است؛ و تاریخ هجری شمسی و هجری قمری هر دو معتبر است؛ امّا مبنای کار ادارات دولتی هجری شمسی است. تعطیل رسمی هفتگی روز جمعه است.»

در اینجا می‌بینیم اصلاحی که به عمل آمده فقط طرح مسأله سوّم است یعنی از شاهنشاهی به هجری برگشت. ولی باز هم سالهای شمسی به رسمیت باقی است؛ و ماههای زردشتی باستانی همچون خرداد و بهمن نیز تغییر نکرده است.

و در این سه اشکال است:

اوّلاً معتبر دانستن تاریخ شمسی و قمری هر دو

چه معنی دارد؟ جائی که قرآن کریم، تاریخ را منحصرأ به شهور قمریه منحصر می‌کند، و سنّت پیامبر اکرم، و منهاج پیشوایان دین إجماعاً و اتّفاقاً نیز به ماههای قمری اقتصار کرده‌اند؛ اعتبار دادن و عمل نمودن طبق تاریخ ماهها و سالهای شمسی، منضمّاً به ماههای قمری صحیح نیست.

و ثانیاً مبنای کارهای دولتی چرا خصوص

تاریخ شمسی است که در آن دو مرحله از اشکال باقی

است؟ اگر مذهب از سیاست انفکاک ندارد، حتماً باید
مبنای کارهای دوائر دولتی بر شهور قمریه باشد؛ این
تفکیک از کجا پیدا شده است؟

و ثالثاً مبنای کارهای دولتی را تاریخ شمسی
قرار دادن، عبارة أخرای رسمیت دادن ماهها و سالهای

شمسی

است. چون رسمیت معنائی ندارد جز آنکه در مورد عمل، باید آن را مورد استفاده قرار داد. و علیهذا دوائر دولتی تاریخ شمسی را به رسمیت می‌شناسند، نه قمری را؛ و در میان خود با آن معامله می‌کنند، نه با قمری؛ و این عین محذور است یعنی تاریخ قمری اسلام منسوخ شده است؛ و به جای آن تاریخ دیگری نشسته است؛ گرچه از جهت تیمّن و تبرّک، مبداء آن، هجرت است.

یادبودها، و سالگردها بر اساس تاریخ هجری

قمری

و این گفتار با طرح تغییر سوّم که در مجلسین گذشت چه تفاوتی دارد؟ آنها هم می‌گفتند:

تاریخ قمری هجری به جای خود محفوظ؛ و برای انجام امور مذهب مورد استفاده است؛ و تاریخ باستانی شاهنشاهی برای رسمیت کشور و ادارات و دید و بازدیدهای رسمی دولتی؛ و نشست‌ها و سمینارها؛ و کنفرانسها؛ و جشن‌ها؛ و سالروزها؛ و معاهده‌ها و غیر ذلک.»

اینها هم امروز در امور رسمی به تاریخ قمری اعتنائی ندارند. سالروز انقلاب؛ و شهادت‌ها؛ و

جشن‌ها؛ و غیرها را به تاریخ شمسی می‌گیرند. مثلاً شهادت مرحوم آقا شیخ مرتضی مطهری را ۱۲ اردیبهشت می‌گیرند، با آنکه آن مرحوم در روز ۵ جمادی الثانیة به شهادت رسید.^۱ و شهادت مرحوم دستغیب و مرحوم صدوقی و مرحوم قاضی و مرحوم

اشرفی و مرحوم مفتّح را که به عنوان روز فیضیه و دانشگاه، و روز وصل طلاب با دانشجویان قرار داده‌اند؛ و غیر ذلک همه را بر اساس تاریخ شمسی فروردینی می‌گیرند.

رحلت علامه آیه الله طباطبائی را که در روز ۱۸ محرّم واقع شد^۲ را در روز ۲۴ آبان می‌گیرند در حالی که روح آن مرحوم از این سالگردها منزجر است؛ و او متحقّق به حقّ و امضای شهور و سالهای قمری است.

از اینها گذشته این شهادتها و جشن‌ها و

^۱ مرحوم مطهری در پنجم جمادی الثانیة سنه ۱۳۹۹ به شهادت رسید. مطابق ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۸.

^۲ رحلت ایشان در صبح یکشنبه هجدهم محرّم الحرام یکهزار و چهارصد و دو هجریّه قمریه سه ساعت به ظهر مانده واقع شد و برای اطلاع اخبار و ابرار از سایر شهرستانها مراسم تشییع و تدفین به روز بعد موکول شد.

یادبودها چون بر اساس نهضت دینی و اسلامی صورت گرفته است، برای برقراری و پایداری آن در خاطرات نسل فعلی و آینده، مناسب تر است که با ماههای قمری یاد آوری شود. شهادت عالم مظلوم غریب مجاهد سید حسن مدرس رضوان الله علیه در بندگاه کاشمَر که در ماه رمضان، و در حال روزه هنگام غروب آفتاب و نماز صورت گرفت اگر در ۲۷ ماه رمضان یاد آوری شود و سالروزش گرفته شود، بهتر است یا در ۱۰ آذرماه؟*^۱ به آویخته شدن شهید راه عدل مرحوم شیخ

فضل الله نوری در روز میلاد امیر المؤمنین علیه السلام در ۱۳ رجب^۲ بهتر است یا در فلان ماه شمسی مثلاً؟

قیام مردم پس از دهه محرم که ده روز تمام عزاداری کرده، و در مجالس و محافل با خطبه‌ها و سخنرانیها؛ و یاد عظمت سید الشهداء علیه السلام که

^۱ مرحوم مدرس در بیست و هفتم ماه رمضان، سنه ۱۳۵۶ به شهادت رسید. مطابق ۱۰ آذرماه ۱۳۱۶.

^۲ شهادت مرحوم شیخ فضل الله نوری در ۱۳ رجب سنه ۱۳۲۷ در میدان سپه تهران واقع شد.

منتهی به خطابه تاریخی رهبر انقلاب در عصر روز
عاشورا در مدرسه فیضیه شد، و بالاخره موجب
بازداشت بسیاری از علماء و فضلاء در تهران و
سایر شهرستانها؛ و آوردن ایشان به تهران به قصد
اعدام؛ و قیام ملت مسلمان در تهران و قم؛ در روز
دوازدهم محرّم بهتر است یا در پانزدهم خرداد؟

قیام مردم تهران در شب اوّل و روز اوّل محرّم
که کفن پوشیده و به یاد سید الشهداء علیه السّلام
بانک الله اکبر سر دادند و رژیم سفاکانه، این قیام را
به خون نشاند در اوّل محرّم بهتر است یا در ۵
مهرماه؟

باری طبق مدارک شرعی و براساس تجربه
تاریخی، ماههای قمری، ملاک گاه شماری امت
اسلام است؛ نه غیر آن.

امروزه در سمینارها و نشست‌هایی که در بین

ممالک

اسلامی صورت می گیرد، و ایرانیان این ایراد را به آنان دارند که چرا سالهای شما مسیحی است؟ اگر آنها بگویند چه تاریخی را قرار دهیم، که با هم مشترک باشیم؟ جز هجری قمری مگر چیزی هست؟ آنها هم به ما این ایراد را دارند که نه سالهای شمسی، اسلامی است؛ و نه فروردین ماه و بهمن ماه. پس همه با هم باید بر اساس و اصل صحیح قرآنی خود را اصلاح کنیم؛ تا در اولین چیزی که شرط وحدت مسلمانان است؛ با یکدیگر تشریک مساعی نموده و سهیم باشیم.

باز هم می گوئیم چگونه سالگرد رحلت امیر المؤمنین علیه السلام را به شمسی قرار دادن صحیح نیست؛ و اِلَّا یک روز در شوّال و یک روز در ربیع الاول واقع می شود؟ و چگونه عاشورا را شمسی قرار دادن صحیح نیست؛ و اِلَّا یک روز در رجب و یک روز در شوّال واقع می شود؟ و چگونه نیمه شعبان میلاد امام زمان علیه السلام را شمسی قرار دادن صحیح نیست؛ و اِلَّا یک روز در محرّم و یک روز در صفر واقع می شود؟ و به طور کلی در تمام سال دوران می کند؛ همینطور سایر امور از سالگردها و

غیرها صحیح نیست^۱.

و این همان نسی است که قرآن ما را از آن نهی کرده؛ و در سنت پیامبر در خطبه حجّة الوداع به شدّت ما را تحذیر نموده‌اند. زیرا که سالهای شمسی عقب‌تر از سالهای قمری است؛ و اگر بنا شود گاهنامه را بر اساس تاریخ شمسی قرار دهیم، هر سال یازده روز در اوقات سال قبل تأخیر انداخته‌ایم؛

^۱ درباره عید غدیر در «فروع کافی» طبع مطبوعه حیدری ج ۴، ص ۱۴۹، محمد بن یعقوب کلینی از سهل بن زیاد، از عبد الرحمن بن سالم، از پدرش روایت کرده است که او گفت: از حضرت جعفر بن محمد علیهما السّلام پرسیدم: آیا برای مسلمانان غیر از جمعه و عید اضحی و عید فطر، عیدی است؟ فرمود: آری! عیدی هست که از جهت احترام از آنها اعظم است! گفتم: فدایت شوم! آن کدام عید است! فرمود: روزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در آن روز امیر المؤمنین علیه السّلام را نصب نمود و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهُ مَوْلَاهُ. من گفتم: آن چه روزی است؟ فرمود: وَ مَا تَصْنَعُ بِالْيَوْمِ؟ إِنَّ السَّنَةَ تَدُورُ؛ وَ لَكِنَّهُ يَوْمٌ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ تا آخر روایات که اعمال روز عید را از ذکر خدا و روزه و عبادت و ذکر محمد و آل محمد، بیان می‌کند. باری چون سائل می‌خواهد روز غدیر را به حسب فصول و ماههای شمسی بداند، حضرت او را منع می‌کنند و می‌گویند: مناط و میزان تعیین روزها و اعیاد و غیرها با شهور قمریه است نه شمسیه. و عید غدیر روز هجدهم ذی حجّه است. ولیکن بر حسب شهور شمسیه روز مشخصی نیست. زیرا پیوسته روزها در سال می‌گردد و هر روز ماه قمری در یک روز خاص از ماه شمسی قرار در یک روز خاص از ماه شمسی قرار نمی‌گیرد بلکه پیوسته دور می‌زند و گردش می‌کند. مثلاً یک روز عید غدیر در بهار و برج حمل است و یک روز مثلاً در تابستان و برج سرطان و یک روز در پائیز و برج قوس و هکذا. و چون مدار امور شرعیّه و حساب با شهور قمریه است؛ دانستن و تطبیق آن با شهور شمسیه، فائده‌ای ندارد. و لهذا به سائل گفتند: وَ مَا تَصْنَعُ بِالْيَوْمِ؟ ان السّنة تدور و لکنه يوم ثمانية عشر من ذی الحجّة

پس برای عدم ابتلاء به نسی و برقراری هر فعل در
موضع و زمان مختصّ به خود هیچ چاره‌ای از اتّخاذ
شهور قمریه نداریم.

چون در خطبه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ
سَلَّمَ در مَنَى، موضوع نَسِيءِ ذَكَرْ شُد، و ما ناچار از
شرح و تفسیر آن بودیم، سخن در کیفیت نَسِيءِ ما را به
بحث کامل و شاملی در پیرامون شهر قمریه و سنوات
شمسیه کشانید.

فَللهِ الْحَمْدُ وَ لَهُ الْمُنَّةُ که این بحث پاکیزه
تقدیم و مورد مطالعه خوانندگان محترم کتاب قرار
گرفت.

فوائد سال قمری، و مضار سال شمسی

تذییل: سال شمسی عبارت است از گردش يك
دوره زمین به دور خورشید؛ یعنی از ابتدای وصول
زمین به اوّل برج حَمَل، تا وصول مجدّد آن به این نقطه،
که عبارت است از سیصد و شصت و پنج روز و پنج
ساعت و چهل و هشت دقیقه و چهل و پنج ثانیه. و
چون تقسیم این مقدار بر دوازده محسوس نیست؛ و
خُرده می‌آورد، لذا همانطور که برای اصل تعیین این
مقدار، محاسبه منجم لازم است؛ برای کیفیت تقسیم
این مقدار بر ماههای دوازده گانه نیز محاسبه منجم از

امور ضروریه و حتمی است. و چون منجمین در کیفیت تقسیم، اختلاف نموده‌اند؛ لذا ماههای شمسی بر اساس تاریخ‌های مختلف، رومی؛ مسیحی قیصری معروف به تاریخ ژولین؛ مسیحی گرگوارری؛ و هجری شمسی، شمسی یزدگردی؛ و جلالی ملکشاهی و شمسی

باستانی^۱

۲...

^۱ سالهای رومی مرکب از دوازده ماه بدین ترتیب است: [ادامه در صفحه بعد]

^۲ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] تشرین اول ۳۱ روز، تشرین ثانی ۳۰ روز، کانون اول ۳۱ روز، کانون ثانی، ۳۱ روز، شباط ۲۸ روز و در سالهای کیسه ۲۹ روز، آذار ۳۱ روز، نیشان ۳۰ روز، آیار ۳۱ روز، حزیران ۳۰ روز، تموز ۳۱ روز، آب ۳۱ روز، ایلول ۳۰ روز.

تعدیل تاریخ رومی به تاریخ ژولین است، و همچنین کیسه آن در هر ۴ سال یک بار است که در آخر شباط افزوده می‌شود و بنابراین در سالهای کبائس ۳۶۶ روز می‌باشد.

سالهای مسیحی قیصری از نقطه نظر مقدار ماهها و کبائس عیناً مانند سالهای رومی است، با این تفاوت که مبدأ سال را اول ژانویه ۷۵۴ از بنای شهر رومه قرار داده؛ و تولد مسیح را در ۲۵ دسامبر دانسته است.

سالهای این تاریخ بدین ترتیب عیناً مانند تاریخ رومی سیر می‌کند؛ و معروف به تاریخ ژولین است:

ژانویه ۳۱ روز، فوریه ۲۸ روز و در کیسه ۲۹ روز، مارس ۳۱ روز، آوریل ۳۰ روز، مه ۳۱ روز، ژوئن، ۳۰ روز، ژوئیه ۳۱ روز، اوگست ۳۱ روز، سپتامبر ۳۰ روز، اکتبر ۳۱ روز، نوامبر ۳۰ روز، دسامبر ۳۱ روز.

و همانطور که ملاحظه می‌شود فقط نام این ماهها با ماههای رومی تفاوت دارد، و فی مقدارش مساوی است چون ژانویه که بین ماه اول و ماه دوم زمستان است؛ مطابق با کانون ثانی است و فوریه همان شباط است و به همین ترتیب.

تفاوت دارد، و در هر یک از این تواریخ در تعداد روزهای ماه اختلاف است.

در این تاریخ که تاریخ ژولین است همانند تاریخ رومی سال را سیصد و شصت و پنج روز و شش ساعت می‌گیرند $365 \frac{1}{25}$ روز فلهاذا فقط هر ۴ سال یک بار کیسه پیدا می‌کنند.

تاریخ مسیحی گرگوارى چون سال حقیقی شمسی با سال شمسی ژولین اختلاف داشت؛ نتیجه این شد که در هر ۱۲۰ سال یک روز تاریخ به عقب رفت. فلهاذا پاپ گرگوار با کمک منجم ایتالیائی: لیلیو بدین طریق تصحیح کرد، که علاوه بر ۴ سال یکبار که کیسه می‌گیرند، در هر چهارصد سال سه روز کسر کنند. بدین طریق که در رأس هر صد سال که می‌باید آن سال را کیسه کنند، نکنند و سه مرتبه یعنی در [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] رأس سه صد سال کیسه نکنند، و در رأس صدۀ چهارم مطابق معمول کیسه کنند. و تا زمان گرگوار که تاریخ ۱۰ روز عقب رفته بود و مردم ۵ اکتبر می دانستند او دستور داد تا تاریخ را ۱۵ اکتبر کنند. و از آن به بعد تاریخ گرگواری مشهور شد؛ و تاریخ ژولین منسوخ شد؛ و امروزه تمام مسیحیان دنیا تاریخ خودشان را گرگواری محاسبه می کنند. در تاریخ هجری شمسی که مبدأ آن هجرت رسول الله است؛ و سالهای آن شمسی حقیقی و ماههای آن که بروج شمسی است مطابق حرکت زمین در بروج دوازده گانه منظم گردیده که از ۳۲ روز بیشتر و از ۲۹ روز کمتر نیست بدین طریق:

حَمَل ۳۱ روز، ثَوْر، ۳۱ روز، جَوْزَا ۳۲ روز، سَرَطَان ۳۱، رَاسَد ۳۱ روز، سُنْبَلَه ۳۱ روز، مِيزَان ۳۰ روز، عَقْرَب ۳۰ روز، قَوْوَس ۲۹ روز، جَدَى ۲۹ روز، دَلْ ۳۰ روز، حُوت ۳۰ روز، اوّل سال هجری شمسی همیشه اول اعتدال ربیعی است.

و تعدیل این تاریخ برای ضبط کبائس، همان تعدیل تقویم ملکشاهی است که خواهد آمد.

و تاریخ شمسی یزدگردی مبدأش جلوس یزدگر سوّم آخرین پادشاه سامانی است، که در سال یازدهم از هجرت بوده است. سالهای این تقویم تقریبی است چون سال ۳۶۵ روز حساب شده فلذا هر چهار سال یک روز تاریخ به عقب می رود بدین ترتیب:

فروردین ۳۰ روز، اردیبهشت ۳۰ روز، خرداد ۳۰ روز، تیر ۳۰ روز، مرداد ۳۰ روز، شهریور ۳۰ روز، مهر ۳۰ روز، آبان ۳۰ روز، آذر ۳۰ روز، دی ۳۰ روز، بهمن ۳۰ روز، اسفند ۳۰.

و پنج روز به اسم اندرگاه، به آخر اسفند و یا آبان اضافه می کردند که همان خمسه مسترقّه می باشد.

و تاریخ جلالی ملکشاهی همان تقویمی است که به مساعد حکیم عمر خیّام درست شد؛ و علت این بود که تا آن تاریخ که دوران حکومت ملکشاه بود، تاریخ شمسی یزدگردی معمول بود؛ و چون بواسطه نقص حساب هر چهار سال یک روز به عقب رفته بود، فلذا تعداد این ماهها را مانند تاریخ یزدگری گرفتند و خمسه را در آخر اسفند اضافه کردند؛ و برای نقص و ضبط کبائس دور ۳۳ سالی قائل شدند که در هر ۳۳ سال، هشت سال کیسه نمایند؛ یعنی در هر رأس سال چهارم یک بار، و در آخر ۴ سال پی در پی ساده، و در رأس سال پنجم کیسه کنند؛ و با این تقویم تا مدّت شش هزار سال نقص وارد نمی شود.

تاریخ شمسی باستانی را که در دوره پنجم مجلس رسمی کردند؛ ششماه اوّل

و أمّا سالهای قمری چون عبارت است از

دوازده ماه قمری، و ماه قمری محسوس و مشهود

است، که عبارت از

را از فروردین هر یک ۳۱ روز، و پنج ماه دوّم را هر یک ۳۰ روز، و ماه اسفند را ۲۹ شمردند؛ و در سالهای کبیسه اسفند را ۳۰ روز قرار دادند.

فاصله میان دو مقابله پی در پی خورشید و ماه است؛ و ابتدای آن حتماً باید به رؤیت هلال تحقق پذیرد؛ پس در سالها و ماههای قمری نیازی به محاسبه منجم، و تعدیلات، و ضبط کبائس نیست. گرچه منجمین هم برای خود کبائس درست کرده‌اند؛ ولی آن راجع به شهر قمریه نجومی است، نه شهر قمریه شرعی که حتماً باید با رؤیت هلال بعد از خروج از محاق صورت گیرد.

اساس اسلام فطرت است، و ماههای آن قمری

و چون دین مقدس اسلام دین فطرت است:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ^۱

«وجهه دل و چهره باطن خود را، برای دینی

که پیوسته از باطل به سوی حق گرایش دارد، و میل می‌کند استوار بدار! این همان فطرتی است که خداوند، مردم را بر آن فطرت سرشته است و در آفرینش خداوندی تغییر

^۱ (آیه ۳۰ از سوره ۳۰: روم)

و تبدیلی نیست؛ اینست دین استوار و پا برجا؛
ولیکن اکثر مردم این حقیقت را ادراک ننموده‌اند.»
فلهذا احکام و قوانین آن همه بر اساس فطرت
و طبیعت و مشاهده و رؤیت و أمثالهاست. می‌گوید:
هر وقت ماه را بر فراز آسمان بعد از محاق
دیدید، آن را اوّل ماه خود قرار بده! و این ماه را ادامه
بده تا رؤیت دیگر!

این دستوری است ساده و آسان و همگانی و
غیر قابل تغییر و تحریف و زیاده و نقصان.
این قسم محاسبه ماه، و رؤیت آن در بدو آن،
و سیر ماه را در آسمان دیدن، برای تعیین اوقات
قضیه‌ای است همگانی. و برای عالم و جاهل و
ریاضی دان و درس ناخوانده و منجم و غیر منجم و
متمدّن و بدوی و حضرّی و سفرّی تفاوتی ندارد؛ و
در حساب اشتباه نمی‌شود.

اگر کسی سالیان دراز مثلاً پنجاه سال یا بیشتر
در روی کشتی بر روی آب بماند؛ و یا بر فراز قلّه
کوه تنها و دور از مردم و اجتماع زیست کند؛ و یا در
قُراء و قصبات، دور از مجتمع زندگی نماید؛ و یا از

کاروان منقطع شود، و سالهای در میان بادیه و بیابان
بماند؛ باز می‌داند ماهش کدام است. و امروز کدام
روز از ماه است.

و اسلام که دین همگانی عالمی و فطری
است، اینطور مقرر داشته است، که برای تمام افراد
عالم سالها و ماهها

بر اصل رؤیت أهله و شهور قمریه ترتیب یابد.
و این به قدری دقیق و ظریف است که اگر دو نفر
مجاهد فی سبیل الله که نه تقویم همراهشان هست و
نه منجمی و نه محاسبی؛ چنانچه از هم جدا شوند؛
یکی در این طرف کره در مشرق زمین؛ و دیگری در
آن طرف کره در مغرب زمین، قرار گیرد؛ و سالیان
دراز هم از هم جدا باشند؛ چون به یکدیگر برسند،
می دانند الآن چه روزی از چه ماهی و از چه سالی
است. زیرا پیوسته حساب ماهها را با رؤیت هلال
دارند؛ و حساب سالها را به انباشته شدن هر دوازده
ماه دارند؛ و حساب روزها را نیز دارند.

و این قانونی است که در آن نقصان و زیاده
پیدا نمی شود؛ و نیاز به محاسبه منجم ندارد، و قائلین
و پیروان آن با یکدیگر اختلافی ندارند؛ و نیاز به
جَعْل و حَدَس و تقریب و تخمین و قرار داد نیست.
و این قانونی است که می تواند بشر را اداره
کند؛ و برای تمام عالم در هر شرائط و به هر صورت،
حکم بفرستد؛ و همه را متفقاً و متحداً در تحت یک
پرچم و یک تاریخ و یک تقویم در آورد؛ و شریعت

آسان و همگانی که رسول خدا بیان فرموده که: بُعِثْتُ
عَلَى شَرِيعَةٍ سَمَّحَةٍ سَهْلَةٍ^۱ همین
است.

اما اگر بنا بود تقویم شرعی و اسلامی، تقویم
شمسی باشد؛ چه اشکالاتی در پی داشت؛ خدا
می‌داند!

اولاً: نیاز به رَصَد، و منجّم، و تعیین نقطه اعتدال
ربیعی، و یا اعتدال خریفی بوده؛ و اسلام هیچگاه
احکام خود را به نیاز امر مجعول خارجی مقید نمی‌کند.

ثانیاً: کدامیک از شهور شمسیه را معتبر داند؟
زیرا که دانستیم در مقدار و اندازه شهور شمسیه بنا بر
تقاویم مختلف، متفاوت است.

ثالثاً: اگر اختیار تعیین شهور را به دست منجّم
می‌سپرد؛ هر منجّمی به دلخواه خود به طوری
مخصوص، ماهها را مرتّب و منظم می‌نمود، و این
موجب خلاف و اختلاف در امت در تقویم و احکام
می‌شد. و می‌دانیم که چنانچه منجّمین در اصل حساب

^۱ «خداوند مرا بر تبلیغ شریعت آسان و سهل التّاولی برانگیخت.»

و تعیین مقدار کیسه اشتباه نکنند، اختیار تعیین مقدار ماهها امری است مجعول و در تحت اختیار آنان. و هیچ رأی منجم خاصی را با حفظ اصول حساب نمی توان بر رأی منجم دیگری مقدم داشت.

و رابعاً: موجب اختلاف مسلمین در نقاط مختلفه عالم به علت دسترس نبودن تقویم و تاریخ می گشت، و اهالی قُرّائ و قصبات و کاروانها و مسافران دریائی و هوائی در صورتی که

سفرشان به طول می انجامید؛ حساب خود را گم می کردند.

و در اینصورت دیگر برای بقاء شریعت و حلال محمد حلال الی یولا القیامة و حرام محمد حرام الی یوم القیامة^۱ مفهوم و مصداقی باقی نمی ماند.

پس می بینیم که چگونه با آیه کریمه

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ.

أولاً: این ترتیب ماهها قمری را منوط به خلقت و آفرینش دانسته؛ و دوازده تا بودن آنها را، مربوط به اصل تکوین و فطرت، و پیدایش آسمان و زمین دانسته؛ و علاوه این را دین قیم یعنی آئین استوار و پا برجا و ثابت معرفی کرده است. یعنی سالهای قمری و شهور قمریه آئین استوار و حکم تغییر پیدا نکردنی و تحریف ناپذیرفتنی خداوند متعال است؛ تا هنگامی که آسمانها

^۱ گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که شیعه و سنی روایت کرده اند: حلال محمد حلال است که تا روز قیامت و حرام محمد حرام است تا یوم القیامة».

مرحبا بر این دینی که تاریخش چنان دقیق و منظم، است که امروز که روز چهارم ربیع الثانی یکهزار و چهار صد و پنج هجریه قمریه است؛ در تمام نقاط عالم، و در میان همه مسلمانان جهان، بدون هیچ اختلافی همین روز؛ و همین ماه؛ و همین سال است.

حال در می‌یابیم که چگونه دست استعمار کوشیده است، که این تاریخ قویم را بر هم زند، و یا بر اساس ماهها و سالهای شمسی، گرچه مبدأ هجرت بجای خود باقی باشد؛ و یا بر اساس تبدیل تاریخ هجری به مسیحی؛ و یا به تاریخ شاهنشاهی، این وحدت را قطع کند؛ و این ریسمان متین را ببرد. قَطَعَ

^۱ و روی همین اساس است که شیخ طبرسی در تفسیر «مجمع البیان» طبع صیدا، ج ۲ ص ۲۸ پس از تفسیر این آیه مبارکه گوید: و فی هذه الآية دلالة على أن الاعتبار في السنين بالشهور القمرية لا بالشمسية، و الاحكام الشرعية معلقة بها. و ذلك لما علم الله سبحانه فيه من المصلحة، و سهولة معرفة ذلك على الخاص و العام: «و در این آیه دلالت است بر اینکه معتبر در شریعت خداوندی ماههای قمری است نه ماههای شمسی؛ و احکام شرعیّه منوط و مربوط به ماههای قمری است. و این به جهت آنست که خداوند سبحانه می‌دانسته است که در آن مصلحتی است، و نیز به جهت آسانی شناسائی آن برای خواص و برای عامّه مردم.

اللَّهُ أَيْدِيَهُمْ وَ تَبَّتْ كَلِمَتُهُمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا وَ بِمَا عَمِلُوا،
وَ ثَبَّتَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ بِدِينِهِمُ الْقَوِيمِ وَ صِرَاطِهِمُ
الْمُسْتَقِيمِ وَ أَعْلَى كَلِمَةَ الْمُسْلِمِينَ، وَ هِيَ كَلِمَةُ الْعُلْيَا.

ثانياً: از منافی که از سالها و ماههای قمری به

نظر می‌رسد، تطوّر اعمال افراد مسلمان است در تمام

فصول و اوقات مختلفه سال. مثلاً روزه ماه رمضان

پیوسته در سنوات فصول گردش می‌کند. و مسلمان

روزه دار در زمستان و بهار و

تابستان و پائیز روزه می‌گیرد؛ بدون امکان هیچگونه تخلفی. و بنابراین علاوه بر آنکه مزاج و طبع او در فصول اربعه نیاز به روزه در فصول اربعه دارد - طبق برداشت احکام و قوانین از اصل فطرت - و منافع صحی روزه به طور کامل عائد او می‌شود؛ مزاج و طبع و اراده او را آماده برای گرسنگی در اوقات طولانی و گرم نیز می‌کند. و بنابراین جهاد فی سبیل الله که واجب و همگانی و برای پیر و جوان است، و اختصاص به فصل سرما و اعتدال هوا ندارد؛ و چه بسا ممکن است در تابستان گرم واقع شود؛ و لازم می‌آید که امت مسلمان در شرائط سخت گرما و طولانی بودن روز؛ و یا سرما و شدت آن از حقوق حقه خود دفاع کنند، و به جهاد با خصم برخیزند؛ این جهاد و دفاع، برای مسلمان آسان می‌شود. و همچنین حجّ که در ذو الحجّة صورت می‌گیرد؛ و در فصول اربعه گردش می‌کند - مضافاً به بهره کامل مسلمان از فوائد حجّ حتی در سرمای سرد و در گرمای گرم - او را برای سفر و جهاد در راه دور، با هر موقعیت و شرائطی آماده و مجهّز می‌سازد.

و محصلّ مطلب آنکه چون طبیعت انسان، در دوران سال، در چهار فصل می‌گردد؛ اسلام که بر اساس فطرت و سرشت انسان بنا نهاده شده است؛ احکام و تکالیف را

طوری مقرر فرموده است که با طبیعت انسان در
گردش چهار فصل در گردش باشد.

نوروز

و اما آنچه راجع به عید نوروز در افواه شهرت
یافته است، که اسلام آن را امضاء کرده؛ و غسل و
نماز و دعا را در هنگام تحویل شمس به برج حمل،
مرغوب دانسته است؛ کلامی است از حقیقت خالی.

اسلام أبداً در این باره ترغیبی نکرده است؛ بلکه

گرفتن عید را به عنوان سنت ملی و آداب قومی بدعت

شمرده؛ و مردود دانسته است. روایتی که در این

باب از مُعلی بن خُنیس وارد شده، ضعیف السند است،

و بقیه احادیث نیز به همین منوال. و غسل و دعا نیز بنا

بر ادله تسامح در سنن بر اساس روایات مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ

عَلَى شَيْءٍ فَأَتَى بِهِ التَّمَّاسَ ذَلِكَ الثَّوَابِ أَوْ تَيْهٌ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ

كَمَا بَلَغَ^۱ مَشْرَعٌ حَكْمٌ نِيسْت، و استمساك به آنها در این

مورد مبنی ندارد. و ما در باب عید نوروز و عدم جواز

^۱ «هر کس که به او ثواب و پاداش بر عملی ابلاغ شود؛ و آن کس به جهت دریافت آن ثواب، آن عمل را به جای آورد، آن ثواب به او داده خواهد شد؛ و اگرچه واقع امر، طبق آن ابلاغی که شده نبوده باشد.»

تمسک به ادله تسامح در سنن در این مورد، در نظر داریم
رساله شامل و کاملی بنویسیم بحول الله و قوته و لا
حول و لا قوه الا بالله العلیّ العظیم.

و همچنین درباره مهرجان که عید مهرگان
است نهی وارد شده است. و تمسک به نیروز و
مهرجان را از آداب جاهلیت شمرده است. امید است
با توفیق تحریر این رساله حقایق بیشتری ظهور کند.
انشا الله تعالی.

در اینجا دیگر بحث درباره شهر و سنوات
قمریه و شمسیه را به پایان می‌بریم؛ و در تفسیر نسیء
که در آیه کریمه و در روایت شریفه نبویه در حجة
الوداع مده بود، مطلب را ختم می‌کنیم؛ و توفیق علم و
عمل را برای خود و برای جمیع مؤمنین و مؤمنات از
درگاه حضرت منان مسئلت داریم.

سید محمد حسین الحسینی الطهرانی